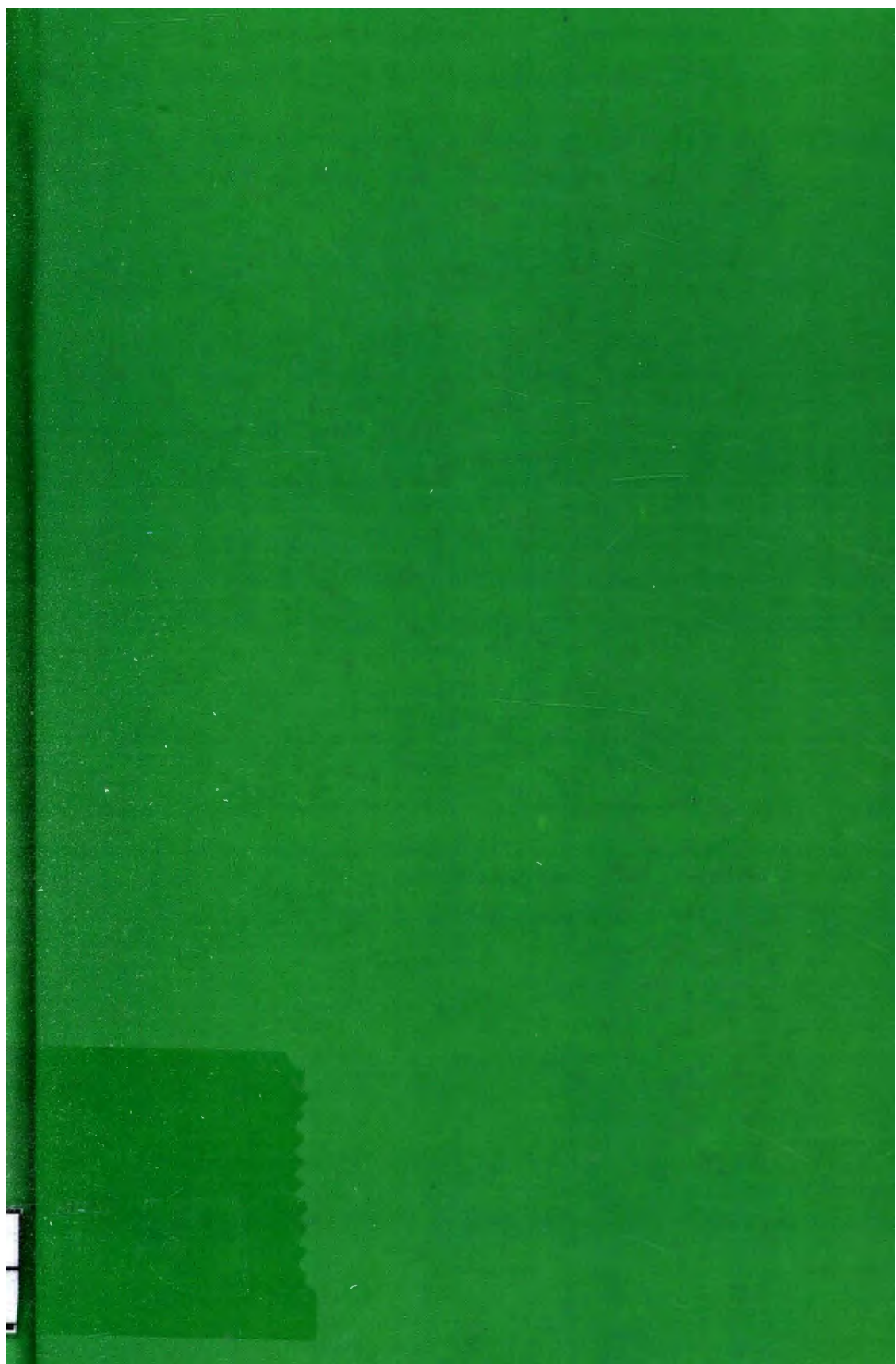


نظری بہ  
جامعہ عسائری مالش

نوشتہ  
علی عبدلی کلوری





علی عبدالملک کوری

نظریہ جامعہ عشری مائش

١  
٩٠٦٦٧  
١  
١

٩٠٦٦٧

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۶۰۶۶۷

نظری به

# جامعه‌شناسی تالش

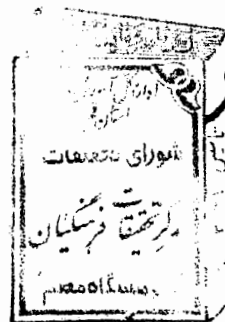
نوشته

علی عبدلی کلوری



انتشارات اطلاعات  
تهران - ۱۳۷۱

۲۰۷۸۳  
۸۱۸۱



عبدلی، علی

نظری به جامعه عشایری تالش

چاپ اول: ۱۳۷۱

تعداد: ۲۱۰۰ نسخه

حروفچینی، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

همه حقوق محفوظ است

## فهرست مطالب

۹	پیشگفتار
۱۱	بلدراه
۱۵	راهنمای آوانگاری
۱۹	هویت ایلی و قومی
۱۹	بوم و بر
۲۳	هویت اولیه
۲۴	زبان
۲۸	مذهب
۲۸	هویت ایلی
۳۱	مشخصات قومی
۳۵	ساخت اجتماعی
۳۵	طبقات و اقشار
۳۹	شرح و تعریف ارکان اجتماعی
۴۱	نام ایلی، تیره و طایفه ها



۴۲	ایل تالشدولا
۴۵	ایل خاشه بر
۵۱	سازگاری اقلیمی
۵۱	محیط، آب و هوا، کوچ
۵۵	مراتع و مالکیت
۵۷	علوفه
۵۹	آب و هوا و مرتع
۶۲	وسایل حمل و نقل
۶۳	رمة‌ها و زمان استفاده از مراتع
۶۷	مراتع مرزی
۶۹	زندگی اقتصادی
۶۹	زمینه‌ها و علایق شغلی
۷۰	مایحتاج
۷۱	هماهنگی تولیدی
۷۲	زمینه‌های تولید
۷۶	چوکا
۸۰	انواع دام
۸۱	شناخت دام
۸۲	اصلاحات ارضی
۸۹	تولیدات
۹۳	دادوستد
۹۵	بازارها
۹۹	یکجانشین‌ها
۹۹	گالش
۱۰۱	باغداری
۱۰۲	شراکتهای دامی

۱۰۷	سرمايه گذارى خانها
۱۰۹	ظهور در خانه هاى جديد
۱۱۰	كوه نشينان و برنج كارى
۱۱۴	برنج كارى
۱۱۸	روابط توليد
۱۲۵	مساكن
۱۲۶	مساكن جلگه اى
۱۲۹	مساكن كوهستانى
۱۳۷	خانواده
۱۳۸	تقسيم كار
۱۴۲	همسرگزىنى
۱۴۳	نوع همسرگزىنى
۱۴۴	نقش عوامل عاطفى
۱۴۵	موانع ديگر
۱۴۶	زمان ازدواج
۱۴۶	موقعيت زن
۱۴۸	تعصبات
۱۴۹	چند همسرى
۱۵۱	فرهنگ
۱۵۱	خوراك
۱۵۲	پوشاك
۱۵۳	صنايع
۱۵۸	تفريحات
۱۵۹	فرهنگ عامه
۱۶۹	مؤخره

## فهرست اصطلاحات و اسامی خاص محلی

۱۷۱

## پیشگفتار

عشایر تالش هنوز در قاموس مردم شناسی ایران جای خود را باز نیافته است. این موضوع را هم يك ضعف و کاستی در پژوهشها و آگاهیهای مردم شناسی ما می توان تلقی نمود و هم عاملی مؤثر در ناموفق ماندن کوششهایی که به منظور ایجاد توسعه و تحول و فقرزدایی در این بخش از جامعه ما صورت گرفته است، و به سبب ویژگیهای ناشناخته و خاص نظام اجتماعی - اقتصادی عشایر تالش و چگونگی عامل اقلیمی مرتبط به این نظام، تصمیمات و طرحهای برنامه ریزان مرکز نیز - که مبنای آن مطالعات و تحقیقات انجام شده در بین عشایر غرب و مرکزی کشور می باشد - انتظار تأثیر و توفیق چندانی برنینگیخته است. همانطور که در جای جای این کتاب نشان داده شده است، وضعیت استثنایی جامعه عشایری تالش در بستر مجموعه ای از مسائل بسیار پیچیده اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اقلیمی، ضرورت انجام تحقیقات و کسب آگاهیهای مردم شناسانه همه جانبه ای را ایجاب نموده است.

نگارنده که حدود بیست سال است در میان عشایر تالش زندگی می کند و چه بسیار بهاران و پاییزها که همراه آنان در کوچهای موسمی به بیلاق و قشلاق رفته و چه بسیار شبها و روزها را در خانه ها و سیاه چادرهایشان سپری کرده است و با پیران و جوانانشان سخنها گفته و نکته ها آموخته است، از سالها قبل آرزوی انجام تحقیقی در زمینه مسائل اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی آنان را در دل داشته ولی پیوسته وجود مشکلات و موانعی - که جای شرحش اینجا

نیست - سد راهش بوده و از این رو با محدودتر کردن شعاع طرحی که برای این منظور در نظر داشت، یادداشتهایی فراهم نمود که در هیئت این کتاب تقدیم علاقمندان شده است.

مطالب این کتاب که نتیجه مشاهدات و مطالعات مستقیم و میدانی نگارنده است، اگر چه اغلب در مورد کل جامعه عشایر تالش سخن می گوید ولی چه آنجا که موضوعی را بصورت کلی با قید کلمه «تالش» طرح نموده و چه آنجا که از ایل یا طایفه خاصی سخن به میان آمده است، تالشدولاب را نقطه عزیمت و یافته ها و مشاهدات خود در این محدوده را مصداق دقیق گفته های خویش قرار داده است. همچنین به لحاظ اینکه مسائل مربوط به عشایر، یعنی کوچ نشینان تالش موضوع این تحقیق بوده، از زندگی ایلوندان یکجانشین تالش هر جا که ضرورت یافته به اجمال و اختصار صحبت شده است.

و بالاخره می دانیم که این کتاب، نخستین تألیفی است که به مسائل مربوط به جامعه عشایری تالش اختصاص دارد و نگارنده در نوشتن مطالب آن به استثناء مواردی اندک، به مشاهدات و مطالعات عینی و میدانی خود متکی بوده است، وجود کاستیها و اشتباهاتی را محتمل می داند. با این حال امیدوار است که خوانندگان صاحب فضل و اهل فن وی را در جهت رفع این اشتباهات و کاستیها یاری دهند. در پایان از همه یارانی که مرا در تدوین این کتاب یاری داده اند تشکر می نمایم. بالاخص از دوست فرزانه ام جناب آقای دکتر جابر عنصری، به خاطر پیشنهادهای مؤثر و مقدمه ای که برای این تألیف ناچیز نوشته اند صمیمانه سپاسگزارم و از هنرمندان عکاس، آقایان محمد کوچکپور کپورچالی و داود بزرگزاده از بابت عکسهایی که جهت چاپ در این کتاب در اختیارم قرار داده اند، ممنونم.

علی عبدلی

## بلدراه

شناخت اقوام مختلف و بررسی زندگی مردمی که بنا به انطباق طبیعی و با التفات به شرایط جوّی در هماغوشی با طبیعت، گونه خاصی از زندگی را پذیرا گشته و به مهر و الفت و رامش و آرامش خاک دپاری را سرمه چشمان ساخته و قهر و خشم طبیعت را به صبر و حوصله پذیرفته و سرسبزی مرغزار را به مخمل سبز برگرفته از بازار روز دپارها تشبیه کرده و در همان سرزمین به دنیا آمده در همان جایگاه جان خسته کرده است، بردباری ویژه ای می طلبد تا محقق، اهل جامعه ای را به زیر منقاش پژوهش و سپس شناخت بکشانند و جان و فکر و خیالش را از دست و سوسه های ناشناخته برهاند و گل واژه های کلامی را در طبق نویرانه های سخن بچینند و به رسم ارمغان، از ولایتی به ولایت دیگری بفرستند و روانداز این خوانچه آگاهی و رمز آشنایی را با حریری از پرده دل همراه سازد و صدا در دهد که: هان! پره ها در برف به دنیا آمدند و شبان مهربان، این دُر دانه های عزیز کرده را به گرمای جان زنده نگه می دارد تا فردا روز شیر مست شوند و لبان نازکتر از گل خود را به گلبوته ها همدم سازند و نالش دلنشین خود را در علفزارهای سرسبز سر دهند و «شونه» ها - یا تشکیل دهندگان جامعه عشایری تالش - را بر سر ذوق و هوس بیاورند تا رنج کوچ را به گشاده رویی بپذیرند و به صبر و آرامی از «زمستونگا» به «تاوستونگا» عزم رحیل کنند و رنگین کمان قافله کوچ را به مهربانی بنگرند و از یس گرد و غبار برخاسته از حرکت شتابزده رمه ها، گذشته قوم و ایل و تبار خویش را نظاره کنند که تا بوده، مدد راه بوده اند و تا تاوه بسته و از گذرگاهها گذشته اند تا ماندگاری ایل را تضمین نمایند و نام و

نشان خود را بر سینه صخره‌های سرراه بنگارند، باشد که جامعه عشایری تالش را از فراموشی برهاند، چرا که کوچ حدیث پویایی ایل است و ماندگار شدن در یکجا، خستگی جانی قبیله را به همراه دارد و قفس بهتر از کشیدن حصار برگرد خود و طایفه و رمه عزیز کرده ایل است. تا مرتعی در پیش اوست برق امید در چشمان کوچندگان صبور می‌درخشد تا آن‌دم که قطرات زلال آب چشمه‌ها به صافی اشک چشم نظر پاکان، به چشم می‌خورد و کام لب تشنه و رهگذر عطشانی را شیرین می‌سازد، امید کوچ در دلها غوغائی دارد و هلهله کوچندگان، حتی یکجانشینان دلسپرده به حریم محدود را به هوس می‌کشاند، که ای کاش می‌شد تن از قید اسارت سکونت در یک محل خلاص کرد و پا به پای این قبیله کوچ رو ترانه کوچ را زمزمه نمود و در اطرافگاه بهاره آنها و در سفره بی‌ریای اهل قبیله شیر و خامه و پنیر و لور (lur) را نظاره کرد و کامی از آب خوش گوار چشمه‌ای جوشیده از دل سنگ سنگستانهای بیلاقات شیرین نمود و بیاد داشت که به رسم ارمغان می‌توان از یکشنبه بازار اسالم یا سه شنبه بازار پره سر مختصر سوغاتی تهیه دید و با دست پُر به تخته که (taxta ka) یا خانه تخته‌ای (واحد مسکونی به شکل مکعب مستطیل و...) تالشی قدم گذاشت و بانگ «خوش آمدید» کوچ نشینان تالش را به گوش جان شنید و به قصه‌های پُر از امید آنان، از زبان پیران گرم چانه تالشی، گوش فرا داد و گهگاه غماوند دخترکان غریب و به غربت افتاده کوچ نشینان را به حیرت شنید که برغم‌برده دل نوای حُزن می‌نوازند:

گنجشگ کوه سیاه بودم گرفتند مرا  
از راه رشت و لاهیجان بردند مرا  
خبر بیرید برای مادر نازنینم  
[و بگویند] کفنم را بدوزد که کشتند مرا

اینک علی عبدلی بلد راه ما به میان کوچ نشینان تالشی است و هم اوست که جامعه عشایری تالش را به ما می‌شناساند، به مهارت و چیرگی و شناخت او از سرزمین تالش آگاهی داریم، قبلاً نیز امیر قافله شناخت تالشی شده بود و به سوزن خونپالای مژگان کتابهایی از زندگی آنها آراسته بود و زبان قوم تالشی را به ما شناسانده بود و ما را به هم‌زبانی با آن قوم کشانده بود حدیث دلسوختگی و بردباری او را کسانی می‌توانند درک کنند که خود پای آبله‌دار خویش را در بیلاقات و قشلاقات عشایری بدنبال کشیده باشند و من او را نیک می‌شناسم و هر زمان که اشتیاق سیری ناپذیرش در تحریر زندگینامه عشایر محدوده زندگی خود را احساس می‌کنم، بیاد همپائی خویش با ایل نشینان نقاط مختلف کشور عزیزمان می‌افتم که از هیچ

مشقتی در راه شناخت عشایر ایران خم بر ابرو نمی آورم تا مگر به رسم تحفه سفر، ارمغان ناچیزی از نوبرانه های شناخت جوامع عشایری را به دانشجویان عزیزم به همراه داشته باشم. علی عبدلی ما را چشم انتظار دیگر آثار قلمی خود می گذارد و چشم به راه می دوزیم تا چاووش نشر، از سوی ناشر آثار عبدلی، گلبانگ چاپ و پخش کتاب جامعه عشایری تالش را به گوش ما برساند. خستگی تن او به راه سفرهای پردردسر، برات تن من باد که اشتیاق شناخت جوامع عشایری ایران از دیرگاه همراهم بوده است.

#### جابر عناصری

اول مهرماه یکهزار و سیصد و شصت و نه





## راهنمای آوانگاری

### مصوت‌ها:

adab, ali	ادب و علی	ا، آ، ع	a
āb, āli	آب و عالی	آ، عا	ā
āsemān	آسمان	اِ کوتاه معادل ۵	e
dēl, ēllat	دل و علت	اِ کشیده	ē
omid, omrān	امید و عمران	اُ، عُ	o
rud, ud	رود و عود	او، عو	u
dūlat	دولت	از آ به او معادل ow	ū
bid	بید	ای	i
?irān	ایران	ء	?

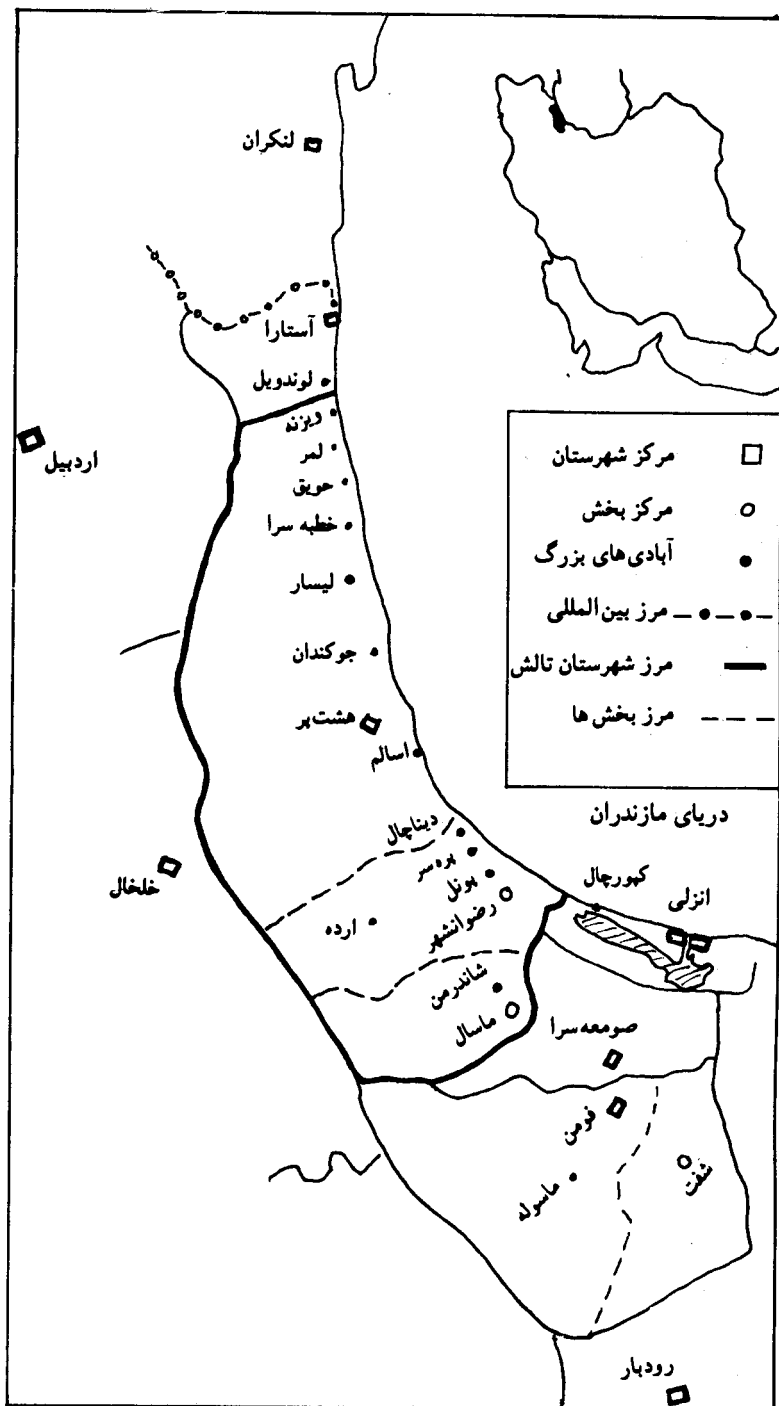
### - صامت‌ها:

s - ث، س، ص  
 z - ج  
 č - چ

b - ب  
 p - پ  
 t - ت

---

ف - f	ه - h
ك - k	ه - h کوتاه
گ - g	خ - x
ل - l	د - d
م - m	ز - z، ذ، ض، ظ
ن - n	ر - r
و - v	ژ - ž
ی - y	ش - š
li - ل زبانی، کامی خشیومی	ق - q، غ، ق





## هویت ایلی و قومی

بوم و بر

دنباله رشته کوههای البرز که از کناره غربی سفیدرود آغاز می شود و تا آستاراچای، به طول ۳۰۰ کیلومتر امتداد دارد، موسوم به «کوههای تالش» است. مردمی که در سراسر این رشته کوه و بخشی از دامنه های جلگه ای آن - حدفاصل بین کوه و دریای خزر - زندگی می کنند، به نام «تالش» یا «تالشان» شناخته شده اند.

بخش بزرگی از سرزمین مزبور که در بین شهرستانهای آستارا و انزلی و فومن و صومعه سرا و خلخال واقع است، «شهرستان تالش» نامیده شده. به این ترتیب «تالش» هم نام یک منطقه جغرافیایی است، هم نام یک قوم و هم نام یک شهرستان.

تالش لفظ فارسی «طیلسان» است و طیلسان، کلمه ای معرب و به معنی ردا و روپوش بلندپشمنی است؛ «طیلسان با فتح حرف لام، به هر سه حرکت، معرب تالسان، نوعی از ردا و فوطه که عربان و خطیبان و قاضیان بردوش اندازند - و تعال فی الشتم یا ابن طیلسان - یعنی تو عجمی هستی. طیلانسته به فتح اول و پنجم و کسر سوم جمع و نیز طیلسان اقلیمی است وسیع در نواحی دیلم.»<sup>۱</sup>

طیلسان از سده های اول تاریخ اسلام بصورت اسم برای قومی به کار رفته است که پیش

---

۱. فرهنگ آندراج، محمد پاشاه، تصحیح دبیر سیاقی، جلد ۴، ص ۲۸۶۱.

از آن «کادوس» و یا «کادوسی» نامیده می شدند و بعدها - مشخصاً از زمان سلطه مغول بر ایران - طیلسان منسوخ و لفظ فارسی آن یعنی طالشان یا تالشان، متداول گردید. طیلسان به استناد نظر برخی از پژوهشگران، معرب کادوس هم می تواند باشد.<sup>۲</sup>

کلمه تالش یا طوالش در هیچیک از متون قدیم بصورت اسم برای مکان یا منطقه مورد سکونت قوم تالش نیامده است. این وجه استعمال در سده های اخیر متداول گردیده و «شهرستان تالش» نیز عنوان جدیدی است که به غلط جایگزین «شهرستان هشتر» شده است. سرزمین نسبتاً وسیعی که از دیرباز مسکن تالشان بوده و زادبوم همیشگی آنان به شمار می آید، اکنون در داخل مرزهای ایران به سه شهرستان آستارا، هشتر و فومن تقسیم شده است. ولی رشته های فرهنگی، تاریخی، زبانی و قومی بسیار محکمی اهالی این سه شهرستان را به هم پیوند می دهد.

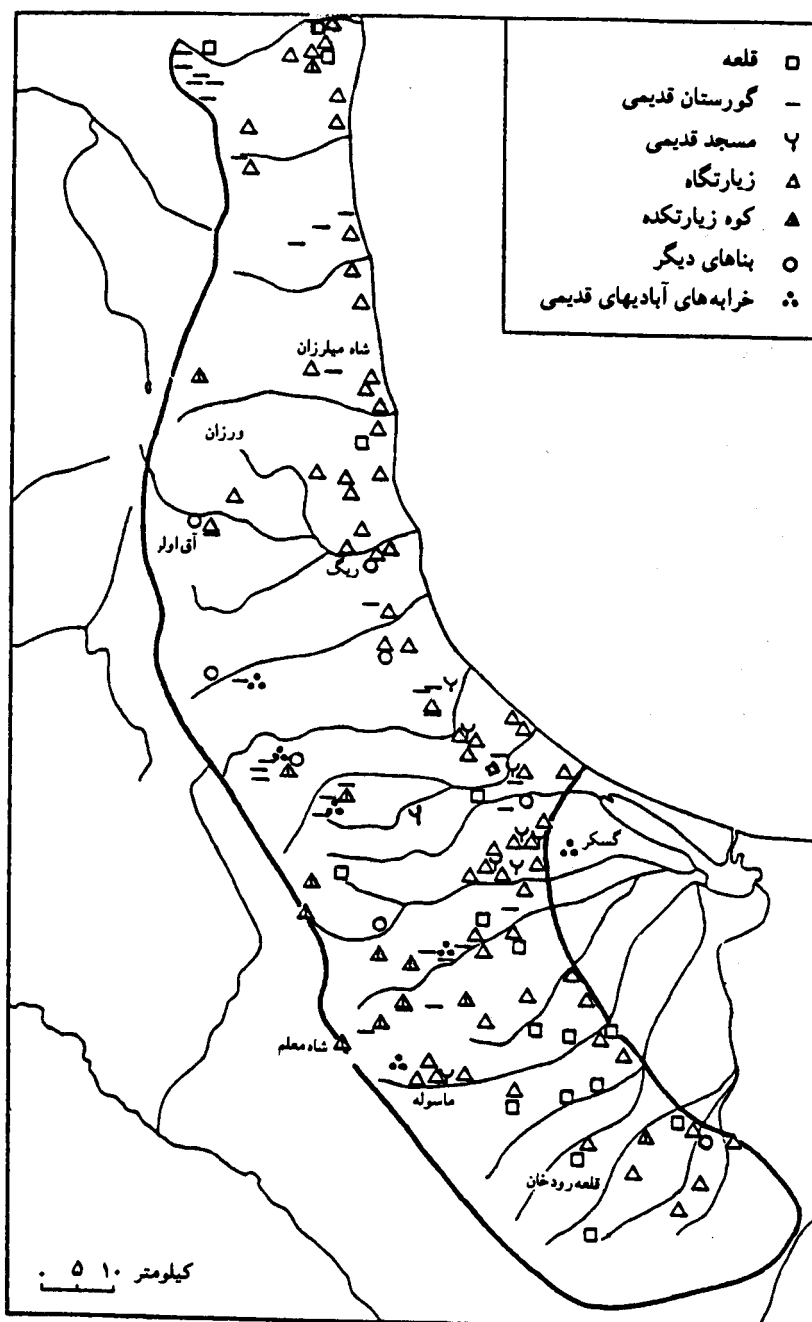
سرزمین قوم تالش - که گفتیم در زمان باستان، کادوس و یا کشور کادوسیان نامیده می شد - در زمان آغاز تاریخ اسلامی تا مدت ها نام مشخص و واحدی نداشته و یا دست کم ما از وجود چنان نامی هنوز اطلاع نیافته ایم. اغلب نویسندگان سده های نخست اسلام، آن دیار را به لحاظ موقعیت جغرافیایی اش پیوسته جزء دیلم به شمار آورده اند و گروهی نیز ضمن یاد نمودن از شهرهای مهم تالش، مانند: کهن رود، بیلیمان شهر، دولاب، خشم، گسکر و فومن، آن را بخشی از گیلان بیه پس دانسته اند. برخی هم کلمه طیلسان را بصورت اسمی برای مردم و سرزمین تالش به کار برده اند.

برخی منابع مربوط به دوران مغول، مانند تاریخ الجایتو و تاریخ غازانی گویای آن است که در آن زمان «طیلسان» منسوخ گشته و بجای آن از کلمه «تالش» استفاده می شده و در دوران تیموری از تالش به نام «کشور تالش» یاد می شده،<sup>۳</sup> و در زمان صفویان با وجود اینکه سراسر گیلان و تالش به تسخیر دولت مرکزی ایران درآمد و سازمانهای حکومتی قدیم در آن دیار زیرورو شد و تابع نظام اداری و سیاسی جدیدی گردید که دربار صفوی تعیین می نمود، باز دیار تالش نام واحدی نداشت و هر ناحیه ای از سرزمین مزبور به نام بزرگترین شهر آن ناحیه خوانده می شد.

مهمترین آن نواحی نیز عبارت بودند از فومن، تولم، گسکر، دولاب، طول و ناو، آستارا و

۲. تاتها و تالشان، علی عبدلی، انتشارات ققنوس.

۳. منم تیمور جهانگشا، مارسل بریون، ترجمه ذبیح الله منصوری.



نحوه پراکندگی قسمتی از آثار قدیمی در تالش



لنکران. حکام این نواحی ضمن داشتن استقلال نسبی تابع وزارت گیلان بودند. این نظام کم و بیش در دوره های افشار و زند نیز پا برجا بود اما از اوایل استقرار دولت قاجار، روی به دگرگونی نهاد. سرکشی های خوانین نمین بویژه میرمصطفی خان که حاکم و مالک کلیه اراضی بین مغان و گسکر به شمار می آمد، فتحعلی شاه قاجار را بر آن داشت که تالش را از آذربایجان جدا ساخته و حکومت هر منطقه از این سرزمین را به دست خوانین محلی بسپرد. به این ترتیب شهرستان تالش کنونی به پنج بلوک به نامهای کرگانرود، اسالم، تالشدولاب، شاندرمن و ماسال تقسیم گردید و از آن پس خمرسه تالش نام گرفت.<sup>۴</sup>

در این تقسیم بندی عوامل ایلی و انسانی چندان مورد توجه نبوده زیرا شمار ایل‌های ساکن در خمرسه تالش یا طوالتش بیش از پنج بود. مثلاً بلوک تالشدولاب منطقه سکونت دو ایل به نامهای «خاشه بری» و «تالشدولاج» است. بلوک کرگانرود نیز فقط قلمرو ایل «کرگانه رج» نبوده. در تقسیم بندی مذکور که با توجه به میزان نفوذ و قدرت خانهای واجد شرایط حکومت انجام گرفته است، ظاهراً مغشوش نمودن حدود و حقوق قومی و ایلی نیز مدنظر بوده. در این تقسیم بندی منطقه آستارا همچنان وابسته به نمین و بعدها اردبیل، باقی می ماند. و خان کرگانرود- آقابالا خان- با نادیده گرفتن حدود و حقوق مشخص ایلی، حکومت منطقه بین آستارا و اسالم را که در آن بیش از یک ایل پراکنده است، تحت عنوان بلوک کرگانرود، در دست می گیرد. خان تالشدولاب نیز به همان ترتیب سلطه خود را بر دو ایل خاشه بری و تالشدولاج، تحت عنوان «بلوک تالشدولاب» اعمال می نماید. بدیهی است که حکومت بر ایل به معنی در تیول گرفتن قلمرو ارضی آن نیز بوده.

در تقسیمات جدید دوران پهلوی با اینکه موضوع تقسیم تالش به پنج بلوک رسماً منتفی گردید، ولی دیار مذکور باز با ملاحظه به نسبت قدرت و نفوذ خانهای تالش به سه بخش کرگانرود، تالشدولاب و ماسال و شاندرمن تقسیم گردید. در این تقسیم بندی حکومت بلوک شاندرمن که مقر آن در «بی تم» (bitam) بود از موضع قدرت نسبتاً کمتری با حکومت بلوک ماسال در قبول یک بخشداری برای این دو بلوک که مقر آن نیز بازار ماسال باشد به توافق رسید ولی خوانین نیرومند کرگانرود با ضمیمه نمودن قلمرو ارضی بلوک اسالم به بخش کرگانرود و محو هویت سیاسی بلوک اسالم، خاندان اشجعی ها را که از دیرباز حاکمیت مستقل بلوک اسالم را در دست داشتند، برای همیشه از عرصه رقابت با خود بیرون نمودند.

۴. ولایات دارالمرز گیلان، رابینو، ترجمه خمایی زاده، ص ۹۸، نقل به معنی.

شهرستان کنونی تالش مجموعه‌ای است از هفت شهر و نهصد و هشتاد و پنج روستا و دهستان که حدود دویست و شصت هزار نفر جمعیت را در برمی‌گیرد. حدود يك چهارم این جمعیت که در نقاط کوهستانی زندگی می‌کنند و به اصطلاح محلی «کوئج» (kuaj) و یا شونه (چوپان) نامیده می‌شوند؛ جامعه‌ی عشایری تالش را تشکیل می‌دهند. بخش دیگر این مردم که در نقاط جلگه‌ای ساکن هستند و اغلب به کشت برنج اشتغال دارند، «گی لونج» (gilunaj) نامیده می‌شوند.

### هویت اولیه

هویت اولیه‌ی جامعه‌ی تالش یکی از موضوعهائی است که فکر می‌کنم دست کم عموم خوانندگان تالش این کتاب به آن علاقمند باشند. اما به سبب اینکه گفتگوی بایسته در این باره فراتر از صلاحیت نگارنده و خارج از چارچوب این تحقیق است، ناگزیر نکاتی از این موضوع را به اشاره و اجمال در اینجا مطرح می‌کنیم.

آثار، بناها، گورستانهای باستانی، اشیا کشف شده و برخی نشانه‌ها و مدارك موجود، بیانگر آن است که در دیار تالش، از چند هزار سال پیش تمدنی وجود داشته و تا جایی که از منابع تاریخی برمی‌آید دست کم از زمان مادها در دیار مزبور دولتی وجود داشت که از آن به نام دولت «کادوسی» یاد شده است.<sup>۵</sup> اما از دوران پیش از پیدایش دولت کادوسی و چگونگی تشکیل جامعه‌ی کادوسیان و زمان مسکون شدن کوهستانهای پوشیده از جنگل تالش هیچگونه اطلاعی در دست نیست. لذا هر آنچه که فعلاً در این باره گفته می‌شود استنتاج‌هایی است از روی قرینه و گمان و تا حدودی هم از روی اطلاعاتی که از جامعه و دولت کادوسی به دست آمده است.

تاریخ مسکون شدن کوهستانهای تالش هنوز مشخص نشده است. به احتمال زیاد این سرزمین، مدت‌ها دیرتر از دیار کم‌آب و علف مجاور خود یعنی آذربایجان مسکون شده است و ظاهراً نخستین گروههای انسانی که به کوهستانهای تالش روی آورده‌اند، گله‌دارانی بودند که در جستجوی مراتع تازه و مناسب از جانب غرب به کوههای تالش صعود کرده‌اند. این گروههای انسانی که شاید بدو از مراتع همیشه سبز و بسیار غنی کوههای تالش بصورت موسمی و طبعاً در فصول بهار و تابستان استفاده می‌کردند، بعدها به سبب افزایش جمعیت و گسترش فعالیتهای کشاورزی و دامداری و در نتیجه تنگ آمدن عرصه‌ی مراتع مناسب در

۵. جهت آگاهی بیشتر رجوع شود به کتابهای «تالشی‌ها کیستند» و «تاتها و تالشان» تألیف علی عبدلی.

آذربایجان و حتی به علل سیاسی و غیره در کوهستانهای تالش ماندگار شدند. اما از آنجایی که شرایط اقلیمی این دیار به گونه‌ای است که گله‌داران نمی‌توانستند تمام مدت سال را در يك منطقه محدود سپری کنند، با فرارسیدن پاییز و زمستان به دامنه‌های شرقی این رشته کوه سرازیر شده و اطرافگاه‌های موسمی دیگری نیز در این مناطق ایجاد کردند و بدین ترتیب بنای يك جامعه گله‌دار کوچ‌نشین را در دیار یاد شده پی‌ریزی نمودند، این مردم که پاره‌ای از زبان و فرهنگ زادبوم اصلی خود را همراه داشتند، بعدها در موطن جدیدشان تمدن ویژه‌ای بوجود آوردند که از آن به نام «تمدن کادوسی» یاد می‌شود.

شدت همگونی و پیوستگی زبان و فرهنگ تالشی و آذری اکنون نظر به منشاء واحد این دورا به اثبات رسانده است؛ در حالی که پوشیده نمانده که این دو شاخه فرهنگی و نژادی به سبب اینکه در دو شرایط متفاوت پرورش یافته و بالیده‌اند، به تنه اصلی خود شباهت همسانی ندارند. مثلاً آن آثار بسیار گسترده‌ای که از زبانهای ایران باستان، مانند اوستایی در زبان تالشی وجود دارد در زبان تاتی - زبان باستانی آذربایجان - دیده نمی‌شود. علت این امر همانا رواج داشتن شاخه تالشی در شرایط اقلیمی و اجتماعی تقریباً بسته و به دور از جریان پرخروش تحولاتی که در منطقه رواج شاخه آذری صورت گرفته است می‌باشد.

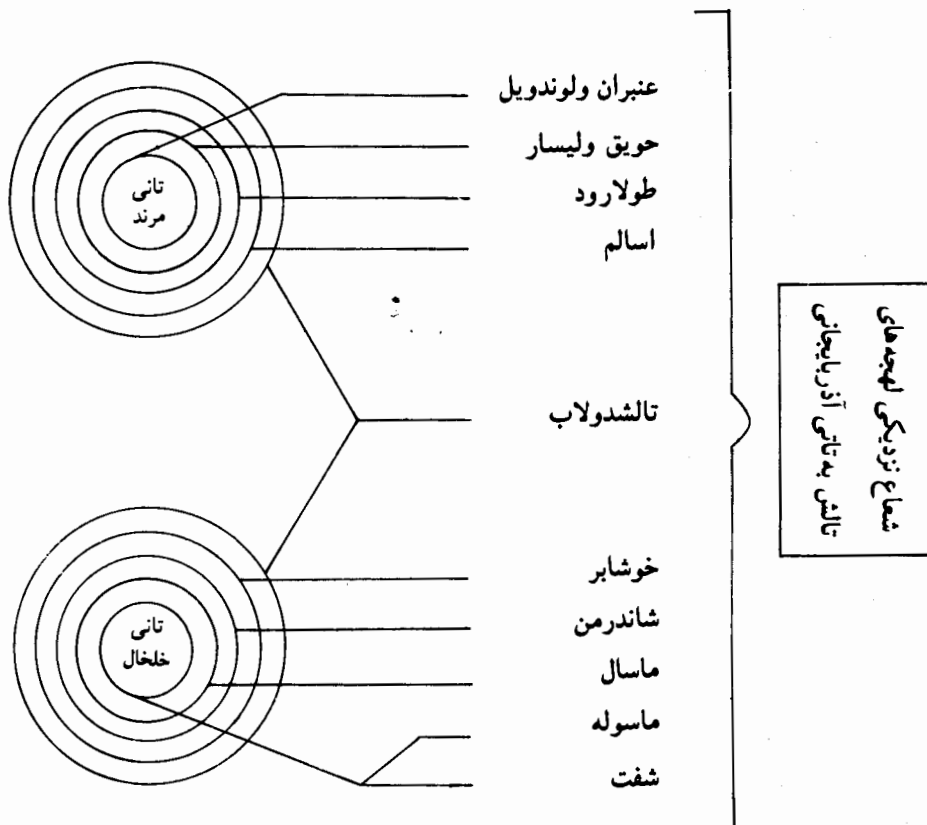
## زبان

زبان قوم تالش موسوم به «تالشی» است. از متکلمان این زبان در ایران آمار درستی در دست نیست. چنین به نظر می‌رسد که شمار آنها حدود سیصد هزار نفر است. زبان تالشی در نواحی کوهستانی آن دیار، تنها زبان رایج است اما در نواحی جلگه‌ای از آستارا تا هشترجای خود را به «ترکی» می‌دهد. در نقاط جنوبی هم با تأثیر و تأثری اندک همزیستی نزدیکی با «گیلکی» دارد.

زبان تالشی و آذری باستان - تاتی کنونی - دو شاخه از يك زبان کهن ایرانی به شمار می‌آیند که در طول سده‌هایی متمادی هر يك در شرایطی خاص مسیر تحولاتی را طی نموده‌اند. در این میان زبان تالشی دستخوش تغییر و تحول کمتری شده است و اکنون از لحاظ خصوصیات آوایی و کهنگی افعال و واژه‌ها چهره اصیل‌تری نسبت به زبان تاتی دارد. این زبان به لهجه‌های مختلفی تقسیم می‌شود و تفاوت برخی از این لهجه‌ها با هم به حدی است که گاه اهالی دو منطقه دور از هم، زبان یکدیگر را به دشواری درک می‌کنند. هر يك از این لهجه‌ها ویژگی خاصی دارد و در رابطه با تاتی و لهجه‌های مختلف آن از وضعیت واحدی برخوردار نیستند. چنانکه لهجه‌های شمال دیار تالش به تاتی حوالی مرند نزدیک می‌شود و لهجه‌های

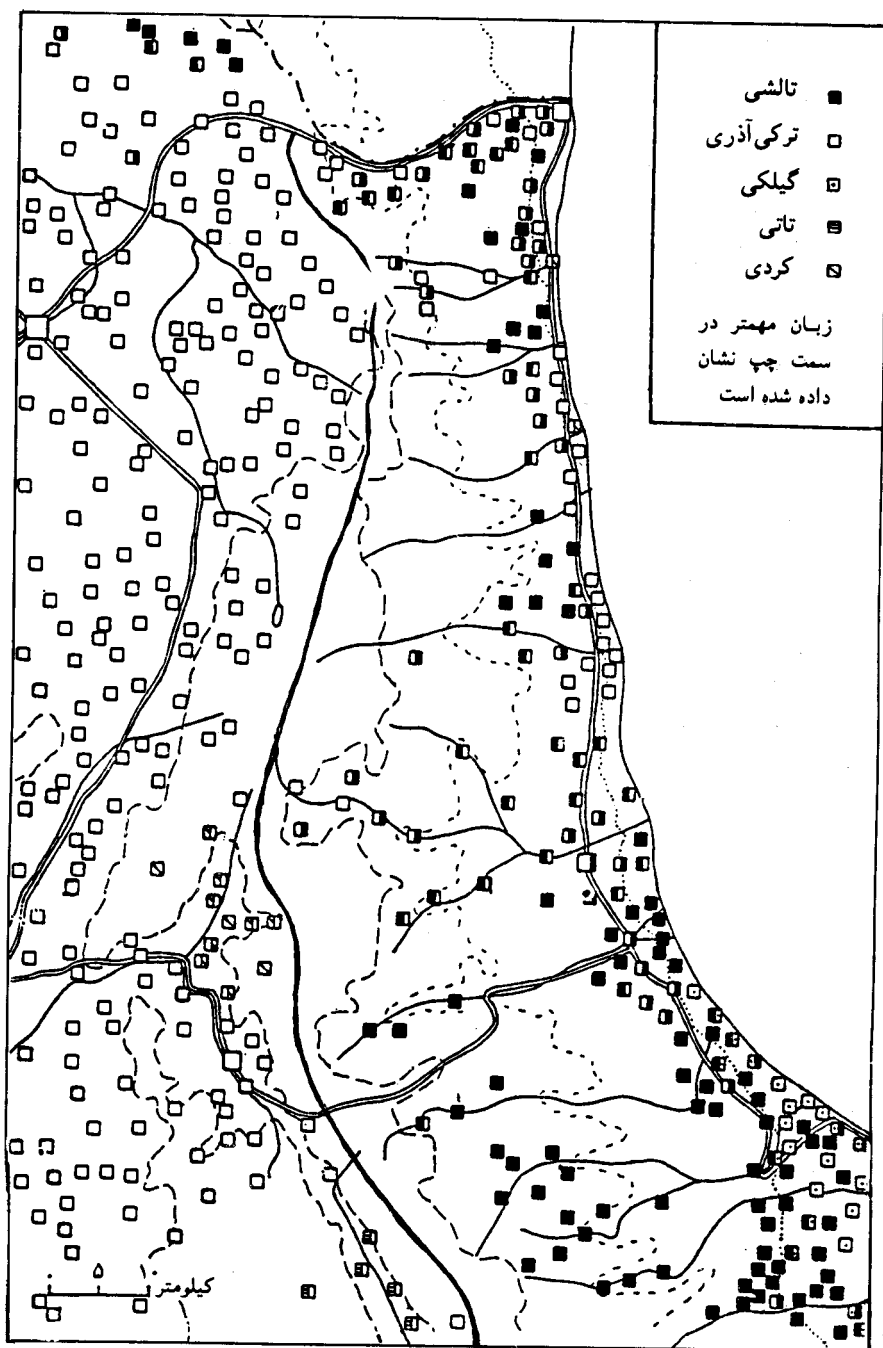
جنوبی به تاتی خلخال. در حالی که لهجه های تالش مرکزی با همه لهجه های تاتی فاصله نسبتاً دورتری دارند.

در چند دهه گذشته به سبب ترك زبان شدن اهالی آستارا و افزایش میزان ارتباطها بین تالشان و اهالی ترکی زبان آذربایجان و مهاجرت گسترده تر آذربایجانی ها به دیار تالش و تسلط فزاینده شان به بازار تجارت این دیار، آهنگ رسوخ و گسترش زبان ترکی در قلمروی رواج زبان تالشی سرعت بیشتری یافته است. این روند که همچنان ادامه دارد، غیر قابل مهار به نظر می رسد.



اهالی آستارا که باز بسته به قوم تالش به شمار می‌آیند، سالهاست که کلاً ترك زبان شده‌اند. تنها در نقاط کوهستانی و منطقه لوندویل این شهرستان، زبان تالشی هنوز از رواج نیفتاده است. از لوندویل تا هشتر زبان ترکی، زبان مسلط در نقاط جلگه‌ای است. در آبادیهای بزرگ باریکه جلگه‌ای هشتر تا اسالم، ترکی به موازات تالشی متداول است. از اسالم به بعد شعاع رسوخ زبان ترکی قطع می‌شود و اقلیتی از آذربایجانی‌ها که در این منطقه سکونت دارند نقش مؤثری در رواج زبان خود ندارند بلکه خود نیز دوزبانه شده و در بیشتر موارد ناگزیر به زبان بومی - گیلکی یا تالشی - سخن می‌گویند. همچنین در این منطقه برعکس نقاط شمالی، توجه به زبان فارسی در محاورات بسیار چشمگیر است و در بسیاری از خانواده‌ها - اعم از تالشی و گیلکی زبان - والدین با فرزندان خود به زبان فارسی سخن می‌گویند و یا می‌کوشند این زبان را به موازات زبان محلی به فرزندان خود بیاموزند.

منطقه رواج زبان ترکی از شمال به جنوب در بخش اسالم تقریباً محدود می‌گردد، در تالش میانی - تالش‌دولاب و شاندرمن و ماسال - و تالش جنوبی - فومنات - متکلمان زبان تالشی وسیعاً با گیلک‌ها دارای روابط تجاری، اداری، فرهنگی و اجتماعی هستند ولی کمتر اتفاق افتاده است که مردم يك محل و یا حتی يك خانواده تالش، زبان گیلکی را جایگزین زبان اصلی خود نموده باشد. در این محدوده تالش به «تالشی» سخن می‌گویند و گیلک به «گیلکی» و هر دو زبان یکدیگر را اغلب بخوبی درک می‌کنند و گاه در صورت لزوم تالش به گیلکی سخن می‌گویند و گیلک به تالشی. در مواردی هم که هیچیک از این دو زبان را جهت تفهیم و تفاهم مناسب ندانند از زبان فارسی استفاده می‌کنند. چنانکه اشاره شد عمده‌ترین عواملی که موجب رسوخ زبان ترکی و رواج آن در دیار تالش گردیده است، قرار داشتن آستارا تحت حاکمیت اردبیل تا سال ۱۳۴۲، وجود جاده مهم اسالم به خلخال و استمرار روابط تجاری و اجتماعی گسترده بین تالشان و آذری‌ها و اسکان خانواده‌های آذری در مراکز تجاری دیار تالش است. اما تالش میانی و جنوبی از آن رو از رسوخ و رواج زبان ترکی مصون مانده است که از هیچ سو با نقاط ترکی زبان نشین همجواری ندارد و حتی از سوی مرز غربی هم با آن بخش از آذربایجان همسایه است که زبان ساکنانش «تاتی» است. تنها عاملین رواج زبان ترکی در این منطقه نسبتاً وسیع، مهاجرین آذربایجانی می‌توانند باشند که حال با هر میزان از نفوذ و توان فرهنگی، اقلیت پراکنده‌ای هستند که قادر به ایفای نقش مؤثری نیستند. اما به هر حال این احتمال که یورش زبان ترکی از جانب شمال دیر یا زود دامنگیر تالش میانی نیز بشود، همچنان به قوت خود باقی است.



نقشه مفصل زبانها در تالش شمالی و مرکزی

## مذهب

چنین به نظر می‌رسد که مذهب قوم تالش تا دوره تیموری، سنی شافعی بود ولی بر اثر تبلیغات و جنگهای کیانیان شیعی مذهب گیلان بیه پیش با اسحاقیان شافعی مذهب گیلان بیه پس و بدنال آن مساعی شاهان صفوی، موجب گردید که رواج مذهب تشیع در بین قوم مذکور گسترش پیدا کند. ظاهراً در اوج این پیکار ایدئولوژیک، گروهی از انصار و شاگردان شیخ صفی‌الدین اردبیلی و فرزندان او که مخالف تغییر مذهب در آن خاندان بودند به دیار تالش مهاجرت نموده و با ایجاد محافل مذهبی، خانقاه‌ها و مساجد، به پاسداری و تبلیغ مذهب شافعی پرداخته‌اند. کوشش این مشایخ که مقابر برخی از آنها و اخلافشان مانند شیخ جنیده<sup>۶</sup>، شیخ جمال‌الدین<sup>۷</sup>، شیخ نجم‌الدین<sup>۸</sup>، شیخ ابوالمعالی<sup>۹</sup>، شیخ محمود خیوی<sup>۱۰</sup>، از اماکن مقدس تالشان اهل سنت به شمار می‌آیند، موجب گردید که بخشی از قوم تالش همچنان به عقیده پیشین خود استوار مانند. اکنون تالشی زبانهای غرب سفیدرود تا مرز تالش‌دولاب پیرو مذهب شیعه و از تالش‌دولاب به سوی آستارا، بیشتر اهالی سنی شافعی هستند. سلسله نقشبندیه از دیرباز تنها فرقه مذهبی و عرفانی است که مشایخ آن، سمت پیشوایی این مردم را برعهده دارد.

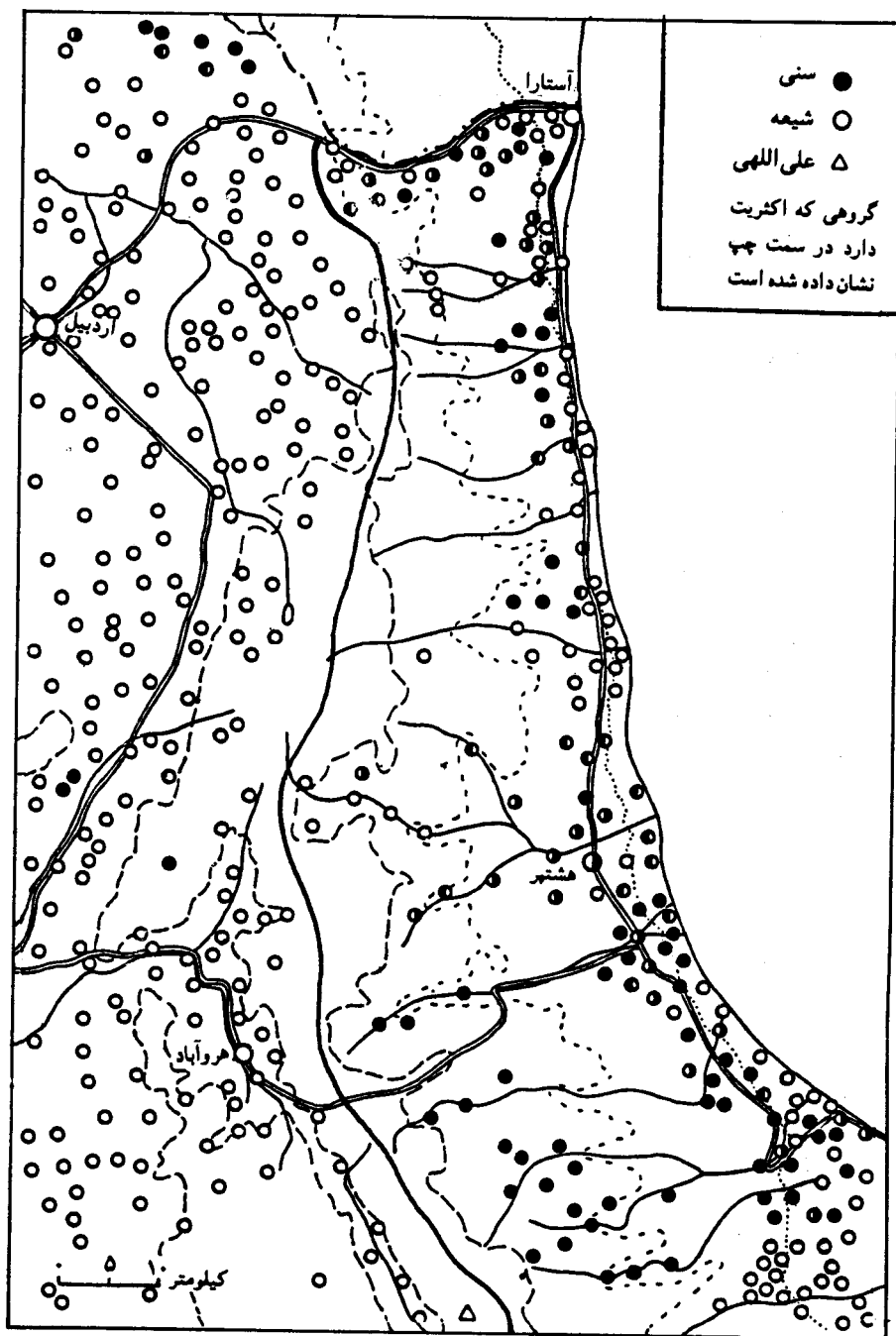
## هویت ایلی

سرزمین قوم تالش از لحاظ جغرافیایی به دو منطقه جلگه‌ای و کوهستانی تقسیم می‌شود. بیشتر اهالی جلگه به کار کشت برنج اشتغال دارند و ساکنان کوهستان که از راه گوسفندداری زندگی می‌کنند و نیمه کوچ‌نشین هستند، جامعه عشایری تالش را تشکیل می‌دهند. مجموع بومیان دو منطقه مزبور در چند ایل تشکیل یافته‌اند و اکثراً نیز به هویت ایلی خود آشنایی دارند و حتی وابستگی خود به سلسله مراتب ایلی را می‌دانند. در تشکل‌های ایلی تالش، عضویت در یک ایل، گاه دقیقاً به معنی هم‌دودمان و یا هم‌قوم بودن با آن ایل نیست. یعنی اینکه چه بسا خانواده، تیره و یا طایفه‌ای از قوم تالش باشد ولی در اصل وابسته و هم‌دودمان ایل دیگری بوده که بعدها بنا به علتی به عضویت ایل فعلی درآمده است. هم‌قوم نبودن نیز به این معنی است که ممکن است تیره یا طایفه‌ای عضو یکی از ایل‌های تالش باشد اما از لحاظ قومی

۶ و ۷. مدفون در بیلاق برزکوی رضوانشهر.

۸ و ۹. مدفون در حومه پره سر.

۱۰. مدفون در لمیر محله آستارا.



نقشه مذاهب در تالش مرکزی و شمالی



به مردم و دیاری دیگر تعلق داشته باشد. نیای اینگونه تیره‌ها و طایفه‌ها زمانی از قوم خود جدا شده و با پذیرش شرایطی، به عضویت ایل فعلی درآمده است و اخلاف آن نیا بتدریج مشخصات قومی و فرهنگی دودمان خود را از دست داده و از این لحاظ کاملاً تحلیل رفته‌اند.

اینگونه تیره‌ها و طایفه‌ها اکنون از نسب و نیای خود جز نام و خاطره‌ای اغلب آمیخته با افسانه چیزی بیاد ندارند. به استثناء طایفه کرد جلال‌وند که در آلكام و لوتم از توابع پره سر اسکان داده شده‌اند و با وجود سپری شدن دهها سال از تاریخ مهاجرتشان به تالش، هنوز نشانه‌هایی از مشخصات قومی خود را حفظ نموده‌اند.

در جامعه عشایری تالش، آگاهی داشتن از سلسله مراتب ایلی و داشتن مرتع مشترك، به تنهایی شرط عضویت در آن جامعه نیست. چنانکه نداشتن چنین شرایطی خانواده‌ای را از عضویت در سازمان ایلی و تشکل قومی محروم نمی‌کند. شرط اصلی عضویت در جامعه عشایری تالش رمه‌داری و چادرنشینی است.

بنابراین عضویت توأم با آگاهی یا بی‌اطلاعی، در سازمان ایلی و داشتن مرتع مشترك، شرایط فرعی و تبعی به شمار می‌آید. به این ترتیب از قوم تالش آن خانواده، عشایری است که رمه‌دار باشد. رمه‌داری هم مستلزم کوچ‌نشینی و تحرك مدام در مراتع و بین مراتع است. الگوی مسکن در اینگونه زندگی عرفاً و ضرورتاً، دست کم برای چوپانها چادر است - چادر و یا به اصطلاح تالشی «پارگا» دارای انواع و مشخصات خاصی است که شرح آن در فصل «مساکن» همین کتاب آمده است - ناگفته نماند که بسیاری از رمه‌داران در حوزه مراتع قشلاقی خود دارای خانه دایمی با مصالح چوب و گل یا چوب و سنگ و گل، نیز هستند. این خانه‌ها اولاً اغلب در داخل مجموعه‌های ده و دهکده، احداث شده‌اند و ثانیاً در این خانه‌ها فقط بخشی از خانواده دامدار، آنهم فقط در چندماه سال - اواخر پاییز تا بهار - زندگی می‌کند.

محل زندگی نیز در روابط ایلی دارای نقش قابل توجهی است. مثلاً اگر خانواده‌ای از يك ایل خارج و در قلمروی ارضی ایل دیگری ساکن شود از عضویت ایل قبلی خارج و تابع ایل دوم می‌شود و اگر در داخل ایل دوم به کاری غیر از رمه‌داری بپردازد و به تبع آن از چادرنشینی بدر آید، دیگر خانواده‌ای عشایری محسوب نمی‌گردد، اما همچنان عضو آن ایل خواهد ماند. همچنین اگر خانواده‌ای عشایری یا اسکان یافته از سرزمین ایلی و قومی خود کوچ کند و در شهر و دیاری دیگر مقیم گردد، عضویت ایلی از آن سلب نمی‌شود.

اگر چه اکنون سلسله مراتب رهبری گذشته در میان ایل‌های تالش وجود ندارد و آن انسجام اجتماعی در ارکان و اجزاء ایل که از قوانین سنتی نظام می‌گرفت، دیگر از بین رفته

است، ولی روابط معنوی و فامیلی و گرایش به حفظ روابط تیره و طایفه ای در بین ایلوندان تالشی وجود دارد. خانواده هایی که به علتی از قلمرو ارضی تیره یا طایفه خود خارج شده اند با وجود هر کار و پیشه ای که بدان اشتغال یافته اند و در هر محلی که ساکن باشند، حتی الامکان از هویت و وابستگی های تیره و طایفه ای خود پاسداری می نمایند. چنانکه تحولات پس از انقلاب و بویژه نظام اقتصادی زمان جنگ، گروه یاد شده از انحاء مختلف مانع از گسیخته شدن رشته روابط و پیوستگی های خود به تیره و طایفه شان گردیدند. مثلاً هنگامی که مقرر شد توزیع مایحتاج ضروری مردم بوسیله نهادهایی مانند شورا و انجمن اسلامی انجام پذیرد، و طبعاً اهالی هر محله یا روستا و در نواحی عشایر نشین، هر تیره یا طایفه می بایست نیازهای خود را از طریق شورای اسلامی خود رفع نیاز نمایند، در تالش اعضاء هر تیره یا طایفه که در جایی خارج از قلمرو ارضی تیره و طایفه خود زندگی می کردند، یا خود را زیر پوشش شورای اسلامی تیره و طایفه خود قرار دادند و یا در صورت برخورداری از کمیت لازم، شورایی به نام تیره و طایفه خود تشکیل دادند. مثلاً تیره ملال از ایل خاشه بر (خوشایر)، شورایی به نام «شورای اسلامی ملال» تشکیل داد که نماینده همه اعضاء آن تیره بود. اما در همان هنگام شورای دیگری به نام «شورای اسلامی ملال پایین» در پونل شکل گرفت که نماینده ملالی هایی بود که در روستاهای پیرامون پونل سکونت داشتند در حالی که هریک از خانواده های وابسته به این شورا می توانست به سادگی زیر پوشش شورای محل سکونت خود قرار گیرد.

### مشخصات قومی

آنچه که امروزه نشان دهنده مشخصات قومی تالشان است، عبارت است از عواملی چون زبان، پوشاک، مسکن، فرهنگ عامه، شیوه دآمداری و... اما این عوامل به سرعت در حال دگرگونی و نابودی است، زبان ترکی از شمال به جنوب جای زبان تالشی - این مهمترین نشان هویت قومی - را می گیرد. اکنون بخشی از تالشان ساکن در منطقه وسیعی از دیار تالش - از آستارا تا هشتر - با زبان قومی خود قطع رابطه نموده و یا دوزبانه شده اند و اینان از زبان تالشی بعنوان «زبان چوپانی» یاد می کنند و به این ترتیب علاقمندان به آشنایی با این میراث گرانقدر و بی همتای قوم شان را متوجه نقاط کوهستانی که محل سکونت چوپانها و یا همان عشایر وفادار به زبان و فرهنگ قومی خود می نمایند.

پوشاک سنتی تالشان عمدتاً از نوعی شال سیاه تهیه می شود که خود اهالی آن با استفاده از پشم دامهایشان تولید می کنند. شال نه تنها ۹۰٪ پوشاک مردان را تشکیل می دهد بلکه زنان

این دیار نیز از آن برای خود شلواز و جلیقه و جوراب و دستکش تهیه می کنند. استفاده بیشتر به اقتضای شرایط اقلیمی و زندگی چادرنشینی، در سطحی عام رواج یافته است ولی اکنون که آن شرایط تغییر می یابد، تجدید نظر در انتخاب نوع پوشاک نیز در طیف گسترده ای مشهود است. لباس زنان هم که نوع و طرح و حتی رنگهای اصلی مشخصی داشت، کم کم از رواج می افتد و اکنون در نقاط چلگه ای از پارچه های اطلسی و کودری و شرمن، تنبان های پُرچین به نام «پاجمه» (Pajema) و شلیته های بلند با دو چاک از پهلوی و جلیقه های کوتاه و آذین بسته با سکه ها و پولک های نقره، اثر کمتری دیده می شود.

شیوه دامداری از نوع کوچ نشینی و استفاده از مراتع جنگلی و فرا جنگلی نیز که یکی دیگر از مشخصات بارز شخصیت قومی تالشان است، بر اثر عوامل مختلفی دگرگون و منسوخ می گردد. اکنون نتیجه ای که از طرحها و ضوابط مربوط به جنگل و جنگل نشینان تالش - بطور اخص - حاصل می شود، این است که زندگی بصورت کوچ نشینی در آن دیار از بین می رود لذا به علت اینکه شیوه کار و معاش دیگری جهت جایگزینی شیوه فعلی طرح به اجرا در نیامده



زندگی در سیاه چادر

است، دامداری در تالش در حال نابودی است. مساکن تالشان را عمدتاً نوع پیشه آنها و ثانیاً میزان بهره‌مندی شان از منابع محیط زیست تعیین می‌کند. از این رو با از میان رفتن، یا هرگونه تغییر در شیوه دامداری این مردم و محدودیتهایی که در رابطه با استفاده از جنگل و مرتع ایجاد گردیده است، نوع مساکن آنان نیز در حال تغییر و تحول است. در این میان بیش از هر چیز از شمار سیاه چادرها کاسته می‌شود و مساکن چوبی موقت نیز در پی آن جای خود را به مساکن



چهرهٔ يك دامدار

ساخته شده با مصالحی مانند چوب و گل و سنگ، بلوک و آجر و ورقه‌های آهن سفید و ایرانیت می‌دهد. دگرگونی در شیوه کار و نوع مساکن با گرایشی به ترك نواحی کوهستانی و دست کم بیرون آمدن از وضعیت پراکنده زیستن، و گرد آمدن در مجموعه دیه‌ها و شهرکها تحقق می‌پذیرد.

اما عاملی که تغییر در آن به کندی صورت می‌گیرد، مشخصات ظاهری محیط زیست تالشان است و آنچه که در این رابطه به آسانی تغییر نخواهد کرد، نام و هویت جغرافیایی و تاریخی رشته کوههای تالش است. و این واقعیت را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که وقتی يك تالشی عوامل بارز شخصیت قومی خود را از دست بدهد، بعید به نظر می‌رسد که باز خود را تالشی بدانند و یا دیگران او را بدان نسب بشناسند. درست همانند آنچه که در مورد آستارا اتفاق افتاده است. آنها از لحاظ زبان خود را ترك می‌دانند و از لحاظ محیط زیست، آستارایی. کمتر کسی در آنجا دیده می‌شود که بگوید: من تالش ترك زبانم و در بخشی از سرزمین تالشان زندگی می‌کنم.

عامل نژاد در تالش چندان شناخته شده و مورد توجه نیست. این قوم از دیرباز مورد سرکوب و تاخت و تاز عناصر غیر تالشی بوده و بتدریج با نژادهای دیگر تا حدودی درآمیخته است و اکنون آن مشخصاتی که بتواند نژاد تالشی را از دیگر نژادها باز شناساند چندان زیاد نیست. اگر تفاوت در نوع پوشاک را نادیده بگیریم، اکثر تالشان، از لحاظ ظاهر، تفاوت مشخصی با همسایگان ترك و تات و حتی گیلک خود ندارند.

عامل دیگری که آن را نشان شخصیت قومی تالشان ذکر کردیم، فرهنگ عامه آن مردم است. این عامل هنوز با ویژگیها و غنای کم‌نظیری در حین ناشناخته ماندن، از عوامل با اهمیت شخصیت قومی تالشان به شمار می‌آید. اما این مورد نیز سالهاست که از جهات مختلف در معرض امحاء و مسخ شدن قرار گرفته است. به سبب وابستگی‌ای که این عامل با زبان تالشی دارد پس از جایگزین شدن ترکی، مشکل است که بتواند بقا و دوامی داشته باشد.

## ساخت اجتماعی

### طبقات و اقشار

در شرایط حاکمیت نظام فئودالی در دیار تالش، که تا پیش از انجام اصلاحات ارضی برقرار بود، جامعه عشایری تالش عرصه کشمکش سه طبقه اصلی بود: ۱- خانها و بیگها ۲- تجار سلفخر، که ارباب خوانده می شدند. ۳- اقشار مختلف عشایر. و در این میان خانها و تجار هر یک به شکلی عشایر را زیر سلطه و استعمار داشتند اما پس از اصلاحات ارضی، سلطه خانها و بیگها تقریباً پایان یافت و حضور ناگهانی بانکها و شرکتهای تعاونی در عرصه حیات اقتصادی عشایر، جایی برای فعالیت سنتی تجار سلفخر باقی نگذاشت. به این ترتیب دولت توانست با حذف خانها و بیگها و تجار محلی، سلطه بلامنازع سیاسی و اقتصادی خود را اعمال نماید و اختلاف طبقاتی درون جامعه عشایری تالش نیز مبدل به اختلاف این جامعه با نظام حاکم بر کشور گردید. لذا امروز در بررسی ساخت اجتماعی عشایر تالش، با موضوعی چون اختلاف طبقاتی روبرو نخواهیم شد. آنچه که در این باره قابل طرح می باشد وجود قشرهایی مختلف در جامعه عشایر است و آن اقشار عبارتند از: دامدار مرفه، دامدار متوسط و چندپیشه. آنچه که این سه قشر را از هم متمایز می نماید، همانا تفاوت در تعداد دامهایی است که صاحب آن می باشند. اما اگر موقعیت همین مردم را در چارچوب ساخت ایلی مورد بررسی قرار دهیم، قشربندی آن شکل دیگری بخود می گیرد. زیرا چنانکه پیشتر اشاره شد عضویت در ایل الزاماً به معنی عضو بودن در جامعه عشایری نیست. از آنجایی که عضویت هر فرد یا خانواده در

يك قشریا طبقه اجتماعی براساس وضعیت مالی او مشخص می گردد، در جامعه عشایری تالش تعداد دام نشان دهنده وضعیت مالی خانواده هاست. اما چون همه اعضای ایل دامدار نیستند، تشخیص وضعیت طبقاتی ایلوندان، با وجود پیچیدگی های بسیار، تنها از طریق شناخت گروههای شغلی آن جامعه میسر می گردد.

جامعه ایلی تالش بطور کلی به گروههای شغلی زیر تقسیم می گردد: ۱- دامدار،

۲- چندپیشه، ۳- کشاورز، ۴- پیرامونی، ۵- روحانیون.

مشخصات هر يك از گروههای مذکور به این قرار است:

### ۱. دامدار

به آن بخش از ایلوندان دامدار گفته می شود که فقط از راه پرورش گوسفند زندگی می کنند و به اقتضای ضرورت شغلی، در طول سال ضمن چند بار کوچ مقطعی و موسمی، در خط سیری به طول ۲۰ تا ۴۰ کیلومتر بین نقاط سردسیر و گرمسیر رفت و آمد می کنند. مسکن اینان در سردسیر، سیاه چادر و نوعی خانه چوبی و در گرمسیر سیاه چادر و خانه گلی با سقف و شیروانی چوبی است. «شونه» اصطلاحی تالشی است، که به معنی دقیق مصرف این گروه است. شونه ها تشکیل دهنده جامعه عشایری تالش می باشند.

### ۲. چند پیشه

گروه چندگانه کار شامل ایلوندانی می شود که در نقاط کوهستانی و در شرایط مشابه آنچه که در مورد دامداران صدق دارد، زندگی می کنند. ممر معاش شان پرورش گاو، بز، گوسفند و زنبورداری و کشت غلاتی مانند گندم و ذرت می باشد. اینان سالی بیشتر از دوبار یعنی از ییلاق اسکان دایمی دارند و چه در ییلاق و چه در قشلاق از سیاه چادر استفاده نمی کنند.

### ۳. کشاورز

به ایلوندانی کشاورز گفته می شود که در ناحیه جلگه ای زندگی می کنند و پیشه اصلی شان برنج کاری و باغداری است و اغلب تعدادی گاو، گاو میش، اسب و کندوی زنبور عسل نیز نگه می دارند. کشاورزان در فصل تابستان به مدتی، گاه کمتر از یکماه جهت گریز از گرما و رطوبت جلگه به ییلاق می روند.

### ۴. پیرامونی

این اصطلاح نارسا به آن بخش از ایلوندان اطلاق می شود که پیشه های سنتی خود را رها نموده و یا بعنوان منبع درآمدی جنبی، دستی از دور بر آن دارند. اینان در جلگه و در شرایطی تقریباً مشابه وضعیت کشاورزان زندگی می کنند و اغلب در زمینه های غیر دهقانی مانند

کارمندی، کارگری، تجارت و صنعت، اشتغال دارند.

## ۵. روحانیون

علاوه بر اقشار گروههایی که از آنها یاد شد، گروه دیگری نیز در ساختمان جامعه تالش نقش دارد که می‌توان از آن به نام گروه روحانیون یاد کرد. عده این گروه نسبتاً اندک است و بصورت پراکنده در نقاط مختلف دیار تالش و در بین تالشان اهل سنت زندگی می‌کنند و عهده‌دار وظیفه رفع احتیاجات مذهبی اهالی می‌باشند. آنچه که اعضای این گروه را به هم مرتبط و از دیگر قشرها و گروهها متمایز می‌نماید همانا سمت مذهبی و جا و مقام روحانی آنهاست. گروه مزبور مشتمل است بر شیخ‌ها و افندی‌ها، ملاها و صوفیان. این افراد از لحاظ مالی دارای وضع همسانی نیستند، برخی از آنها بسیار مرفه و برخی دیگر بسیار فقیرند. گروه روحانی که در گذشته بمثابة حلقه رابطی بودند در میان توده مردم و قشر حاکم، به لحاظ موقعیت اجتماعی در رده‌ای بالاتر از توده ایلوندان جای دارند، و از این رو در گذشته از تحمیلات قشر حاکم تقریباً مصون بودند و حتی برخی از آنها که دارای مقام روحانی بالاتری بودند در دستگاه حکام محلی و حتی ایالتی نفوذ قابل توجهی داشتند. بخشی از اعضاء گروه روحانی برعکس توده ایلوندان هیچگونه فعالیت تولیدی ندارند و هر يك در محدوده اجتماعی مشخصی وجوه شرعی اهالی، مانند خمس، ذکات، فطره، نذورات و صدقات را برای خود دریافت می‌نمایند.

همانطور که اشاره شد، گروه روحانیون را شیخ‌ها، افندی‌ها، ملاها و صوفیان تشکیل می‌دهند. در اینجا جهت آشنایی بیشتر با گروه مورد نظر، می‌پردازیم به تعریف یکایک عناوین مزبور به همان صورتی که در عرف جامعه تالش شناخته می‌شود.

الف - شیخ: بالاترین شخصیت روحانی که نسبش باید به مهاجرین و انصار و صحابه پیامبر اسلام (ص) و یا به رهبران طریقه عرفان و یا به بنیانگذاران طرق مختلف مذهبی و عرفانی برسد. مقام شیخ در حد مقام آیت الله در مذهب شیعه است و همانند آنها دارای درجات اجتهاد و فقهی مختلفی هستند که در هر طریقه فقط يك نفر مقام پیشوایی را احراز می‌کند و پس از مرگ او مقام پیشوایی به اصلح‌ترین شیخ آن طریقه محول می‌گردد.

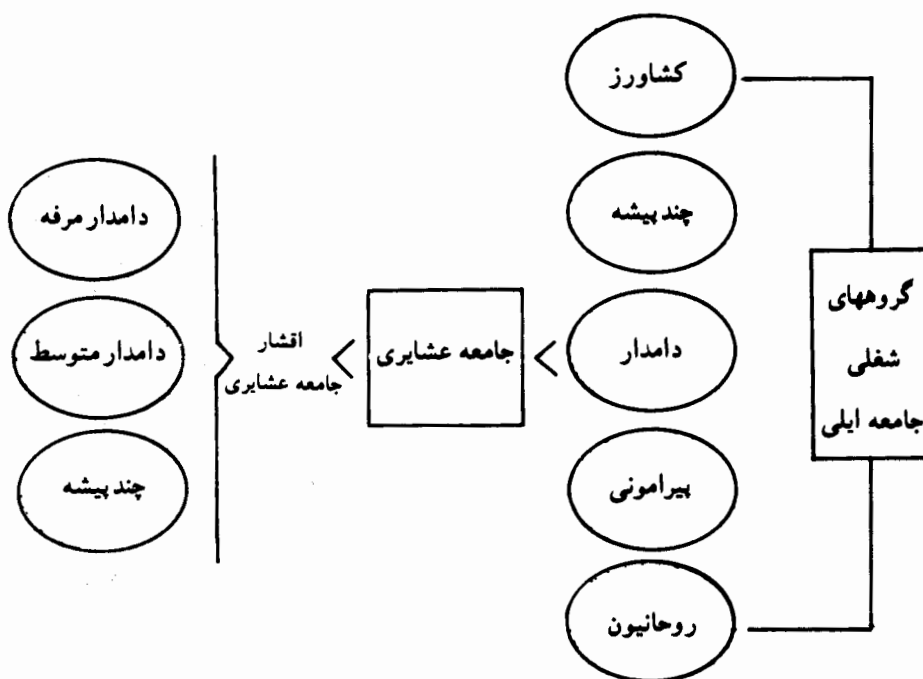
ب - افندی: عالمی روحانی که صرف و نحو، آداب، بلاغت، اصول، منطق و حدیث را خوانده باشد. عمده‌ترین وظایف افندی در تالش داشتن دفتر ازدواج و طلاق و داوری و صدور فتوی در امور شرعی می‌باشد.

ج - ملا: کسی که دوره مقدماتی علوم شرعی و دروس متوسط عربی و فارسی را خوانده



و یا اینکه در حال گذراندن این دوره باشد. ملا دارای مقام روحانی محلی در سطحی پایین تر از افندی می باشد. برپایی نماز جماعت، انجام امور شرعی در اعیاد و مراسم مذهبی و مجالس دفن و ختم اموات از جمله وظایف ملاست.

د - صوفی: فردی مؤمن و پرهیزکار که قرائت قرآن و برخی مسائل شرعی را آموخته است و بعنوان مُبلغ یکی از طریقه ها در محیط زندگی خود فعالیت می کند. تولیت آرامگاه های مشایخ متوفی معمولاً برعهده صوفیان است. مقام صوفیگری معمولاً بصورت موروثی از پدر به فرزند انتقال می یابد.



## شرح و تعریف ارکان اجتماعی

ساخت اجتماعی عشایر تالش مشتمل است بر کوچ (خانواده)، ده ده زوئه (دودمان)، طایفه، تیره و ایل. هر يك از این ارکان پنجگانه مفهوم و مشخصات خاصی دارد که ذیلًا شرح داده می شود.

### ۱- ایل (ēl)

ایل بزرگترین رکن اجتماعی عشایر تالش است. هر ایل در سراسر حوزه آبریز يك رودخانه بزرگ، از سرچشمه تا کرانه های دریا سکونت دارد و خود را مالک مطلق و استفاده کننده انحصاری این قلمرو می داند. ایل دارای سازمان رهبری کاملی می باشد که در رأس آن خان قرار داشت. چگونگی زندگی و بهره گیری از محیط مورد سکونت ایل، روابط و پیوندهای اقتصادی و اجتماعی خاصی را در بین اعضاء آن ایجاد نموده است. اعضاء ایل نسبت به هم، خودی و غیر بیگانه به شمار می آیند. و قلمرو ارضی خود را وطن (زمن) می نامند. پیروی از دین و مذهبی خاص برای عموم ایلوندان یکسان و الزامی بوده، هر ایل دارای لهجه و بازارهای هفتگی ویژه ای می باشد. خان عهده داریاست کل ایل بوده، ایل دربرگیرنده چند تیره است.

### ۲- تیره

برعکس معمول در دیگر نقاط عشایری ایران که طایفه بزرگتر از تیره می باشد. در تالش تیره بزرگتر از طایفه به شمار می آید. تیره در قلمرو سکونت ایل، مراتع و اراضی اختصاصی و مشخصی دارد، چنانکه دیگر تیره ها حق استفاده از آن را ندارند. بخش مشاع این اراضی و مراتع بین طایفه های وابسته به آن تقسیم شده است، بطوری که هیچ طایفه ای حق استفاده از مراتع و اراضی مشاع طایفه دیگری را ندارد، پذیرش خانواده یا گروه های بیگانه در ایل حتی اگر بنابه میل رئیس ایل و یا حکام بالاتر بوده باشد با موافقت تیره ای که باید خانواده یا گروه مزبور در قلمروی ارضی آن اسکان یابد، انجام می پذیرد. هر تیره چه در گرمسیر و چه در سردسیر گورستان ویژه ای برای دفن اموات خود دارد. ریاست تیره با کدخدا بود.

### ۳- طایفه

طایفه متشکل از خانواده هایی است که در سلسله نسب تا هفت پشت یا بیشتر به يك پدر می رسند و اغلب به نام همان شخص نیز موسوم است. اعضاء طایفه نسبت به هم فامیل و همخون به شمار می آیند و از برخی آداب و خلیقات خاص برخوردارند. فقط عضویت در تیره، دلیل هم نژاد و هم لهجه و هم مذهب بودن آن با دیگر اعضاء تیره نیست. ریاست طایفه معمولاً

برعهده سرشناس ترین ریش سفیدان آن طایفه است.

#### ۴- دهده زوئه (خاندان)

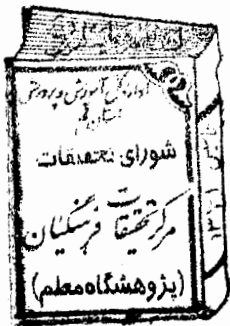
دهده زوئه در تالش به چند خانواده گفته می شود که تا کمتر از هفت نسل به يك پدر می رسند و اعضاء آن با هم نسبت نزدیک پدرتباری دارند و از زمان تشکیل سازمان ثبت احوال اغلب اعضاء هر دهده زوئه نام جد مشترك خود را بجای نام فامیلی برگزیده اند.

#### ۵- کوچ (خانواده)

خانواده در تالش و بطور اخص در جامعه عشایری تالش، دوگونه است: الف - خانواده گسترده، ب - خانواده هسته ای.

خانواده پدری که دارای رمة بزرگی می باشد و پسرانش پس از ازدواج همچنان بصورت عضوی در خانواده پدر باقی مانده اند و از دستورات او و ضوابط و مقررات ویژه خانواده اش پیروی می کنند و از نظر معیشتی نیز وابسته او هستند، خانواده گسترده به شمار می آید. اما خانواده هسته ای مشتمل بر يك زن و شوهر با هر تعداد فرزند مجرد می باشد که چادر، خانه و رمة مخصوص خود را دارد.

۲۰۷۵۳  
۸۴/۸/۱



## نام ایل، تیره و طایفه‌ها

اسامی ایلها مفهوم مشخصی ندارد اما بی تردید برای آنهایی که به زبانهای ایران باستان بویژه زبان اوستایی تسلط دارند، قابلیت تشخیص بیشتری دارد.

رابطه بین نام ایل و قلمرو سکونت آن نیز مشخص نیست. یعنی در حالی که هر دو به يك نام موسومند ولی معلوم نیست که ایل نام خود را از مکان گرفته است یا بالعکس. در بین ایلهای تالش، ایل خوشابر شاید تنها ایلی باشد که کل قلمرو سکونتش به نام آن موسوم نیست. فقط يك روستا در جلگه، به نام این ایل «خاشه بر» نامیده شده است و رود خانی هم که محل تردد و جزئی از قلمرو ارضی آن ایل است، «خاشه بره رخون» نامیده می شود.

نام بیشتر تیره‌ها نیز دارای مفهوم روشنی نیست. اینها کلماتی هستند که ریشه در زبانهای باستانی دارند، مثلاً کلمه آمده که نام یکی از تیره‌های تالشدولا است، در متون اوستایی از جمله درگاتها، هات ۳۴ به معنی ستایشگر و دیندار آمده است. و یا کلمه رشن که این نیز نام تیره دیگری از ایل تالشدولا است، در همان منبع به معنی دستور، آیین و فرمان آمده است، و چنانکه می دانیم این کلمه نام یکی از ایزدان بزرگ مزدیسنا، ایزد درستی و دادگری و نگهدارنده هجدهمین روز ماه نیز هست و یا کلمه‌های «سا» و «رزار» که نام دو تیره از ایل خوشابر می باشند، درگاتها اولی ستیزنده و هم‌آورد و برابری کننده و دومی داد و دستور معنی شده است. شمار دیگری از تیره‌ها نیز نام خود را از نام يك شخص که نیای اول آن تیره محسوب می شود، اخذ نموده اند، مانند تیره الله بشه از ایل تالشدولا که تاریخ تقریبی تشکیل آن مشخص است.

این موضوع بیانگر آن است که فقط اسامی تیره‌های اصیل و بسیار قدیمی تالش از نوع کلماتی با ریشه اوستایی است.

آنچنان که در مورد ایلها مصداق دارد، هر تیره با روستایی در قلمرو سکونت خود نام مشترك دارد و در این مورد نیز مشخص نیست که روستا نام خود را به تیره داده است یا بالعکس. و بالاخره چنانکه پیداست همه طایفه‌ها دارای نام شخص هستند و با اندک جستجوی هویت و زمان زندگی آن شخص را نیز می‌توان به تقریب دریافت. چنانکه پیشتر اشاره شد، در بخش یا بلوک تالش‌دولاب دو ایل به نامهای خاشه‌بری و تالش‌دولاج، سکونت دارند و از دیرباز بصورت يك فدراسیون ایلی تحت حکومت خانهای پونل بوده‌اند. در اینجا می‌پردازیم به معرفی یکایک تیره‌ها و طایفه‌های دو ایل مزبور و اهم روستاهای مورد سکونتشان:

### ایل تالش‌دولا

#### تیره ارده (arda)

نام طایفه‌ها: جاجا، خاند، سل، روس، زمان، گد، اشرف، اصلان، عیوض، شیخ.  
محل سکونت ییلاقی: ارده، زندونه، چروه‌دی، کنه کلون، سیفه دشت، سیاکو، سیفه ژید، بازارگا، کنه نسا، سرده وونی.

محل سکونت قشلاقی: اردجان و محله‌های تابع آن، کلیمان و چلیمان، سندیان، پره سر.  
تیره الله بشه (allabaša)

نام طایفه‌ها: محمدحسین، کریم، بهرام میرزا - مشهور به گله میرزا - دلدار، شیریح.  
محل سکونت ییلاقی: دشته دومن، برن.

محل سکونت قشلاقی: الله بخش محله، بوداغ محله.

توضیح: می‌گویند تیره الله بشه از نسل شخصی به نام «الله بخش» است که از اهالی شیخ نشین شاندرمن بود و به دلیلی نامعلوم به تالش‌دولاب آمد و به او اجازه اقامت در قلمرو این ایل داده شد. این شخص چهار پسر داشت به نامهای محمدحسین، کریم، بهرام و دلدار که طایفه‌های کنونی تیره الله بشه از اعقاب آنان می‌باشند. پنجمین طایفه الله بشه نیز نسل مشخصی به نام شیری می‌باشند که از اهالی کلور خلخال بود، که به عضویت تیره الله بشه درآمد.

## تیرهٔ بودغ (budaq)

نام طایفه‌ها: رمضان، رحیم، بابا، عیوض

محل سکونت ییلاقی: پارگام، ژاژدره، مرزون بیل، استله‌گوزه، گاکول.  
توضیح: می‌گویند بودغی‌ها از اهالی اطراف لنکران بودند و هنوز بخش اصلی بودغی‌ها در آنجا سکونت دارند و دارای مسجدی بسیار قدیمی و مشهور به نام «بودغه مچد» هستند. اقامت بودغی‌ها در تالش‌دولاب به این صورت اتفاق افتاده که زمانی سه برادر از تیره بودغ، از لنکران تبعید می‌شوند یکی از آنها در اسالم ساکن می‌شود. دومی در خوشابر و سومی نیز به خمام می‌رود. تیره بودغ کنونی از نسل برادری می‌باشد که در خوشابر ساکن شد. و از دو برادر دیگر هم فرزندانی باقی مانده است که در محله‌های سکونت خود به بوداغی معروفند.

## تیره چراج (Čarāj)

نام طایفه‌ها: پش، شاه امیر، شَرِشِر، پِلانگه، کُلاب.

محل سکونت ییلاقی: چروه‌دی، اندل، لُرَه خونی، کَوَنه، زیندانه، یال‌آو، جهانگیره گیره.



نمایی از روستای ارده

خمسه خونی، تکلمستان، چاله چوله، سیبله چال، برین.

محل سکونت قشلاقی: پشه مله، شرشره مله، کلانتره مله، شیخه مله رودکنار، کلاب و وزه شم.

تیره رش (rēš)

نام طایفه‌ها: صادق، میرزا علی، روشن، بابالا، ملا، شیخ، عباس، اچینگان، قورچی، مردشیر، پیره چیله.

محل سکونت ییلاقی: روشنده، دخالون سر، دشت دامان.

محل سکونت قشلاقی: رضوانشهر، سیمبره خاله، تاسکام، جنبه سرا، سیامکان، بودغه مله، سیابیل.

توضیح: برخی می گویند تیره رش از کردستان به تالش آمده است.  
تیره سیندی (sindi)

نام طایفه‌ها: گوده، فرج، امده لی، بهرام.

محل سکونت ییلاقی: دوله، ری چال، سنگه چال، دیگاژیه، صالح سیندیه دی، کری خوار.

محل سکونت قشلاقی: سنگده، اردجان، پره سر.

تیره وسکه (vaska) یا وسکج (vaskaj)

نام طایفه‌ها: حاج عزیز، دولتعلی.

محل سکونت ییلاقی: وسکه، کنه وسکه، اندل، لوعین

محل سکونت قشلاقی: کوهستان، خلخالیان، سیامکان، وسکه مله، آکام.

تیره رینج (rinaj)

نام طایفه‌ها: علیار، جان بخش، رقی، کرگه وون، قنبر، ماف، ساسان سیزی.

محل سکونت ییلاقی: رینه، گنگه لیوه، مافه مله، پوینه خوار، جیره خوار، چنگه لیزه خونی، قلیه کند.

محل سکونت قشلاقی: رینج محله خوشابر، بچار کند، سیا بلاش، جنبه سرا، سیده سرا، پونل، خاله خاله.

تیره مینهرج (minarej) یا میانه

نام طایفه‌ها: امان الله، صمد، کریم، خانه برا، شفقت، ایمان گودرز، همدم.

محل سکونت ییلاقی: انچه، برن، لوسه، مینه رو.

محل سکونت قشلاقی: شفقت مله (مینهرج محله بالا)، امان الله مله (مینهرج محله

پایین)، الله بخش محله.

ایل خاشه‌بر (xāšabar)

تیره خیل گوئن (xilguan)

نام طایفه‌ها: طاهیره، سیداحمد، میرزاخان، بوری.

محل سکونت ییلاقی: شوشل، هفته خونی، برن، شیره وچه‌پیر، چاروییر.

محل سکونت قشلاقی: درون، شیره‌وا، خیل گوئن، پونل، هفت دغنان خیمه‌سر، پیلیمرا،

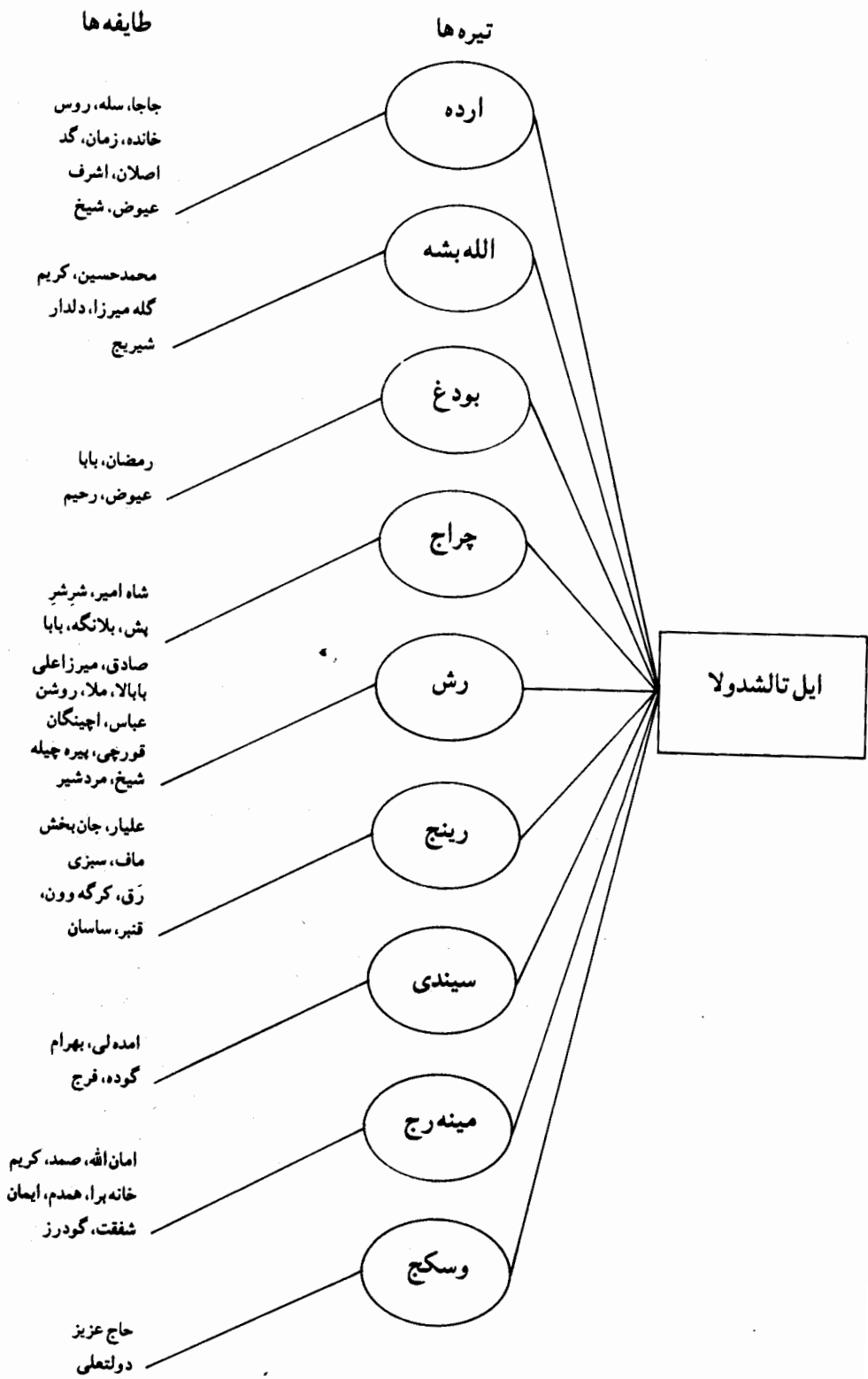
شانکاور، جینه‌سرا.

توضیح: می‌گویند طایفه سیداحمد از سرزمین اصلی خود، کردستان به تالش مهاجرت کرده و به عضویت تیره خیل گوئن (خیل گاوان) درآمده است. سیداحمد که يك طایفه روحانی است و پیوسته در داخل تیره خیل گوئن وظایفی روحانی و پیشوایی مذهبی داشته خود را از نسل موسی (ع) امام هفتم شیعیان می‌دانند و در این باره شجره‌نامه‌ای دارند که تصویر آن را ملاحظه می‌نمایید:



منظره‌ای از يك روستای ییلاقی





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هذه الشجرة لمية اصلها ثابست وفعها  
في السما، متصلة بحضرة علي صلي الله عليه و آله

سید روح الله میر نور علی و سید جلال میر نور علی  
بن سید احمد حسینی بن سید روح الله حسینی بن  
نور الدین بن سید احمد بن سید محمد بن سید ساجد  
لم بن سید قطب الدین بن سید نجم الدین بن سید  
نراج الله بن سید عبد القادر بن سید حسن  
بن سید لطف الله بن سید سلطان بن سید ابرار  
هم بن سید غنی الرحمن بن سید سلطان خواجہ  
که مشہور بہ دیار پوش بن سید صفی الدین الاز  
سیاق بن سید ابی الدین جبریل بن سید صالح  
بن سید قطب الدین بن سید صلاح الدین رشید  
بن سید محمد حافظ کلام الله بن سید عوض الخوا  
ص بن سید فیروز شہ نر پور کلاہ بن سید محمد  
بن سید شرف شاہ بن سید محمد بن سید حسن  
بن سید ابو احسن بن سید جعفر بن سید محمد  
بن سید اسماعیل بن سید احمد (الخرابی) بن سید  
ابو القاسم بن سید محمد ابو الحسن بن امام حمام  
امام موسی کاظم بن امام حمام امام جعفر الصادق  
بن امام حمام امام محمد باقر بن امام حمام  
امام مزین العابد بن امام حمام امام حسین  
علیه السلام بن حضرت علی کرم الله وجهہ  
فرمانی الله ذالہ عنہ

الحمد لله الذي جعلنا من عباده  
الذين هم خير خلقه

١٠  
 ١١  
 ١٢  
 ١٣  
 ١٤  
 ١٥  
 ١٦  
 ١٧  
 ١٨  
 ١٩  
 ٢٠  
 ٢١  
 ٢٢  
 ٢٣  
 ٢٤  
 ٢٥  
 ٢٦  
 ٢٧  
 ٢٨  
 ٢٩  
 ٣٠  
 ٣١  
 ٣٢  
 ٣٣  
 ٣٤  
 ٣٥  
 ٣٦  
 ٣٧  
 ٣٨  
 ٣٩  
 ٤٠  
 ٤١  
 ٤٢  
 ٤٣  
 ٤٤  
 ٤٥  
 ٤٦  
 ٤٧  
 ٤٨  
 ٤٩  
 ٥٠  
 ٥١  
 ٥٢  
 ٥٣  
 ٥٤  
 ٥٥  
 ٥٦  
 ٥٧  
 ٥٨  
 ٥٩  
 ٦٠  
 ٦١  
 ٦٢  
 ٦٣  
 ٦٤  
 ٦٥  
 ٦٦  
 ٦٧  
 ٦٨  
 ٦٩  
 ٧٠  
 ٧١  
 ٧٢  
 ٧٣  
 ٧٤  
 ٧٥  
 ٧٦  
 ٧٧  
 ٧٨  
 ٧٩  
 ٨٠  
 ٨١  
 ٨٢  
 ٨٣  
 ٨٤  
 ٨٥  
 ٨٦  
 ٨٧  
 ٨٨  
 ٨٩  
 ٩٠  
 ٩١  
 ٩٢  
 ٩٣  
 ٩٤  
 ٩٥  
 ٩٦  
 ٩٧  
 ٩٨  
 ٩٩  
 ١٠٠

## تیره رزار (razār)

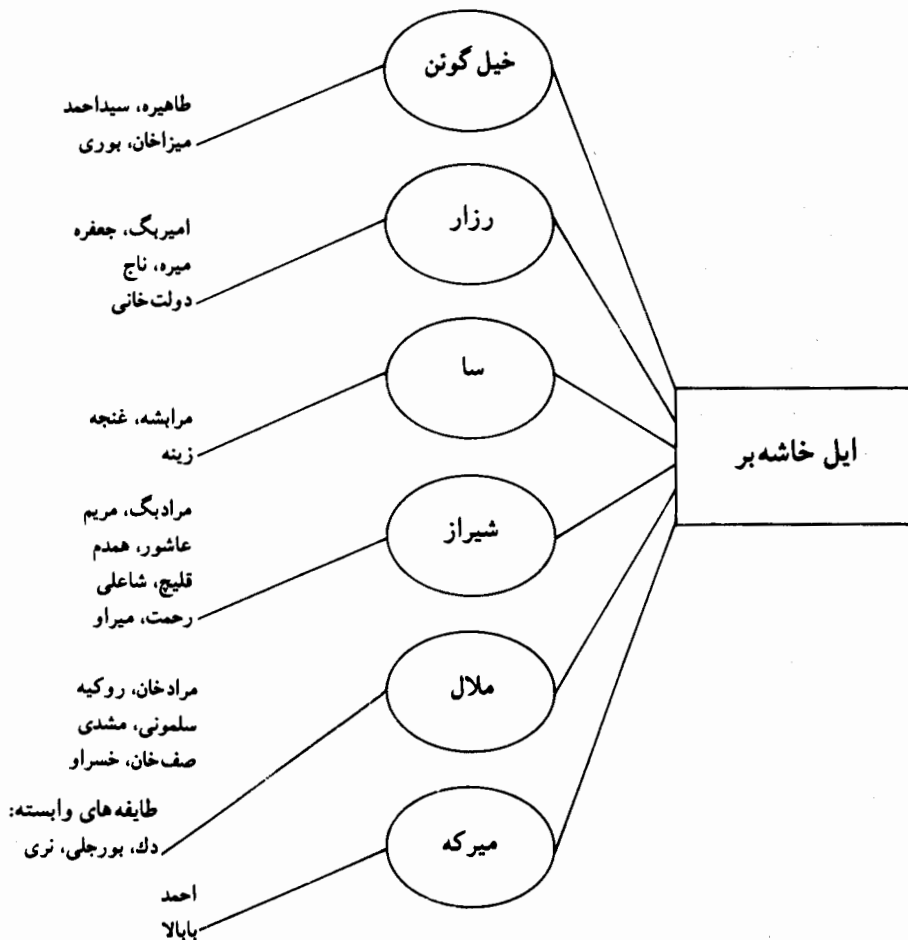
نام طایفه‌ها: امیربگ، جعفره، میره، دولت خانی، ناج.  
 محل سکونت بیلاقی: شوشل، کرده چال، شیره کومه‌گا، اروئه دره، نوئه، دشت دامن،  
 اوله سون، موشه لکه، خچه خاله.  
 محل سکونت قشلاقی: رزاره خاله، مورکه، بیه ژیه، باسکمه شم، زرده بلون، شیخ محله  
 پونل، سکام.  
 توضیح: می‌گویند طایفه ناج اصلاً اسالمی هستند که به تالشدولاب تبعید شده و به  
 عضویت تیره رزار درآمده‌اند، اقوام این طایفه هنوز در ناواسالم ساکنند.  
 تیره سا (sā)

نام طایفه‌ها: مراشه (مرادبخشی)، غنجه، زینه.  
 محل سکونت بیلاقی: کوله، دشت دامن، دشت میان.  
 محل سکونت قشلاقی: درواز، وانگا، مرادبخش محله، قبلاً محل سکونت وسیع و تمرکز  
 این تیره دشت میان بوده.  
 تیره شیراز (širāz)

نام طایفه‌ها: مرادبگ، مریم، عاشور، همدم، قلیچ، شاه علی، رحمت، میراو.  
 محل سکونت بیلاقی: دشت دامن، برن، هفته خونی، رشه‌گیریه شوشل، روشنده.  
 محل سکونت قشلاقی: سرک، باناصر، دیناچال، رضوانشهر، چکوچه پشت، کیشه خاله،  
 جبنه سرا، ارده رودکنار، چکو، درون، کفشنه خاله، وزشت.  
 توضیح: می‌گویند شخصی به نام امیربگ از شیراز به تالش تبعید می‌شود و در قلمرو  
 ایل خوشابر ساکن می‌شود. این شخص به روایتی از يك زن تالشی صاحب هشت فرزند  
 می‌شود، به نامهای: مراد، مریم، میراو، عاشور، همدم، قلیچ، شاه علی و رحمت. تیره شیراز از  
 نسل آن هشت نفر بوجود آمده است.  
 تیره ملال (mēlāl)

نام طایفه‌ها: مرادخان، روکیه، سلمونی، مشهدی، صفی‌خان، خسراو.  
 محل سکونت بیلاقی: استله‌خوار، زرده خونی، خاله خوار، بابونه چال. وروراندینر،  
 کوره‌ربار، انگره دول، ترکه خوار، دلگا، خشکه صیفی، لَتره.  
 محل سکونت قشلاقی: اورما، انگولش، استه‌سر، چله‌خوار، تارنا.  
 توضیح: در قلمرو تیره ملال دو طایفه بزرگ به نامهای دکی و بورجلی و يك طایفه

کوچک به نام نری سکونت دارند که اصلاً شاندرمنی هستند، به همین لحاظ پیرو مذهب شیعه می‌باشند. اینان عمدتاً در روستاهای بیه‌چال، زرستان و سلم بصورت دایم سکونت دارند و مانند یک تیره مستقل، تحت ریاست یک کدخدا، که از بین خودشان تعیین می‌شده است قرار



داشتند و اکنون نیز شورای محلی ویژه خود را دارند. مشهدی‌ها نیز می‌گویند ما اصلاً از اهالی خمس خلخال هستیم که در زمانی نامعلوم به تالش آمده و به عضویت تیره ملال درآمدیم.

## سازگاری اقلیمی

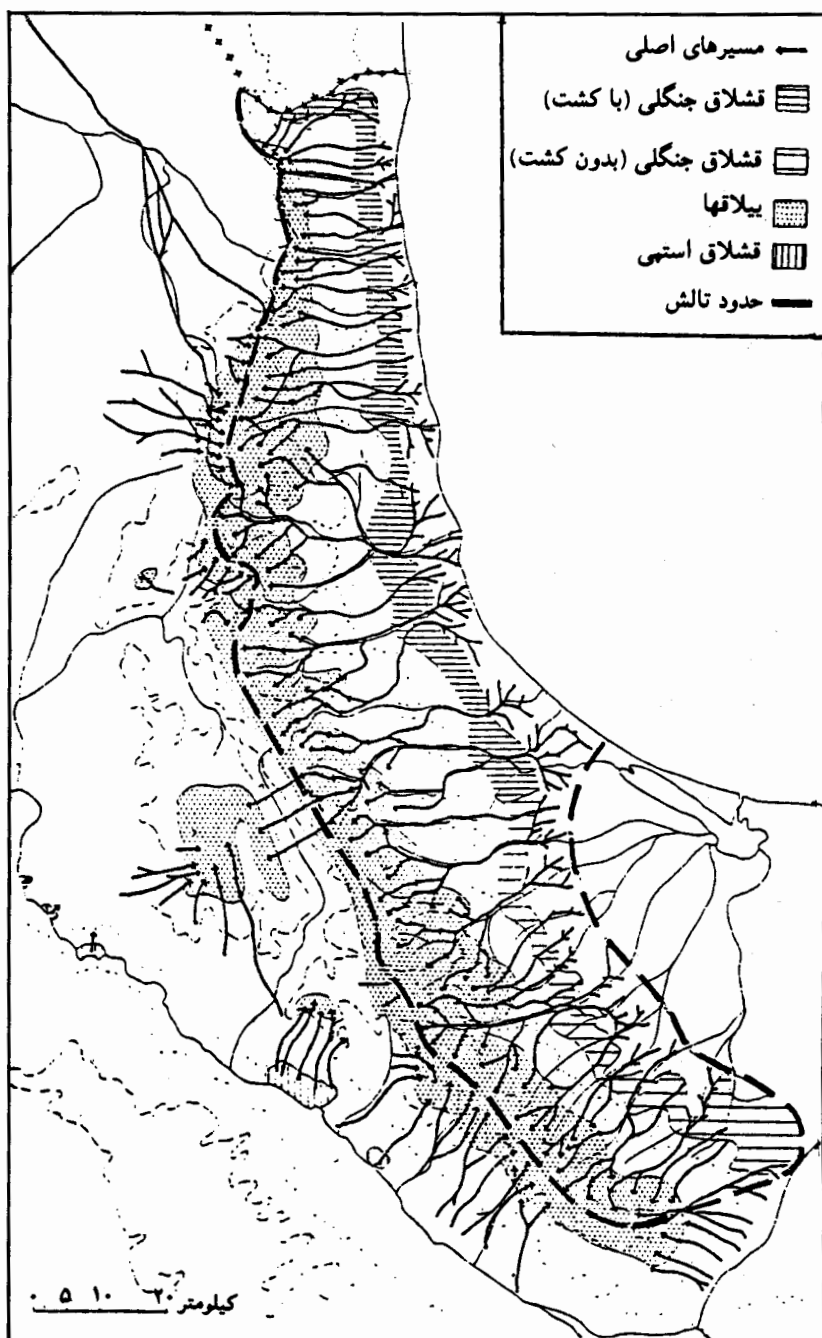
### محیط، آب و هوا، کوچ

کوههای تالش که دنباله رشته کوه البرز به شمار می آید، دارای سیصد کیلومتر طول است و بلندی آن در برخی نقاط به سه هزار متر می رسد. دامنه غربی این رشته کوه که جزء خاک آذربایجان شرقی به شمار می آید، دارای شیب نسبتاً ملایم و چهره ای عریان و خالی از درخت است. اما دامنه شرقی آن با چهره ای کاملاً متفاوت، دارای شیبی تند است و فاصله دامنه های آن با دریا از شمال به جنوب بیشتر می شود. چنانکه در فومانات به بیش از سی کیلومتر می رسد. سراسر این ناحیه از ساحل دریا تا حدود سیصد متر مانده به خط الرأس، پوشیده از درختان خودرو است و باریکه جلگه ای آن - فاصله بین کوه و دریای خزر - که زمینهایی باتلاقی و پوشیده از جنگل و خارستانهای غیرقابل عبور بود و نسبت به نواحی کوهستانی مدت کوتاهی است که سکون شده است، در طول دهه های اخیر به سرعت معمور گردیده و وسیعاً مبدل به مزارع برنج، باغهای میوه، نهالستانهای صنعتی و غیره شده است. نشانه های زیادی وجود دارد که نشان می دهد پوشش جنگلی ناحیه کوهستانی زمانی بلندترین نقاط و حتی قسمتی از رویه غربی آن را در بر می گرفته. اما بتدریج این پوشش جنگلی بوسیله ساکنان این سو و آن سوی خط الرأس کوههای مزبور، از بین رفته و تا عمق کنونی کاهش یافته است و نقاطی که از پوشش جنگلی خارج گردیده مبدل به مراتع نسبتاً غنی با چشمه ها و سیل های فراوانی شده است که اکنون در فصل تابستان، مورد استفاده عشایر می باشد.

ساکنان جنگل با وجود وابستگی شدیدی که به این منبع پرارزش داشته‌اند پیوسته با آن بمثابة چیزی مزاحم رفتار کرده‌اند و تاپیش از زمانی که قوانینی جهت حفظ جنگلها تدوین و به اجرا درآید هرکس به گونه‌ای در تخریب و نابودی آن عمل می‌کرد. یکی به منظور رفع نیازهای شخصی و یا انتفاعی که به چوب و ذغال داشته، دیگری به منظور کاستن از انبوهی درختزاران و رساندن نور خورشید به گیاهان علوفه‌ای و بالاخره آن دیگری به منظور وقت‌گذرانی و تفریح! اگر چه سالهاست که از فعالیتهای تخریبی جنگل نشینان در رابطه با محیط زیستشان جلوگیری شده است، ولی چندسالی است که دست کم در حوزه تالش دولا ب و اسالم، چنان نقشی را کارخانه «چوکا» برعهده گرفته است. مقدار اراضی جنگلی که در طول سالهای پس از انقلاب به سبب قطع درختان بوسیله چوکا، بصورت مخروبه و در مواردی غیر قابل استفاده برای عشایر، درآمده است بیش از آن مقداری است که در طول سی - چهل سال گذشته بوسیله جنگل نشینان تخریب گردیده است. یکی از موارد تفاوت بین این دو نوع تخریب آن است که



صرف نهار در نیمه راه کوچ



کوچه‌های شبانی - نقشه عمومی



جنگل نشینان هرگز کلیه درختان يك محل را قطع نمی کردند و قطع کردن تدریجی و پراکنده هم يك مرحله ترمیمی و احیاء سریع بوسیله خود طبیعت را بدنبال دارد، از بین رفتن جنگل نیز بوسیله گوسفند و بز از آن داستانهای مضحکی می باشد که استعمارگران به منظور از بین بردن دامداری در ایران به گوش ما خوانده اند و متأسفانه هنوز هم عده ای نتوانسته اند از تأثیرش رهایی یابند. اما چوکا وقتی منطقه ای را به اصطلاح در طرح بهره برداری قرار می دهد، چون به سرعت و بدون اجراء بموقع طرحهای احیایی، کلیه درختان آن منطقه را قطع می کند، قطعه مزبور اغلب دچار فرسایش خاک شده و دیگر طبیعت نیز قادر به احیاء آن نمی شود.

فاصله بین دریای خزر و خط الرأس کوههای تالش به مناطق مختلفی تقسیم می شود. این مناطق از لحاظ شرایط اقلیمی با هم تفاوتهایی دارند، و هر يك نیز نام خاصی دارند. به این ترتیب، که کل دیار مزبور به دو ناحیه کوه (گیریه girya) و گلون (گیلان) تقسیم می شود، کوه یا گیریه شامل ناحیه کوهستانی و گلون شامل ناحیه جلگه ای می شود. ناحیه کوهستانی تا ارتفاع حدود هزار متر «آجور» نامیده می شود. این منطقه شامل مراتع زمستانی است. از حدود آجور تا ارتفاع دو هزار متر «میان رخون» یا به اصطلاح عام، «کوه» نامیده می شود. این منطقه شامل مراتع پاییزه عشایر است. و کوه نشینان اسکان یافته نیز در همین منطقه سکونت دارند. از ارتفاع حدود دوهزار متر به بالا، «ایسپیت» (ispit?) نام دارد. ایسپیت که به معنی مراتع ییلاقی فراتر از جنگل می باشد، از نیمه آخر بهار تا اواخر تابستان مورد سکونت ایلوندان قرار می گیرد. به آن بخش از ایسپیت که از جنگل مسافتی فاصله دارد و استثناء مورد استفاده عشایر و محل برپایی سیاه چادرها و رمه گردانی است، «بند» گفته می شود.

زمان تقریبی اقامت عشایر در نقاط یاد شده مطابق جدول زیر است. توضیح اینکه نقل مکانهای مندرج در جدول زیر همزمان صورت نمی گیرد. معمولاً بین کوچ نخستین گروه تا

نام منطقه	زمان اوقات در مسیر کوچ صعودی	زمان اوقات در مسیر کوچ بازگشت
آجور	۱۵ آذر تا اواسط اسفند	_____
میان رخون	اواسط اسفند تا اواسط فروردین	اواخر مهر تا اواسط آذر
ایسپیت	اوایل فروردین تا اوایل خرداد	اواخر شهریور تا اواخر مهر
بند	تقریباً فصل تابستان	_____

آخرین گروه حدود پانزده تا بیست روز فاصله می افتد.

## مراتع و مالکیت

مراتع، بخشی از سرزمین ایلی عشایر است. سرزمین ایلی عبارت است از قلمروی مشخص که به يك ایل اختصاص دارد و عموم ایلوندان در آن پراکنده اند و اعضاء دیگر ایلها حق هیچگونه استفاده از خاک، آب، مرتع، درختان و حتی گذرگاههای آن را ندارند، مگر در مواردی استثنایی و آنهم تحت شرایطی خاص، قلمرو یا سرزمین ایلی بمثابة وطن ایلوندان است. تملك بر مراتع ایلی به دو صورت اختصاصی و جمعی است. مراتع اختصاصی که کلاً در نقاط قشلاقی واقع شده است، شامل قطعه‌هایی مشخص و اغلب محصور شده بوسیله شاخ و برگ درختان می باشد و در مواردی هم برخی نشانه‌های طبیعی مانند رودها، صخره‌ها و کتل‌ها، حدود آنها را مشخص می نماید. هر يك از این قطعه‌ها مرتع اختصاصی يك خانواده دامدار محسوب می گردد و مالکیت آن بوسیله قباله‌ها و بنجاق نامه‌ها تأیید می گردد. اما مراتع جمعی به نام شخص یا اشخاص قباله نشده و شیوه استفاده از آن بصورت تیره ای و طایفه ای می باشد و قلمرو هر تیره



گوشه‌ای از مراتع قشلاقی

یا طایفه بطور ضمنی و با استفاده از نشانه‌های طبیعی مشخص و از هم تمیز داده می‌شود و هر قلمرو که اصطلاحاً «ریه» (riya) نامیده می‌شود، مورد استفاده مشترک تیره یا طایفه‌ای است که نسل به نسل از گذشته‌های دور آن را در اختیار داشته است. در چارچوب ریه محلی جهت برپایی «پارگا» (سیاه چادر) یا احداث خانه، در تملک شخصی خانواده‌هاست. بطوری که خانواده‌ای حق برپایی پارگا یا احداث خانه در محل اختصاصی دیگر خانواده‌ها را ندارد. تیره‌ها و طایفه‌ها می‌توانند از مراتع اختصاصی همدیگر بطور موقت استفاده کنند. ایلوندان غیر عشایر اگر جزء آن بخش از اهالی باشند که در نقاط ییلاقی اسکان دایم دارند، علاوه بر اینکه می‌توانند جهت چرانیدن دامهای خود از مراتع مشترک استفاده نمایند قطعه‌هایی از زمینهای پیرامون محل سکونت خود را نیز جهت زراعت به تصرف شخصی درمی‌آورند.



اطراقگاهی دریند

تا پیش از روی کار آمدن پهلوی اول، مالکیت بخش بزرگی از بهترین مراتع ییلاقی در دست خانهای هر منطقه بود. پس از مرگ خان نیرومند تالش، یعنی سردار مقتدر در سال ۱۳۰۱ ه. ش، و درهم پاشیده شدن خاندان او و بروز ضعف و اضمحلال در دیگر خاندانهای خانی، بخشی از مراتع آنها به تصرف عشایر درآمد و بخش وسیعی نیز به دست برخی از سران نظامی و

سیاسی رژیم و نودولتان محلی افتاد و اینان نیز تیول خود را در قبال اجاره بهاء سالانه به دیگران سپردند. تا اینکه با اجرای قانون ملی شدن جنگلها و منابع طبیعی، تملك مشروط بیشتر آن مراتع به دست دامدارانی افتاد که پیشتر از آن استفاده می کردند.

مراتع قشلاقی نسبت به مراتع ییلاقی غنی تر است تا حدی که در صورت کافی بودن مساحت مرتع، نیاز دامدار را در طول زمان استفاده بطور رضایت بخشی برطرف می نماید. اما مراتع ییلاقی، صرف نظر از وسعت محدودی که دارد اگر مدت کوتاهی باران نیارد، سرسبزی خود را از دست می دهد و دامداران را با کمبود علوفه مواجه می نماید. این مشکل که از دیرباز وجود داشته، گروهی از عشایر را وادار می نماید که تحت شرایطی به مراتع دیار همجوار خود در خاک آذربایجان، در حدود دره شاهرود موسوم به یوربند رفته و مدتی را در آنجا سپری نمایند. استفاده از این مراتع با کسب اجازه از مالکان آن - سران روستاهای شاهرود - انجام می گیرد و از این بابت اجاره بهایی نیز پرداخت می شود. مثلاً عشایر تالش دولاب بابت استفاده از مراتع یوربند (yavarband) برای هر رمه سی تا چهل من هشت کیلویی پنیر به خانواده آبی بیگ خمسی پرداخت می کردند.

### علوفه

عشایر تا زمانی که در نقاط مرتفع ییلاقی هستند، جهت تعلیف دامهای خود نیازی به علوفه آماده ندارند، اما در زمستان به سبب دگرگون شدن اوضاع جوی و ریزش برف و باران پیاپی و تفاوت نوع مرتع با مراتع ییلاقی، عشایر جهت تعلیف دامهای خود، دایم در حال تلاش و تکاپویی سخت به سر می برند. از این رورمه ای که در ییلاق بوسیله دو نفر چوپان بخوبی اداره می شد، به بیش از دو برابر این تعداد نیروی انسانی نیاز پیدا می کند.

مراتع ییلاقی بلندی هایی سرسبز و فرا جنگلی است که روزانه رمه را با استفاده از شرایط آب و هوایی مناسب تابستان، در شعاع از محل استقرار سیاه چادر، به چرامی برند. ولی مراتع قشلاقی که اراضی جنگلی و پوشیده از انواع خار بوته های تمشک و دیگر رستنی های وحشی است و بصورت قطعه هایی محصور در تملك شخصی خانواده ها قرار دارد و شامل سینه کوه های پر شیب و صخره های بزرگ و ژرفای دره های صعب العبور می شود، در فصل زمستان بر اثر ریزش برف سنگین و وجود ابر و مه زمهریر، تبدیل به جهنمی می شود که زندگی را تحمل فرسا می کند. در چنان جا و شرایطی دامدار باید حدود هیجده ساعت در شبانه روز، رمه را در میان مرتع به گردش درآورده و برایش امکان چریدن علوفه سبز و مناسب را فراهم نماید تا حتی الامکان از بردن رمه به درون «وونه» (vuna = سرپناه موقت) خودداری بعمل آید زیرا بردن

رَمه به درون وونه نیازمند علوفه خشك و جو می باشد و تهیه آن به سادگی امکان پذیر نیست. در بین عشایر تالش ذخیره وسیع علوفه برای مصرف دامها در زمستان، آنچنان که مثلاً در آذربایجان و فارس دیده می شود، معمول نیست. آنان در این زمینه تا حدودی به برخی منابع جنگلی متکی می باشند که اهم آن به شرح زیر است:

- استفاده از برگ درختانی مانند مازووممرز. بیشتر عشایر در اوایل پاییز، هنگامی که هنوز برگ درختان سبز است، مقداری از شاخه های پربرگ درختان یاد شده را بریده و در ارتفاع چند متری روی درختان انهار می کنند. این برگها در شرایط سخت زمستان خوراك مناسبی برای انواع دام می شود.



مرتع پوشیده از برف

- استفاده از شاخ و برگ درختچه های همیشه سبزی به نام چرمه لیوه (čarmaliva) و بوته هایی همیشه سبز با برگهایی خاردار به نام خچ (xač) یا است (ast) و همچنین گیاهان همیشه سبزی به نامهای زرگند (zergēnd)، له لشك (lēlešk) و نوعی سرخس و پیچکی به نام دارست (dārest) یا توج (tevej). البته این گیاهان در همه مراتع وجود ندارند و حتی در غنی ترین مراتع

هم آنقدر نیست که تمام نیاز دامداران را در طول سال برطرف نماید.

## آب و هوا و مرتع

تغییرات آب و هوایی و نیاز به مرتع و علوفه مناسب، موجب می شود که عشایر تالش سالی چندبار از جایی به جایی دیگر کوچ کنند. برنامه کوچها و جابجایی های موسمی و موضعی این نیز به اقتضای دو عامل مرتبط به هم یاد شده، تنظیم می گردد. آنان هنگام بهار کوچ موسمی خود به سوی بلندی های سردسیر را آغاز می کنند. در حالی که با آغاز این فصل وضع مراتع قشلاقی به سرعت دگرگون شده و ظاهر دلپذیری می یابد و رنج و مشقت دامدار در جهت تعلیف



چوپان و رمه و مرتع قشلاقی

و حفاظت از دامها، نسبت به روزهای زمستانی بسیار کاهش می یابد. اما چون همزمان با این تغییر و تحول و بهبودی در وضع مرتع و آب و هوا، هوای گرم و مرطوب و به شدت کسالت آور همراه با موج حشرات موذی مانند پشه و خرمگس و غیره از راه می رسد و آبها گرم و بدمزه می شوند. از این رو عشایر در نخستین فرصت و حتی بی آنکه بتوانند همه عائله و بار و بنه خود را یکباره انتقال دهند، نواحی قشلاقی را ترك می کنند. آنها به تجربه دریافته اند که با آغاز فصل

بهار، نه تنها آب و هوای قشلاق برای دام نامناسب و بیماری‌زا می‌شود بلکه بهبودی وضع مرتع و فراوانی علوفه قشلاقی در این فصل نیز نباید مورد اعتنا قرار گیرد زیرا علوفه بهاره ییلاقات به

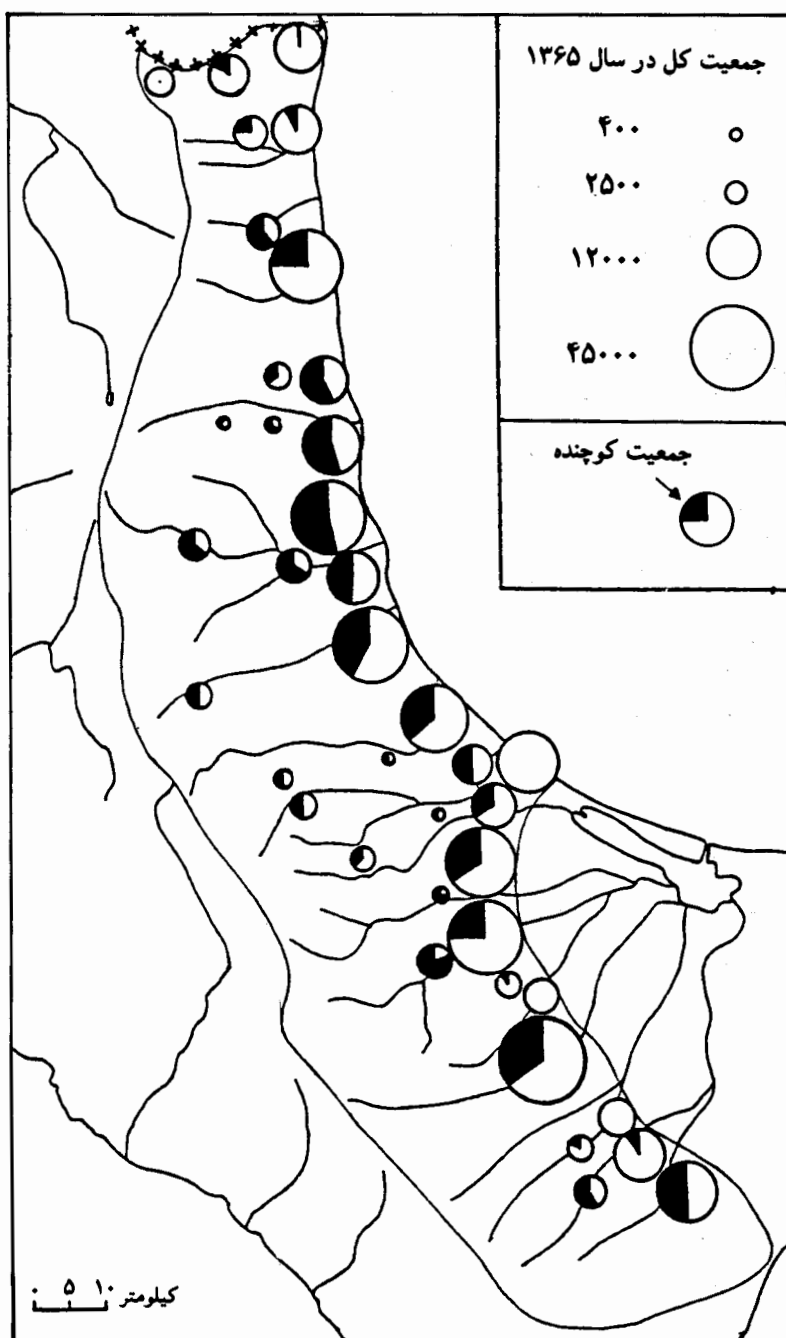


نمایی از يك اطرافگاه ییلاقی

۴

مراتب قوی‌تر و سودمندتر است و موجب سلامتی و شیردهی نسبتاً بیشتر دامها می‌گردد. کوچ موضعی نیز نوعی جابجایی است که در درون مرتع و در شعاع محل استقرار خانواده صورت می‌گیرد. عواملی که موجب این جابجایی‌ها می‌شود، شرایط آب و هوا و محیط مرتع می‌باشد که در اینجا با ذکر چند مثال به تشریح آن عوامل می‌پردازیم:

الف- آب و هوا: در اواخر تابستان هنگامی که عشایر هنوز در «بند» سکونت دارند، گاه شرایط جوی بهم خورده و ابر و مه غلیظ همه جا را می‌پوشاند و همزمان با آن ریزش باران و وزش بادهای سوزناك، رمه را از چریدن بازداشته و زندگی عادی چوپانان را مختل می‌نماید. در چنین مواقعی بی توجه به اینکه چه مسافتی و برای چه مدتی از محل استقرار خانواده هایشان دور می‌شوند، اثاثیه خود را برداشته و رمه هایشان را به نقاطی می‌برند که در آنجا اوضاع جوی



میزان شرکت در کوچهای شبانی برحسب محدودهٔ شبانی و ارتفاع



مناسب است. این نقاط یا آبریز غربی کوههای تالش است که جزء خاک آذربایجان محسوب می‌شود و یا مراتع پایین تر از بند، که دارای پوشش جنگلی می‌باشند. چوپانان ضمن این جابجایی‌ها، هر چند روز در جایی مناسب اطراق نموده و تا زمان مساعد شدن هوا و فرارسیدن هنگام بازگشت به محل سکونت خانواده، حرکت‌های روزانه خود را در شعاع آن اطرافگاه انجام می‌دهند و گاهی نیز این بازگشت زمانی صورت می‌گیرد که به علت فرا رسیدن هنگام کوچ موسمی خانواده بدون همراهی رمه و چوپانها به «میان بند» کوچیده است.

ب - مرتع: جابجایی موضعی به سبب عامل مرتع در نقاط قشلاقی، همیشگی و قابل پیش‌بینی است. از این رو تقریباً برابر برنامه‌ریزی قبلی انجام می‌گیرد. هنگامی که خانواده در اطرافگاه زمستانی مستقر می‌گردد، دیگر برخلاف روالی که در بیلاق - بویژه در «بند» - معمول است، نمی‌توان هر روز رومه را پس از گرداندن در مرتع، جهت استراحت و شیردوشی به محوطه خانه یا چادری که خانواده دامدار در آن برای مدت چندماه استقرار یافته است، باز گرداند. زیرا در شرایط آب و هوایی و محیطی قشلاق، رفت و آمد مستمر رومه به يك محل مشخص، موجب ایجاد گل و لای و آلودگی آن محل می‌گردد و همچنین در شرایط سخت زمستانی، دسترسی یافتن آسان به علوفه مناسب ناممکن می‌شود، لذا چوپانان ضمن اینکه ارتباط نزدیک خود با خانواده را حفظ می‌نمایند، ناگزیرند هر چند مدت در نقطه مناسبی از مرتع، اطرافگاه جدیدی احداث نموده و چادر موقت «اواله» یا «پارو» بزنند.

## وسایل حمل و نقل

عشایر تالش در کوچهای موسمی و موضعی، جهت حمل بار و بونه از اسب، گاو و بز نر چندساله (منده *manda nača*) استفاده می‌کنند. در طول چند سال گذشته با احداث جاده‌های ماشین‌رو در مسیرهای اصلی حرکت عشایر، زحمت حیوانات بارکش کمتر شده است. با اینکه وسیله اصلی حمل و نقل کوه‌نشینان در اکثر نقاط، هنوز هم اسب می‌باشد اما به سبب اینکه نگهداری اسب در کوهستان، بویژه در فصل زمستان بسیار دشوار است بیشتر اهالی نمی‌توانند به تعداد مورد نیاز اسب نگه دارند، لذا بخشی از آنان اسب ندارند و بخشی هم يك یا دو اسب مشترك با جلگه‌نشینان دارند. استفاده از وشن (*vešan* = گاو نر) جهت حمل بار که قبلاً وسیعاً معمول بود، اکنون به حداقل رسیده و در بسیاری از نواحی عشایر نشین، کلاً منسوخ شده است. از وجود این حیوان پر قدرت اما کندرو، بیشتر جهت حمل هیزم و سیاه چادر استفاده می‌شد. چوپانها نیز که به دور از خانواده ناگزیرند هر چند گاه یکبار مبادرت به جابجایی موضعی

نمایند، اگر چه اغلب اثاثیه خود را با کول حمل می کنند ولی اگر در میان رمه (نچه  $na\check{c}a$  = بز نر) چند ساله ای داشته باشند، وسایلی مانند چادر و نمد را بر پشت آن می بندند. هر چه که به گذشته برگردیم می بینیم استفاده از چهارپایان گوناگون جهت حمل اثاثیه در دیار تالش بیشتر معمول بوده چنانکه زمانی مردم این دیار از گوزن و سگ نیز بار می کشیدند: «یکی از شگفتیهای سرزمین تالش، سگهای بزرگ و تنومند آن است که دیدم آنها را به ارا به می بندند و سگها مثل اسب ارا به ها را حمل می کنند. در کشور تالش گوزن زیاد بود و سکنه محلی در فصل زمستان گوزنها را نیز به ارا به می بندند و از آنها بار می کشند.»<sup>۱</sup> و یا: «شاه اسماعیل فرمانی برای قبایل تالش نوشت و از آنها خواست که با وسایل نقلیه خود جهت شرکت در جنگ بیایند. بعضی از آنها گفتند که وسیله نقلیه ما گوزن می باشد و نمی توانیم آن جانوران را به میدان جنگ بیاوریم. اگر فصل زمستان بود با گوزن به میدان جنگ می آمسیم ولی چون فصل بهار موقع جفتگیری گوزنها می باشد آنها را رها کردیم.»<sup>۲</sup>

### رمه ها و زمان استفاده از مراتع

عشایر تالش دامهای خود را بر حسب جنس و سن، در مقاطع مختلف سال به چند رمه تقسیم می کنند. در فصل بهار هر خانواده دارای دو رمه است، يك رمه میشها و قوچها و دوم رمه بره ها. در اوایل تابستان به منظور جلوگیری از جفتگیری بی موقع، قوچها را از رمه جدا کرده و رمه ثالثی تشکیل می دهند - نره رمه ( $n\bar{e}ra\ rama$ ) - و در شهریورماه ابتدا آن تعداد از گوسفندانی را که نباید جفتگیری کنند - به اصطلاح «خشك» پمانند - از رمه جدا کرده و با رمه بره ها که اکنون دیگر بزرگ شده اند، قاطی می کنند و رمه یکساله ها - یساله رمه ( $yas\bar{a}la\ rama$ ) - را تشکیل می دهند و آنگاه قوچها را به منظور جفتگیری به میان رمه اصلی باز می گردانند و به این ترتیب باز هر يك خانواده از قشر رمه داران بزرگ و هر دو خانواده از قشر رمه داران متوسط، دارای دو رمه می شوند، يك: «یاله رمه» ( $y\bar{a}la\ rama$ ) و دوم: «یساله رمه» ( $yas\bar{a}la\ rama$ )، این دو رمه در طول پاییز و زمستان، جدا از هم نگهداری می شوند. تغییرات دیگری که باز در ترکیب رمه ها صورت می گیرد این است که پس از پایان دوره جفتگیری، قوچها را بتدریج می فروشند و تعداد کمی از آنها را در جمع «یاله رمه» یا «یساله رمه» نگه می دارند.

۱. منم تیمور جهانگشا، مارسل پریون، ص ۱۶۶

۲. شاه جنگ ایرانیان و اشتن متر و جون بایر، ص ۲۰۰

همچنین در صورت زیاد بودن تعداد دامهای یساله رمه، تعدادی از یساله‌های ماده را همراه یاله رمه می‌کنند. در آجور (مراتع قشلاقی) رمه بره‌ها را در اصطبل مخصوص بره‌ها، نگه می‌دارند و خوراک آنها نیز برگ برخی از بوته‌ها و درختچه‌های همیشه سبز و باقیمانده شیری است که پس از دوشیدن در پستان میشها باقی گذاشته می‌شود.

نگهداری رمه‌ها در مقاطع مختلف سال طبق جدول زمانی و مکانی خاصی صورت می‌گیرد. این جدول با توجه به شرایط مراتع و آب و هوای محل تنظیم می‌گردد که ذیلاً نمونه‌ای تقریبی از آن رسم گردیده است.

نام مناطق و زمانی که از مراتع آن استفاده می‌شود

زمان	بند «تاوستونگا»	کوه (گیریه) «ایسپیت»	میان رخون «پایزه چر»	آجور «زمستونگا»
فروردین	—	—	رمه‌ها	—
اردی بهشت	—	رمه یکساله‌ها	یاله رمه و بره‌ها	—
خرداد	رمه‌ها	—	—	—
تیر	رمه‌ها	—	—	—
مرداد	رمه‌ها	—	—	—
شهریور	رمه‌ها	—	—	—
مهر	یاله رمه	رمه یکساله‌ها	—	—
آبان	—	یاله رمه	رمه یکساله‌ها	—
آذر	—	—	رمه یکساله‌ها	یاله رمه
دی	—	—	رمه یکساله‌ها	یاله رمه
بهمن - اسفند	—	—	—	رمه‌ها
نیمه دوم اسفند	—	—	یاله رمه و بره‌ها	—



کوچ به سوی بیلاق بدون رمد



## مراتع مرزی

رابطهٔ تالشان با همسایگان آذری شان در زمینهٔ استفاده از مراتع مرزی واقع در آبریز غربی کوههای تالش، پیوسته دستخوش تغییراتی بوده، گاه تیره، گاه حسنه و گاه عادی. آنچه که موجب تیرگی روابط این دو همسایه می‌گردد، بیش از آنکه تخلف در استفاده از مراتع باشد، بر اثر عوامل دیگری است. مانند: تخریب مساکن ییلاقی تالشان بوسیلهٔ آذری‌ها و یا چریده شدن گندمزاران آذری‌ها بوسیلهٔ رمة‌های تالشان و برخی عوامل متفرقهٔ دیگر که جنبهٔ خصوصی دارد موضوع بیشتر اختلافها اگر چه در بدو امر جزئی و شخصی است، ولی گاه به دلایلی آن اختلاف اوج می‌گیرد و عده زیادی را در برابر هم قرار می‌دهد و در نتیجه مبدل به درگیری قومی می‌گردد. يك مورد از این اختلافها که نگارنده از نزدیک در جریان چگونگی آن بوده به این صورت بود که رمة یکی از اهالی ملال به گندمزار یکی از اهالی کُلوَر صدمه می‌زند. صاحب گندمزار با یکی از نزدیکان صاحب رمة در داخل آبادی کُلوَر درگیر شده و او را کتک می‌زند. ملالی‌ها نیز دو نفر از چاروادارهای کُلوَری را در محل خود زده و وسایلشان را تصرف می‌کنند. پس از وقوع این اتفاقات هیأتی از اهالی کُلوَر به یکی از اطراقگاه‌های تابستانی ملالی‌ها، موسوم به «استله‌خوار» می‌روند تا بصورت کدخدامنشی اختلاف مذکور را برطرف نمایند اما سوء رفتار برخی از اعضاء هیأت کُلوَری مایهٔ خشم و تحریک جوانان استله‌خواری می‌شود و آنها به سوی چادرهای خود می‌روند تا چویدستی‌های خود را بردارند و کُلوَری‌ها هم پا به گریز می‌نهند. ملالی‌ها تا مسافتی در آن سوی خط مرزی، کُلوَری‌ها را تعقیب نموده و هر يك از آنها را که به چنگ می‌آورند، تا دم مرگ می‌زنند. رسیدگی به این اختلاف و نزاع به ژاندارمری و مراجع قضایی خلخال کشیده شد و سرانجام بر اثر موقعیت‌شناسی و مساعی مسئولین خلخال حل گردید.

همانطور که مسائلی جزئی می‌تواند موجب تیرگی روابط قومی بین تالشان و آذری‌ها شود، در شرایط حسن رابطه از امکانات همدیگر در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی بهره‌های فراوانی می‌برند. سوداگران و تجار آذری با خیالی آسوده به میان تالشان می‌روند و ساعتها و گاه روزها با برخورداری از احترام و مهمان‌نوازی این مردم کالای خود را به آنها می‌فروشند و فراورده‌های دامی آنها را می‌خرند و با کمک آنان در جنگلهای نقاط ییلاقی ذغال و هیزم و تخته و دیگر چوب آلات تهیه و به آبادیهای خود می‌برند و تالشان نیز به همین ترتیب به آبادیهای مجاور دیار خود در خاک آذربایجان می‌روند و نیازهایشان را برطرف می‌نمایند و در اوایل پاییز که محصول مزارع آذری‌ها گردآوری می‌شود، تالشان با رمة‌های خود از حد مرزی خارج

می‌شوند و تا نزدیکی آبادیهای آن سوی کوههای تالش پیشروی کرده و از مراتع آنجا استفاده می‌کنند. در شرایط داشتن رابطه عادی نیز اگر چه این رفت و آمدها کم و بیش ادامه می‌یابد ولی تمام حرکات با احتیاط صورت می‌گیرد تا مبادا بهانه‌ای برای درگیری پیش آید. از آنجایی که رکود و سردی در روابط به سود هیچیک از طرفین که نیازمند به داشتن حسن رابطه و همجواری می‌باشند نیست، اغلب به مدت زیادی ادامه پیدا نمی‌کند. در گذشته که نوع و میزان روابط این مردمان را خانهای حاکم بر آنان تعیین می‌نمودند مسأله داشتن رابطه حسنه فی مابین پیوسته مدنظر بوده و ازدواجها و برقراری رابطه فامیلی بین خاندانهای حاکم نواحی تالش و آذربایجان بنا به همین ضرورت انجام می‌گرفت. اکنون نیز که خانها نقشی در زندگی این مردمان ندارند، اگر چه میزان اختلافها و درگیریها شدیداً کاهش یافته است ولی باز گگاهی آتش يك درگیری قومی بین تالشان و آذربایجانی‌ها، در گوشه‌ای زبانه می‌کشد. آخرین مورد آن در سال ۱۳۶۵ در بین عشایر ماسال و اهالی گیلوان به وقوع پیوست. در این درگیری که مدنها مسأله روز دیار تالش و گیلان بود، دو نفر از عشایر ماسال جان خود را از دست دادند و ماسالی‌ها نیز تا مدتی با عموم گیلوانی‌های مقیم ماسال و شاندرمن رفتار خصمانه‌ای در پیش گرفتند تا جایی که در برخی از مدارس آنجا کودکان گیلوانی طرد شدند.

## زندگی اقتصادی

### زمینه‌ها و علایق شغلی

تالشان از دیرباز مردمی دامدار بوده‌اند و بس. تجربه، تخصص، مهارت و همه علایق شغلی آنان محدود بوده به همین کار و در کنار آن به زراعت دیم، کشت ذرت و زنبورداری نیز توجهی داشته‌اند.

بعدها با فرود آمدن از کوهستان و اسکان در نقاط جلگه‌ای، برنج کاری را هم از گیلها آموخته‌اند، تنها از چند دهه اخیر است که شماری نسبتاً اندک از این مردم به عرصه مشاغل غیردامداری چه در دیار تالش و چه در دیگر نواحی روی نموده‌اند.

در گذشته سر رشته کلیه امور تجاری و صنعتی تالشان در دست آذربایجانی‌ها قرار داشت و باغداری، زراعت برنج، ماهیگیری و نوغانداری ویژه گیلها بود. در جامعه عشایری و کوه نشین تالش کمتر کسی پیدا می‌شد که به مشاغل غیر از آنچه که بطور سنتی در زادبوم او رایج بود تن در دهد. اما اکنون که پیشه‌های دامداری و زراعت در بخش کوهستانی تالش حمایت نمی‌شود، نه تنها شاهد توسعه و تحولی در این زمینه نیستیم بلکه بر اثر فشار جنگلداری و شرکت چوب و کاغذ تالش از یکسو و افزایش نفوس و نبودن منبع درآمدی دیگر، گروه گروه از افراد و خانواده‌های کوه نشین زادبوم خود را ترك می‌کنند و به این ترتیب انبوه نیروهای انسانی متخصص و علاقمند به امور دامداری و زراعت در دیار مزبور، از دست می‌رود و این ضایعه‌ای است جبران ناپذیر.



## مایحتاج

کوه نشینان تالش - اعم از عشایر و اسکان یافته - از لحاظ اقتصادی، جامعه ای را تشکیل می دهند که تقریباً خودکفاست. آنچه که به این مردم امکان می دهد تا نسبت به هم تبارهای جلگه نشین خود هزینه کمتری را صرف تهیه مایحتاج زندگی خود نمایند این است که اولاً مردمی هستند بسیار قانع و صبور و دارای يك زندگی بسیار ساده که اهم مایحتاجشان محدود است به قوت لایموت و پوشاک و ابزار آلاتی معمولی. دوماً دور بودنشان از جوامع شهری و مراکز تجاری و درگیر نبودن با مسأله وسوسه ها و عادت به موضوعات مصرف نامحدود که از عارضه های اجتناب ناپذیر جوامع شهری و حتی غیرعشایری است.

کوه نشینان بخشی از مایحتاج اولیه زندگی شان را خود تولید می کنند و برای تهیه بخش دیگر به شرکتهای تعاونی و مراکز تجاری نقاط جلگه ای تالش و آذربایجان رجوع می کنند. اهم مایحتاجی که جهت تهیه آن به اماکن یادشده باید رجوع کنند عبارتند از:

برنج: این مائده را در جلگه از تولید کنندگان و یا از تجار محلی بصورت نقدی یا در قبال فروش سلف و تولیدات دامی خود، می خرند.

آرد: آرد که نسبت به برنج اهمیت بیشتری دارد و بیش از دو سوم خوراک کوه نشینان را تشکیل می دهد. سابقاً منحصراً از آذربایجان به دیار تالش وارد می شد. بعدها بویژه در فصل تابستان آن را در مراکز تجاری جلگه تهیه می کردند و بالاخره از سال ۱۳۵۹ به بعد تهیه و توزیع انحصاری آرد مورد نیاز اهالی به شرکتهای تعاونی و شوراهای اسلامی روستاها و تیره ها محول گردید.

توضیح اینکه در گذشته اهالی کوهستان بویژه گروههای اسکان یافته، بخشی از آرد مصرفی خود را شخصاً تولید می کردند ولی اکنون به دلایلی مختلف از جمله ارزانی و مرغوبیت آردهایی که خریداری می نمایند و بهره مند نبودن از تسهیلات لازم جهت زراعت گندم، تولید محلی این فراورده نسبت به گذشته نیز کمتر شده است.

وسایل دیگر: قند و چای، پارچه، صابون، پاپازار، فرش، نفت، نمک و غیره نیز از جمله وسایل پرمصرفی هستند که کوه نشینان جهت خرید آنها به شرکتهای تعاونی محل و مراکز تجاری جلگه - بویژه بازارهای هفتگی - مراجعه می کنند.

آنچه که مسلم است جامعه مزبور برای همیشه نمی تواند در این دایره تنگ مصرف و قناعت قرار بگیرد، مگر اینکه در هیچیک از زمینه های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی آن هرگز تحولی صورت نگیرد. در غیر این صورت آنچنان که از چند دهه پیش آشکار گردیده مردم ناگزیر

خواهند بود که از کار و زندگی در زادبوم خود دست کشیده و به دیگر جاها در سطح استان و کشور سرازیر شوند و این چیزی است که با هرگونه سمت گیری توسعه اقتصادی و تحولات اجتماعی کشور ما مغایرت دارد. کوهستانهای تالش هم از لحاظ اجتماعی و هم از لحاظ محیط طبیعی از امکانات بالقوه و استعدادهای سرشاری برخوردار است که در صورت استفاده درست از آنها نه تنها موضوع مهاجرت اهالی بخودی خود منتفی می گردد، بلکه ضمن بالا بردن سطح تولیدات دامی و زراعی به میزانی بسیار متفاوت با وضع فعلی، از لحاظ توسعه اقتصادی تحول اجتماعی و عمران، چهره منطقه را می توان به سرعت و سهولت دگرگون کرد.

این موضوع الزاماً نباید چنین تعبیر شود که دیار مزبور مشمول همان طرح و برنامه های توسعه و تحولی بشود که برای دیگر نقاط روستایی و حتی عشایری تدوین شده است این منطقه به سبب داشتن شرایط خاص نیازمند مطالعات جداگانه و طرحهای توسعه و تحول متناسب خود می باشد.

### هماهنگی تولیدی

با اینکه عشایر تالش امروزه بخش زیادی از مایحتاج اولیه زندگی خود را در مراکز تجاری تهیه می کنند ولی هنوز مصرف کننده محض به معنی مصرف کنندگان اجتماعات شهری به شمار نمی آیند و وابستگی آنها به شهر يك وابستگی متقابل است. رابطه اقتصادی این مردم با جامعه شهری، روستاهای جلگه و دیگر جاها، بیانگر يك تقسیم کار اجتماعی است که از دهه های اخیر با استفاده بیشتر از نقش پول گسترده شده است.

مثلاً اگر عشایر قبلاً پوشاک مورد نیازشان را با استفاده از پشم گوسفندان خود تولید می کردند و مقدار پشم کمتری جهت مبادله یا فروش عرضه می نمودند، ولی اکنون با عرضه تقریباً همه پشمهای رمه خود به شهر و تولید کنندگان حرفه ای، شال و سپس تهیه لباس با بهای دریافتی آن پشمها، تنها بخشی از وظایف خود در پوشش تولید طبیعی سابق به دیگران تفویض نموده اند و در این رابطه اگر خود با قرار گرفتن در مقام عرضه کننده مواد خام و مصرف کننده کالای به دست آمده از همان مواد خام متحمل پرداخت بهایی اضافی می شوند. در عوض هم نیروی لازم در پروسه تولید کالای مزبور را در زمینه دیگر به کار می گیرند و هم به زمینه اشتغال جامعه صنعتی شهر نیرو می دهند و هم اینکه با بهره گیری غیرمستقیم از امکانات ماشینی و تکنیک های جدیدتر که در انحصار جامعه شهری است کالای مورد نیاز مرغوب و متنوع تری به دست می آورند. در نتیجه از این بابت عشایر نه مصرف کننده محض اند و نه تحت استثمار. اما

آنچه که باعث می‌شود اینان در شرایط معیشتی سختی به سر برند و قادر به ایفای نقش بایسته‌ای در عرصه تولید نباشند، شرایط نامناسب عرصه فعالیت‌های تولیدی و نامتناسب بودن شیوه و ابزار تولید آنهاست.

بالاخره در مورد اینکه چرا نباید عشایر مانند گذشته مثلاً همین پوشاک خود را نیز شخصاً تولید کنند نباید حسرت خورد، زیرا چه بهتر که شرایط مناسب و امکاناتی فراهم گردد که آنها بتوانند در همان زمینه تولیدات دامی در مسیر توسعه و تحول گام بردارند و تولید کنندگان لباس نیز که چه بسا شماری از فرزندان عشایر هم با درجات علمی و فنی مختلف در میان‌شان باشد، در زمینه کار خود پیشرفت نمایند.

### زمینه‌های تولید

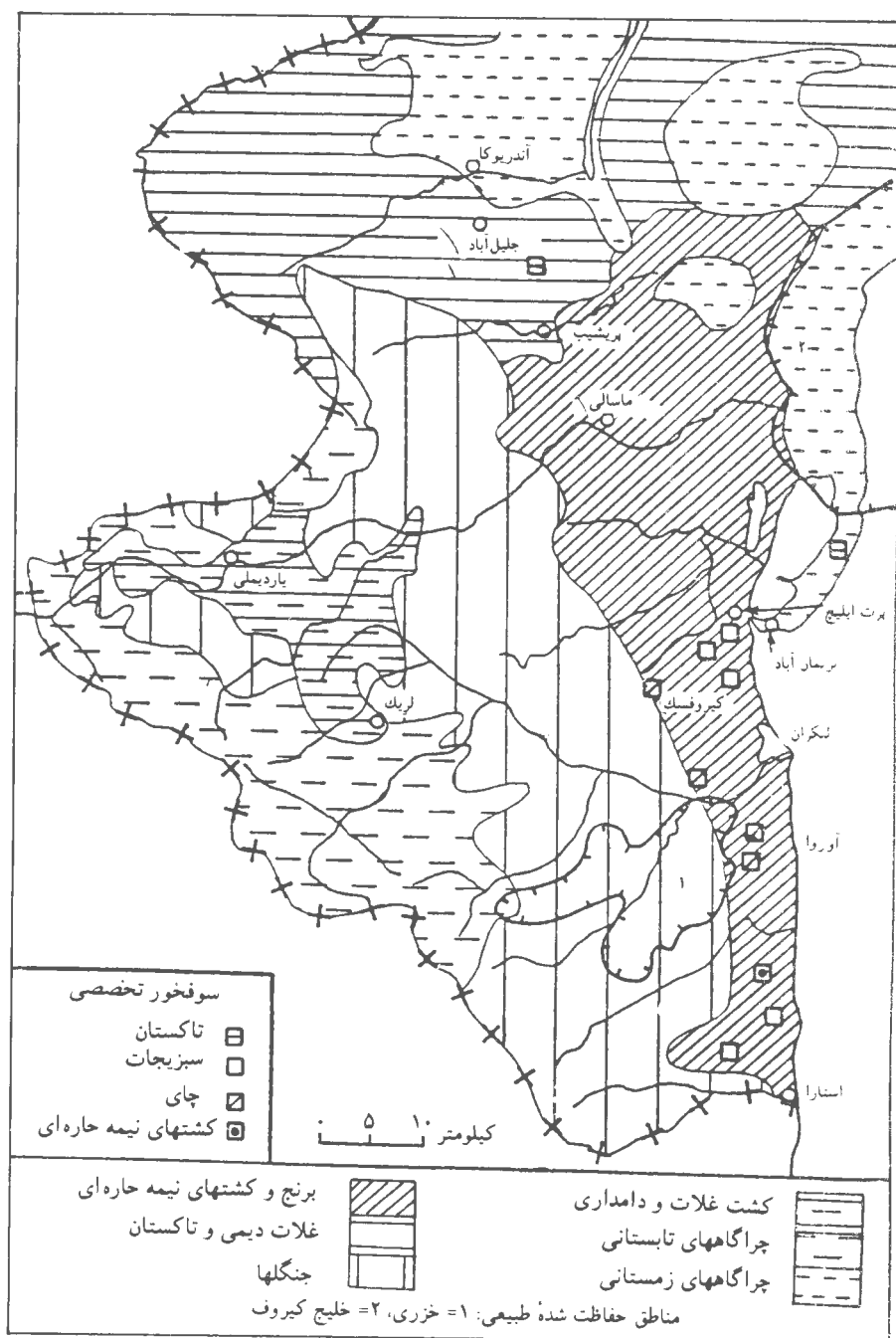
برابر تقسیم‌بندی‌هایی که در این کتاب صورت گرفته، جامعه کوه نشین تالش متشکل از دو بخش است. الف - کوچ نشین (عشایر) ب - یکجانشین.

چنانکه پیشتر اشاره شده، بخش عشایری از راه گوسفندداری زندگی می‌کند و پیشه بخش یکجانشین مجموعه‌ای از کشاورزی گاو و بز و زنبورداری است.

شیوه تولید و ابزار و آلات مورد استفاده همه این اهالی بسیار ابتدایی است. آنچه که در طول دهه‌های اخیر موجب تحولاتی در ابزار و شیوه تولید برنج کاران جلگه نشین گردیده در مورد جامعه کوه نشین تقریباً بی‌اثر بوده. زندگی این مردم در شکل مقهورانه‌ای با شرایط محیط کوهستان وفق و تطبیق داده شده. هنوز بی‌آنکه گام قابل توجهی در جهت رام کردن و تغییر آن برداشته باشند با حفظ چارچوب زیستی دیرین به زندگی ادامه می‌دهند.

ابزاری که اهالی کوهستان برای شخم‌زدن زمین و مهیا سازی آن جهت کشت مورد استفاده قرار می‌دهند کج بیل و خیشی است که به وشن (vešan ورزا = گاو نر) می‌بندند. از این رو جهت گسترش فعالیت تولیدی و به زیر کشت بردن اراضی جدید توفیقی به دست نمی‌آوردند. لذا هنوز آن بخش از اهالی که به منظور حفظ بقاء به کار کشاورزی سرگرمند، راه به تولید کالایی نمی‌برند و ماحصل حداکثر تلاششان در حد رفع مصرف شخصی است.

از سوی دیگر در شرایط تاریخی اکنون، دسترسی نداشتن به تکنولوژی جدید کشاورزی، مشقت کار و راندمان پایین بازده، موجب گردیده است که نسل جوان به هیچ وجه به کار کشاورزی تن در نمی‌دهند و همچنین آن گروه از جوانان کوهستان که مدارج تحصیلی را با موفقیت طی می‌کنند و در رشته‌های مربوط به کشاورزی و دامداری فارغ التحصیل می‌شوند،



تالش شوروی، نحوه اشغال زمین

با وجود اشتیاق فراوانی که دارند زمینه‌ای برای اشتغال و ترویج دانش خود در زادبومشان را نمی‌یابند.

از این روی جامعه کوه‌نشین پیوسته با مسأله مهاجرت نسلهای جدید به سوی جلگه و دیگر نقاط کشور روبروست. در حالی که شرایط خاک و آب و هوای کوهستانهای تالش، برای برخی از فعالیتهای کشاورزی بسیار مستعد و مناسب است، مثلاً در زمینه کشت ذرت همیشه



شخم با کج بیل

نتیجه‌ای مطلوب داشته است، لذا با اطمینان می‌توان گفت که اگر ضمن استفاده از روشها و تکنولوژی جدید تمام اراضی مناسب کوهستانهای تالش زیر کشت ذرت برود نتیجه درخشانی

در سطح کشور خواهد داشت و همچنین با استفاده از ضایعات این غله - برگ و ساقه و غیره - می توان دامداری های بزرگی را در منطقه اداره نمود، و در همین راستا توده انبوهی از اهالی را به کارهای تولیدی پرسودی سرگرم ساخت.

گندم و جو کوهی از جمله غلاتی هستند که یکجانشین ها به زراعت دیم آن اشتغال دارند ولی میزان بازدهی در این زمینه نیز بسیار پایین است. نامطمئن بودن کشت دیم، مشکلات کار در مراحل کاشت و داشت و برداشت، نبودن آسیاب یا کارخانه آرد کوبی در محل، نامطلوب بودن کیفیت محصول از جمله مشکلات و مسائلی است که در رابطه زراعت گندم و جو دامنگیر کشاورزان کوه نشین است.

پس از گندم و ذرت و جو، سیب زمینی یکی از عمده ترین محصولات کشاورزی در کوه های تالش می باشد. خاک و آب و هوای دیار مزبور برای کشت این ماده پراهمیت خوراکی، بسیار مناسب است. بازدهی و کیفیت محصول در این کار در حد مطلوبی است، ولی مشکلات ناشی از نبودن تسهیلات کاری، وسیله حمل و نقل، امکان ذخیره کردن و نگهداری، نبودن بازار مشخص عرضه و نرخ های عادلانه به هنگام خرمن، از جمله مسائلی است که اهالی را از توجه بیشتر به کشت این مائده باز می دارد.

نگهداری گاو، بز، گوسفند و گاه داشتن تعدادی کندو، بخش دیگری از اوقات یکجانشینان را وقف خود می نماید. مقدار محصولی که در این زمینه به دست می آید اغلب شکل کالایی بخود می گیرد و اهالی با عرضه آن بصورت کره، پنیر و دام زنده، به درآمد نقدی دست می یابند.

شماری از یکجانشینان در کار زنبورداری نیز دست دارند. شکل و شیوه فعالیت در این زمینه هم سنتی و غیر مکانیزه است و هنوز کندو هایی را که از بریده تنه تو خالی درختان درست می شود، از رواج نیفتاده است، با اینکه عسل دیار تالش از نوع بسیار عالی است. بازدهی قابل توجهی نیز دارد ولی بازار جذب این محصول محدود و نامطمئن است و تولید کننده ها پیوسته از بابت اینکه نمی توانند عسل خود را بموقع و به قیمت عادلانه بفروشند گله مندند.

زندگی اقتصادی عشایر (شونه ها) پیچیده تر و نامطمئن تر از وضع یکجانشینان است، آنچه که موجب درج زدن این مردم در دایره چنین وضعیتی گردیده، همانا باقی ماندنشان در شرایط نظام شبانی و کوچ نشینی است. علی رغم اینکه انتظار می رفت تحولات چند دهه اخیر کشور که آثار آن بخوبی در زندگی اقتصادی جلگه نشینان آشکار گردیده، در شیوه تولید و معیشت عشایر دگرگونی هایی ایجاد نماید، ولی ساخت ایلی و عشایری و زندگی شبانی این مردم

بی هیچ تغییر و تفاوتی نسبت به گذشته، همچنان باقی ماند.

پیداست که در چارچوب این ساخت اجتماعی - اقتصادی جایی برای بکارگیری روشها و ابزار نوین وجود ندارد تا دست کم افزایش در بازده و کاهش در مشقت کار، حاصل گردد. اقداماتی هم که از سوی برنامه ریزان کشاورزی کشور تاکنون جهت خارج شدن از چنین بن بستى به عمل آورده اند، نتیجه ای خلاف مقصود داشته است. آنها به اشتباه چنین فکر می کنند که اگر راه حرکت عشایر جنگل نشین در جهت استفاده از مراتع جنگلی بسته شود، آنان ناچار خواهند شد که به یکجانشینی یا همان تخته قاپو شدن روی نمایند و وقتی هم که تخته قاپو شدند برای جذب روشهای جدید تولید و استفاده از تکنولوژی مناسب آمادگی پیدا خواهند کرد.

عملکرد کارخانه چوب و کاغذ تالش - چوکا - به اتفاق جنگلداری بیانگر چگونگی سیاستی است که از پندار مذکور سرچشمه می گیرد.

## چوکا

پروژه چند ملیتی چوکا که در سالهای آخر حاکمیت رژیم پهلوی در پونل تالش به اجرا درآمد، بیانگر رشته دیگری از وابستگی ما به غرب بود.

اکنون معلوم گردیده که چوبهای جنگلهای تالش و گیلان برای تأمین مواد اولیه این کارخانه مناسب نیست لذا آن را در هر نقطه دیگری از کشور هم می شد احداث نمود. ظاهراً بنابراین بود که مواد اولیه آن جهت تولید کاغذ سفید، بصورت پودر آماده از غرب وارد شود، چون اگر قصد واقعاً توسعه صنعتی و رشد اقتصاد ملی بود می بایست دست کم بیست سال زودتر زمینه تأمین مواد اولیه برای چنان کارخانه ای در پیرامون محل احداث آن فراهم گردد.

اکنون این کارخانه پس از چندسال زیان دهی بوسیله مهندسان و کارکنان ایرانی راه اندازی مجدد شده و با چشم پوشی از تولید کاغذ سفید به مرحله سوددهی رسیده است، اما این سوددهی در روال کنونی آثار سوء اجتماعی و اقتصادی عمیقی در سطح منطقه و حتی کشور برجا می نهد که ذیلاً به مواردی از آن اشاره خواهد شد.

فعالیت چوکا در دوراستای بهره برداری از جنگلهای موجود و همیاری در اجرای قانون حفظ و احیاء جنگلها و مراتع صورت می گیرد.

مورد اول فقط مربوط به کارخانه چوکا و شرکت وابسته به آن یعنی «شرکت سهامی خاص جنگل سفارود» می باشد، اما مورد دوم از وظایف ادارات کشاورزی و جنگلداری است

که به عللی مختلف در منطقه بین سفیدرود و آستارا چای الزاماً با همیاری چوکا انجام می‌یابد.



نمای شرقی چوکا

به موجب طرح «حفظ و احیاء جنگلها و مراتع» ادارات کشاورزی و جنگلداری و کارخانه چوکا، اراضی جنگلی را قُرُق نموده و از درختان حفاظت نمایند و از ورود احشام به مراتع موجود در نقاط تحت حفاظت جلوگیری کنند و ضمن بهره‌برداری جنگلهای مخروطی و بهره‌برداری شده را با غرس نهال از انواع صنعتی و الیاف بلند، احیاء نمایند. اقداماتی که تاکنون در این زمینه به عمل آمده، بویژه در حوزه فعالیت‌های چوکا قرین موفقیتی نبود، زیرا مسأله مهمی که از ابتدای کار در این رابطه وجود داشته هنوز حل نشده است.

این مسأله همانا وضعیت زندگی و فعالیت‌های تولیدی چندین هزار خانواده دامدار می‌باشد که با داشتن ده‌ها هزار گوسفند و گاو و غیره، در درون این جنگلها بصورت کوچ نشینی زندگی می‌کنند و آزادی حرکت و استفاده از علفهای مراتع جنگلی برایشان يك امر حیاتی است. اکنون بر اثر اجرای طرحهای بهره‌برداری و حفظ و احیاء جنگلها این مردم در مسیر



زندگی عادی خود دچار مشکلات و موانعی شده اند که موجب بروز يك بحران شدید اجتماعی - اقتصادی می گردد و تاکنون بر اثر این بحران بسیاری از خانواده های عشایر ناگزیر دامهای خود را فروخته و از عرصه فعالیت های تولیدی خارج شده اند و بخش دیگری از این مردم که هنوز در حفظ تنها پیشه سنتی و مورد علاقه خود، یعنی دامداری، سماجی نشان داده اند و راضی به ترك کوهستان نشده اند، به سبب درگیر بودن با انبوهی از مشکلات و ضوابط و قوانین دست و پاگیر و نداشتن هیچ چشم اندازی روشن در ادامه کار دامداری و سکونت در کوهستان، از ایفای نقش کمافی سابق خود در عرصه تولید، باز مانده و در شرایط بلاتکلیفی بسر می برند.

اشجار و علوفه مراتع مورد استفاده آنها، بوسیله چوکا از بین رفته و در برخی نقاط جز اندك زمینی که خانه و کاشانه دامدار در آن واقع شده، تمامی اراضی یا همان مرتع دامداران، تخریب و محصور گردیده است و در حالی که خانه و اصطبل احشامشان پوسیده و در حال فرو ریختن است، به آنها اجازه استفاده از درختها جهت بازسازی اصطبل آنها داده نمی شود و با اینکه در مرکز بهترین علفزاران طبیعی، با حق استفاده تقریباً رایگان زندگی می کنند، تبدیل به استفاده کننده علوفه هایی شده اند که از دیگر نقاط کشور خریداری می شود.

بدنبال تغییراتی که اخیراً در تشکیلات اداری چوکا و تقسیم کار آن صورت گرفته است این کارخانه به دو بخش صنایع و جنگل تقسیم شده و هر يك از این دو بخش با استقلال بیشتری فعالیت خود را در کنار هم ادامه می دهند.

بخش جنگل که تحت عنوان «شرکت سهامی خاص جنگل سفارود» فعالیت می کند به لحاظ نوع وظایف شرکتی است وابسته به وزارت کشاورزی.

حوزه فعالیت این شرکت حدود صد هزار هکتار از اراضی جنگلی استان گیلان - منطقه بین سفید رود و آستارا چای - می باشد که جهت بهره برداری از این جنگلها و احیاء جنگلهای مخروبه، وظایفی بر عهده دارد که انجام موفقیت آمیز آن بدون حل مسائل انسانی مربوطه - کار و زندگی عشایر جنگل نشین - ناممکن به نظر می رسد.

چگونگی بهره برداری از جنگلهای مزبور که منطقه ای است، ۹۰٪ کوهستانی و صعب العبور، بستگی زیادی دارد به میزان فعالیت های عمرانی شرکت سفارود، یعنی احداث جاده های مناسب و ایستگاههای بهره برداری و غیره، اما متمرکز بودن امکانات موجود جهت بهره برداری و عمران در نقاط جلگه ای و کوههای واقع در شعاع نزدیک به کارخانه چوکا، سبب شده است که اولاً آثار مثبت و منفی عملکرد شرکت مزبور در حوزه زیر پوشش آن، گسترش ناموزونی داشته باشد و ثانیاً در حالی که در بخش وسیعی از این جنگلها، تعداد بی شماری

درخت شکسته و یا به عمد بریده شده، به حال خود افتاده و پوسیده می شوند و کسی هم جهت رفع نیاز غیر انتفاعی، حق استفاده از آنها را ندارد، جنگلهای مجاور کارخانه چوکا و واحد چوب بری آن واقع در اسالم، به سرعت از بین می روند.

شرکت شفارود تحت عنوان بهره برداری و احیاء، کلیه درختان صدها هکتار از این جنگلهای بریده و به مصرف رسانده و نهال کاری مجدد در آن اراضی خالی از درخت نیز تاکنون به علل مختلف ناموفق مانده است و از این رو اراضی مزبور در برخی نقاط دچار آنچنان فرسایشی شده که حتی دست طبیعت نیز قادر به احیاء آن نیست.

چوکا امروزه یکی از مراکز تأمین چوب و فراورده های چوبی در ایران است و جنگلهای تالش منبع اصلی چوبهایی است که کارخانه مزبور باید آن را به شکلهای مختلف عرضه نماید. مسئولیت تهیه این چوبها نیز به عهده شرکت جنگل شفارود می باشد. لذا این شرکت موظف است که پیوسته دست به کار بهره برداری از جنگلهای موجود و ایجاد درخت زاران جدید باشد. از همین جاست که زندگی توده عشایری که در درون آن جنگلهای روزگار می گذرانند و هنوز به شکل و شیوه دیگری از معاش و تولید هدایت نشده اند و همچنین زندگی انبوه کشاورزانی که یا گوشه ای از اراضی قابل کشت جنگلی را در اختیار گرفته اند و یا ضرورت تخصیص اینگونه زمینها به آنان اجتناب ناپذیر است، تحت الشعاع نیازهای صنعتی و مسأله حفاظت و احیاء جنگلهای قرار می گیرد و بدین ترتیب منافع دوگانه جامعه ما در زمینه های کشاورزی، دامداری و صنعت بصورتی پیچیده با هم تصادم پیدا می کند و در این تصادم چنانکه پیداست، شکست با کشاورزی و دامداری خواهد بود، زیرا فعلاً همه تبلیغات در این محور است که روستائیان به اراضی ملی تجاوز می کنند، شیوه دامداری عشایر جنگل نشین عقب مانده و زیان بخش است، دامها جنگل را تخریب می کنند و....

نکته مهم دیگر اینکه صنایع چوب و کاغذ تالش، اهم فعالیتهای درختکاری خود را در اراضی جلگه ای متمرکز نموده، یعنی جنگلهای را در نقاط کوهستانی از بین می برد و بجای آن در اراضی هموار جلگه درخت می کارد. ظاهراً با ادامه وضع کنونی، در حالی که وسعت جنگلهای تخریب شده و یا به اصطلاح، بهره برداری شده و در حال فرسایش کوهستان افزایش می یابد، تا آینده ای نزدیک تقریباً همه اراضی بایر و فوق العاده مناسب برای کشاورزی در جلگه تبدیل به درخت زار خواهد شد و این در حالی است که از یکسو بنابر این است که دهها هزار عشایر را از نقاط جنگلی کوهستان کوچانده و در نقاط جلگه ای اسکان دهند و از سوی دیگر فعالیتهای کشاورزی - عمدتاً کشت برنج - نیز در همین نقاط جلگه ای گسترش یابد.

### حرف مردم

«مازونه پسته» پونل، از جمله مناطقی است که نتایج سوء عملکرد چوکا، در آن بخوبی مشهود است. عشایر ساکن در این منطقه - عمدتاً خانواده های احمدی - می گویند: وقتی که ما در ییلاق بودیم چوکا دور مراتع ما را سیم خاردار کشید، درختان آن را یکسره برید و علوفه زمستانی احشام را از بین برد و یا مانع استفاده ما از آن شد. بی آنکه بگویند تکلیف عائله و احشام شما چیست.

ما می توانستیم از همان روز اول دامهایمان را بفروشیم و همه دلبستگی های خود نسبت به این محیط و این شغل را زیر پا نهیم و دست زن و فرزند خود را گرفته و بجای دیگر برویم. ولی به کجا؟ از دست ما جز دامداری چه کاری برمی آید؟ چوکا آمده و بر سر ما منت گذاشته و موقتاً در فصل زمستان مقداری جو و علوفه به ما می دهد. این علوفه و جو که با قیمت زیادی در برابر علوفه تازه و رایگان جنگل از دیگر نقاط کشور تهیه و به اینجا آورده می شود به درد کسانی می خورد که تخته قاپو هستند و دامهایشان را در اصطبل نگه می دارند و خودشان و دامهایشان به آن نوع زندگی عادت کرده اند. ماها که ناچاریم دوازده ماه سال احشام خود را بطور آزاد در میان مراتع طبیعی بگردانیم و سالی چندبار از جایی به جای دیگر بین قشلاق و ییلاق، کوچ کنیم، علوفه چوکا به چه دردمان می خورد. اصلاً ما تا کی باید اینجوری در بلا تکلیفی و مذلت زندگی کنیم و چوکا تا کی می تواند برای ما علوفه تهیه کند. اگر بنابر این است که با بستن راه مراتع و از بین بردن درختان و علوفه و اعمال انواع تضيیقات و فشارها، جنگل را از وجود ما خالی کنند، بیایند فکری به حال این گوسفندان گرسنه بکنند تا ما هم تکلیف خود را بدانیم و بیشتر از این مایه عذاب خود و زحمت دیگران نشویم.

### انواع دام

انواع دامهایی که در دیار تالش نگهداری می شود عبارت است از: گوسفند، بز، گاو، اسب و گاومیش.

تعداد و ترکیب این دامها در نزد هر يك از بخشهای اجتماعی تالش متفاوت است. عشایر فقط گوسفند به نسبتی بسیار کمتر بز نگه می دارند.

کوه نشینان اسکان یافته تعداد محدودی گاو و بُز و گاه گوسفند می پروراندند. اسب و گاومیش داری در انحصار جلگه نشینان است. اینان گاوداران ماهری نیز هستند. بهره گیری از دامهای مزبور به این شرح است: از شیر گوسفند و بز پنیر به دست می آید.

سالی دوبار - اواسط بهار و اوایل پاییز - پشم آنها را می‌چینند. همچنین در طول سال از هر گله تعدادی را بعنوان گوشتیه (دام گوشتی) به فروش می‌رسانند. از شیر گاو نیز کره می‌گیرند. فروش شیر یا ماست در بین عشایر تالش معمول نیست و این کار را مکروه می‌دانند. از وجود گاو نر جهت شخم زدن استفاده می‌کنند و هرچندگاه از میان گاوها نیز تعدادی را جدا کرده و می‌فروشند. از سالهای اخیر که با گسترش جاده‌ها وسایل موتوری در زمینه حمل و نقل نقش زیادی پیدا کرده است، نگهداری اسب دیگر بصورت سابق معمول نیست ولی هنوز کم و بیش از وجود این حیوان نجیب، که قرنهای طولانی گردونه دولتها و تمدنها را به حرکت درآورده و در زندگی اقتصادی مردمانی چون تالشان نقش چشمگیری داشته، استفاده می‌شود. بویژه در نقاطی که هنوز وسایل نقلیه موتوری به آنجا راه نیافته است.

## شناخت دام

سابقه بسیار طولانی دامداری در تالش، تجربه و تخصصی که دامداران این دیار در رابطه با پیشه دامداری از پیشینیان خود به ارث برده اند به آنها امکان داده است که یکایک دامهای خود اعم از گوسفند و بز و گاو را از روی رنگ مو و برخی علایم ثابت اندام آنها بشناسند. این شناخت آنچنان دقیق است که احتمال کوچکترین اشتباهی در آن راه نمی‌یابد. چه بسیار پیش آمده است و نگارنده در مواردی خود شاهد بوده است که دامداری سارق گوسفند خود را ماهها پس از زمان به سرقت رفتن، با دیدن شالی که از پشم آن گوسفند تهیه شده بوده، شناسایی کرده است.

انواع رنگ هرنوع از دامها از تعداد مشخص و محدودی تجاوز نمی‌کند و در مورد گوسفندان به شرحی که در کتاب «فرهنگ تاتی و تالشی»<sup>۳</sup> آمده است به بیست رنگ می‌رسد، چگونگی این رنگها اغلب حالت استاندارد و عمومی دارد، یعنی اگر رنگ گوسفندی مثلاً «ژن چم» (چشم زنگاری) باشد، همه کس و در همه جا آن را به همان رنگ می‌شناسد که البته در مواردی هم از سن، دُم، شاخ و گوش دام بعنوان علائم کمکی استفاده می‌شود، مثلاً هنگامی که چند سر دام با رنگ مشابه در کنار هم قرار گیرند تشخیص دام مورد نظر از بین آنها با استفاده از علائم کمکی انجام می‌گیرد.

۳. تاتها و تالشان، علی عبدلی

شناخت دام از روی رنگها و علائم آن، دانشی است که هر دامدار در سنین نوجوانی آن را کاملاً می‌آموزد و تا زمانی که با دام سروکار دارد، پیوسته از این دانش سود می‌برد. نکته دیگر اینکه تالشان شمردن دامهای رمه خود را بدشگون می‌دانند، بویژه وقتی که بوسیله يك بیگانه انجام گیرد. از این رو کنترل روزانه تعداد دامهای خود را از طریق شناختن يكایك آنها به رنگ و نشانه‌های تکمیلی انجام می‌دهند، در واقع رنگ هر دام در حکم نام آن است.

### اصلاحات ارضی

جامعه عشایری تالش که از راه گوسفندداری زندگی می‌کند، اگرچه در انجام اصلاحات ارضی ذی نفع نبود ولی بدنیاال دگرگونیهایی که بر اثر اصلاحات ارضی در مناسبات اجتماعی و نظام تولیدی جامعه جلگه نشین صورت می‌گرفت، در آستانه تحولاتی قرار گرفت که ضمن آن، ساخت اقتصادی این جامعه نیز دستخوش تغییراتی شد که در آن جریان تولید کالایی، جای تولید ساده و فنودالی را گرفت و روابط تجاری از شکل مسلط مبادله کالایی به دادوستد پولی سوق داده شد و نقش پول در اقتصاد منطقه گسترش یافت. این تحولات که به موازات جریان مشابهی در جامعه جلگه نشین تالش ادامه می‌یافت از یکسو زمینه گسترش سریع مناسبات سرمایه‌داری در کل منطقه را آماده می‌کرد و از سوی دیگر با تنگتر شدن روابط اقتصادی جامعه عشایری با اهالی جلگه و گسترده تر شدن شبکه اداری دولت در منطقه، اقتدار و سلطه دیرپای خانها و بیگ‌ها را در جلگه و بدنیاال آن در کوهستان، فرو می‌پاشد. زیرا آنچنان که بنابه يك ضرورت تاریخی و به سبب گسترش اجتناب‌ناپذیر مناسبات سرمایه‌داری در ایران، مناسبات فنودالی واپس نهاده شد و بر اثر چنین رویدادی، توده عظیم رعایا حال به هر شکل و معنی، صاحب قطعه زمینی شدند که بر روی آن کار می‌کردند و از جهتی امکان دستیابی به پول برای رفع نیازمندیهای روزمره آسان گردیده و زنجیر سلطه خانها و بیگ‌ها در نهایت پایداری خود از گردن توده رعایا فرو ریخت، جامعه عشایری تالش نیز اگرچه رعیتی نبود که در برابر ارباب گردن برافرازد و خود را صاحب زمین و آزاد بنامد و دیگر زیر بار تعهدات عقیدات گذشته نرود، ولی عوامل وابستگی اینان به قشر حاکم، یعنی دام و مرتع، پس از تحولاتی که در کل جامعه روستایی ایران و بطور اخص نواحی جلگه‌ای دیار تالش رخ داده بود دیگر نمی‌توانست نوعاً و ماهیتاً باقی بماند و کمافی سابق منافع غارتگرانه خوانین را در برداشته باشد. زیرا اگر در شرایط پیش از دهه چهل و در گرماگرم حکومت نظام ارباب و رعیتی و نبودن مهر معاش دیگری جز زراعت برای رعایا، رعیت نمی‌توانست زمین مورد کشت و کار خود را رها کرده و به

اصطلاح عطای خان را به لقایش ببخشد. وابستگی رعیت به زمین، کاملاً حیاتی بود ولی آنگاه که نوع این وابستگی از میان رفت و شرایط اقتصادی، اجتماعی دگرگون شد و اوضاع گذشته غیر قابل قیاس با حال گردید. جامعه عشایری با وجودی که در رابطه با مسئله مالکیت مرتع تا مدتی بلا تکلیف ماند و بندی از قانون اصلاحات ارضی به اصلاح اراضی مرتعی تفسیر نمی شد، لذا خانها اگر با تقسیم سرمایه و عامل سلطه خود در جلگه روبرو بودند، شاهد چنان رویدادی در کوهستان نگردیدند.

ولی دامدار کوه نشین تا حدود قابل توجهی امکان مقابله با روابط فئودالی را به دست آورد و عوامل وابستگی خویش به خان و کل قشر حاکمه را مورد تعرض قرار داد. چنان امکانی از جهات مختلفی فراهم می گردید که ذیلاً مواردی از آن شرح داده می شود:

### ۱ - مشخصات عوامل وابستگی

الف - مرتع: تا پیش از سالهای ۱۳۴۰ بیشتر مراتع کوهستانی دیار تالش در تیول یا تملك خانها و برخی از عمال رژیم شاه بود. صاحبان مراتع به دو صورت از آن سود می بردند. يك: دریافت اجاره بهاء جنسی یا نقدی. دو: سپردن مرتع به دامدارانی که با آنها به اصطلاح «مال شريك» بودند، یعنی همه یا مقداری از دامهای خود را با صاحب مرتع شريك بودند.

ولی با اجرای قانون ملی شدن منابع طبیعی که شامل مراتع جنگلی دیار تالش نیز می شد، با اینکه دامداران از حق بهره بری سنتی از درختان جنگلی تقریباً محروم گردیدند ولی از ادای تعهداتی که در قبال صاحبان مراتع داشتند، کم کم و به اشکال مختلف، شانه خالی کردند. در نتیجه هر قطعه از مراتع در تملك مشروط دامدارانی درآمد که بیشتر از آن استفاده می کردند.

ب - اشتراك دام: عامل دیگر وابستگی عشایر به خانها و دیگر زورمندان، اشتراك دام بود. آنچنان که در نواحی جلگه ای، در بین کشاورزان، کسانی بودند که خرده مالك به شمار می آمدند و از بابت زمین، مستقل و مصون از استثمار مستقیم فئودالی بودند. در نواحی کوهستانی، در بین عشایر، نیز کسانی بودند که دامهای خود را با کسی شريك نبودند و از بابت مرتع نیز یا خودکفا بودند و یا اینکه قطعه ای را در اجاره داشتند ولی اینگونه افراد، زیاد نبودند. بیشتر عشایر بخشی یا همه دامهای خود را با خانها و دیگران شريك بودند و مالکیت مرتعی که هم از آن استفاده می کردند، از آن دیگران بود و گاه خود نیز مالك قطعه کوچکی بودند که به هیچ وجه متناسب نیازشان نبود. غیر از مرتع، موضوع دیگری که موجب می گردید عشایر، دامهای خود را با خانها و دیگر زورمندان شريك شوند، برخی مسائل و پیشامدهای سیاسی و اجتماعی بود، مثلاً یکی از عشایر به قصد ازدواج، دختری را فرار می داد و یا در نزاعی شدید درگیر می شد

و یا مرتکب قتل می‌گردید و یا مشکل حقوقی مهمی برایش پیش می‌آمد و غیره... سرانجام کارش به دست یکی از زورمندان محلی می‌رسید و او نیز گره از کار کسی نمی‌گشود مگر در ازای رشوه‌ای مناسب که پیش از هرچیز شریک شدن تعدادی از دامهای شخصی نیازمند بود. همچنین توده عشایر که در اوضاع و احوال اجتماعی ناامن و بی‌ثبات زندگی می‌کردند، خود را نیازمند به حمایت صاحبان قدرت می‌دیدند، از این رو اغلب داوطلبانه دامهای خود را با یکی از زورمندان شریک می‌شدند. در این باره داستانهای زیادی هست که هر یک گوشه‌ای از واقعیات اوضاع و احوال آن زمان را بیان می‌کند، از جمله اینکه می‌گویند:

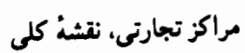
در تالش دولا ب شخص بی‌آزاری زندگی می‌کرد که دزدها همه دامهای او را برده بودند و فقط یک گاو نر و یک اسب برایش باقی مانده بود، این شخص به قصد دادخواهی از خان پونل تقاضای ملاقات می‌کند و خان مزبور از پس پنجره طبقه دوم کاخ خود لحظه‌ای نمایان می‌شود و از آن مرد که در محوطه کاخ به انتظار ایستاده بود می‌پرسد، چه می‌خواهی، مرد می‌گوید از همه دارایی‌ام یک اسب و یک گاو نر باقی مانده و بقیه را به سرقت برده‌اند، حال آمده‌ام تا گاو نر مرا به حضور شما تقدیم کنم. خان می‌پرسد: پس گاو نر ت کجاست؟ مرد می‌گوید: در بیشه است با خودم نیاورده‌ام. خان از شنیدن این حرف عصبانی شده و مرد بیچاره را به باد ناسزا می‌گیرد و می‌گوید: اگر می‌خواهی به خاطر این سهل‌انگاری تو را نقره داغ نکنم، زود برو گاو نر را بیاور تا من هم بابت جریمه شراکت نامه اسبت را بگویم بنویسند.

## ۲- رسیدن به تولید کالایی

پس از حل مسأله مرتع و افول ستاره سلطه و اقتدار خانها و بیگ‌ها، هنگام آن رسیده بود که دامداران از بابت عامل دام نیز وابستگی خویش به خانها را از بین ببرند. در این مرحله، دامداران به دو گروه کلی تقسیم می‌شدند:

یک - گروهی که دارای دام به تعداد کافی و یا مبالغی اندوخته نقدی برای رفع مشکلات احتمالی داشتند، اینان مدتی پس از انجام اصلاحات ارضی و اعلام ملی شدن منابع طبیعی، توانستند بدون روپرو شدن با فشار مالی نه چندان سنگین و آسوده خاطر از هیمنه خانها، سهم شرکاء خود را عیناً به آنها پس داده و یا از آنها خریداری نمایند و بدین ترتیب رمة خود را خالص سازند.

دو - گروه دوم که نسبت به گروه اول، خانواده‌های بیشتری را در بر می‌گرفت، شامل عشایر فقیر و میانه حال بود. اینان با تن سپردن به یک تلاش سخت تدریجی به مبارزه با عامل وابستگی دامی برخاستند. با اینکه این مبارزه در طول دو دهه اخیر همچنان ادامه داشته هنوز نیز



### مراكز تجارتي، نقشه كلي



بخشی از عشایر موفق به رهایی از یوغ شراکت دام نشده اند. اما آنچه که دست کم به بخشی از این گروه امکان داد که بتوانند مبارزه با عامل وابستگی دامی را با موفقیت به سرانجام برسانند فرایند تاریخی شکسته شدن دیوار تولید ساده و بسته فتودالی و جریان یافتن تولید ساده کالایی و گسترده شدن نقش پول در روابط اقتصادی بود. همزمان با فرا رسیدن این فرایند که رونق گرفتن تند و بی سابقه بازارهای هفتگی، مراکز محلی تجارت، سرازیر شدن کالاهای صنعتی اعم از داخلی و خارجی به این بازارها و مراکز، باز شدن شعب بانکها در نقاط مختلف شهری و مراکز روستایی و بدو تأ مدتی فعال شدن بسیار شدید رباخواران از نشانه های آن بود، عشایر تالش که پیشتر نه چندان روانه شهر و بازار می شد و نه چندان سروکاری با پول داشتند، سیل آسا در مسیر بازارهای هفتگی و مراکز تجاری منطقه به حرکت درآمدند و برای به دست آوردن پول به تکاپو افتادند. آنان قبلاً به این سبب نه نیاز چندانی به پول داشتند و نه مجبور به رفت و آمد مستمر به مراکز تجاری بودند که اولاً دامنه مصرف در جامعه عقب مانده و زیر سلطه فتودالیسم عشایری بسیار محدود بود و اهالی از بابت مواد مصرفی که عمدتاً به خوراک اولیه و پوشاک محدود می شد، خودکفا بودند و تهیه بخش دیگری از مایحتاج که خود قادر به تولید آن نبودند، بوسیله فروشندگان و تجار سیار بصورت مبادله کالا به کالا انجام می گرفت. ثانیاً به سبب حاکمیت نظام ارباب و رعیتی در جلگه و به این لحاظ که قوه خرید توده های جلگه نشین نیز ضعیف بود و اینان هم مانند عشایر کوه نشین دامنه مصرفی محدودی داشتند در زمینه مایحتاج اولیه زندگی تقریباً خودکفا بودند، بازارهای هفتگی و مراکز تجاری منطقه از رونق چندانی برخوردار نبود. اما پس از اینکه اصلاحات ارضی انجام گرفت و تحولات بعدی آن آشکار گردید که ضمن آن فعالیتهای تولیدی وسعت و سرعت بیشتری می یافت و روابط پولی با گشایش شعب بانکها در نقاط شهری و مراکز روستایی منطقه و تغییر جهت یافتن تجار سلفخر به رباخواری، رایج گردید و به این ترتیب قوه خرید جامعه دهقانی افزایش ناگهانی یافت، عشایر نیز وسوسه گرایش به سوی اوضاع جدید را یافت لذا هفته ای يك یا چند بار با به دست گرفتن تولیدات خود، از مقداری پشم و پنیر گرفته تا چند صد گرم تخم کدو و چند عدد تخم مرغ، روانه بازارهای هفتگی و دیگر مراکز داد و ستد گردیدند. آنان با به فروش رساندن این تولیدات نسبتاً ناچیز به پول دسترسی پیدا می کردند و با مبلغی از آن پول نیازهای روزمره خود به اجناس ضروری را برطرف نموده و مبلغی را هم پس انداز می کردند تا در طول ماهها و سالها، مجموع آن را در جهت رفع وابستگی دامی خود به کار گیرند.

خانواده هایی هم که نمی توانستند چیزی را ذخیره نمایند و اگر مبلغی را به هر ترتیب از

گلولی خود می بریدند، آنقدر اندک بود که جهت رسیدن به استقلال کفاف نمی نمود و به مرور زمان پایین بودن میزان تولید و درآمد تقریباً ثابتشان در برابر افزایش میزان مصرف، ناگزیر به رباخواران و بانکها رجوع می کردند. یعنی نوع وابستگی خود را تغییر می دادند.

### ۳- ایجاد زمینه اشتغال

فرایند تغییر و تحولاتی که از دههٔ چهل بطور اخص در دیار تالش صورت گرفت در دههٔ پنجاه وارد مرحلهٔ جدیدی گردید. کشاکش عمده اجتماعی که تا پیش از دههٔ چهل بین عشایر و کشاورزان از یکسو و خانها و بیگها و دولتمردان ملاک از سوی دیگر، در نواحی جلگه بر سر مسألهٔ زمین و در نواحی کوهستان بر سر دام و مرتع بود، تا پایان این دهه تا حدود قابل توجهی به سود توده مردم فروکش نمود، اما بدنبال آن در شرایط جدید، در بین جلگه نشینان کشاورز موج فراگیری از بی علاقه‌گی به کار و پیشه سنتی، گرایش به مشاغل دولتی و زندگی شهری و رفاه طلبی آشکار گردید، و در کوهستان نیز مشکل افزایش جمعیت، عقب ماندگی شیوه تولید، محدود بودن زمینه اشتغال، نارسا بودن منابع درآمد سنتی در برابر افزایش نسبی هزینه زندگی از یکسو و چشم داشتن به جذبه تحولاتی که در جلگه رخ می داد، عشایر را با تنگناهایی که یکی از نتایج آن گریز از کوهستان بود، روبرو ساخت. به این ترتیب دامداری نمی توانست ضمن حفظ پیشه سنتی خود از عوامل وابستگی رهایی یابد، بارها کردن آن پیشه خاطر خود را آسوده می کرد.

### نتیجه

سیاست فاجعه بار کشاورزی دولت پهلوی و ضرورتهای اجتناب ناپذیر سلطه سرمایه داری وابسته از یکسو، ساخت اجتماعی و اقتصادی جامعهٔ عشایری و روستایی را بصورتی که شمه‌ای از آن را برشمردیم، فرو می ریخت و از سوی دیگر طرحهایی خدماتی و تبلیغاتی و پروژه های صنعتی و عمرانی که بطور اخص، در تالش اجرا می گردید و گسترش تشکیلاتی اداری که می بایست در خدمت چنان طرحها و پروژه هایی باشد، تعداد قابل توجهی نیروی انسانی طلب می کرد. و از سوی دیگر با سرازیر شدن کالاهای تولید سرمایه داری و روند سریع مصرفی شدن جامعه دهقانی و عقب مانده تالش، در حالی که سیاست کشاورزی رژیم شاه مانع از بالندگی استعدادها و بهره برداری اصولی از امکانات طبیعی و کشاورزی و دامداری می گردید، گروه گروه از عشایر و کشاورزان فقیر و میانه حال را وادار به ترك کار و پیشه سنتی می نمود.

در این میان جلگه نشین ها به سبب برخورداری نسبی از پیشرفت فرهنگی و دسترسی داشتن به امکانات بیشتر، جذب مشاغلی دیگر مانند استخدام در ادارات دولتی و شرکتها

می شدند و بخشی دیگر از اینها به اتفاق همه آنهايي که از کوهستان جهت یافتن کار به جلگه می آمدند، لشکر کارگران ساده و روزمزدرا تشکیل می دادند، گروههای انبوهی که به این ترتیب دست از دامداری و کشاورزی کشیده و تبدیل به کارمند حقوق بگیر و یا کارگر مزدبگیر می شدند، دو دسته بودند:

دسته اول کسانی که صرفاً به خاطر درآمد بیشتر و یافتن موقعیت اجتماعی بهتر و تغییر

در جدول زیر روز و مکان آن بازارها نشان داده شده است:

ایام هفته	بازارهای ناحیه فومنات	ناحیه گسکرات	ناحیه تالش میانی-خط ساحلی
شنبه	لولمان	ماسال	دنیا چال
یکشنبه	گشت	صومعه سرا	آلالان رینه ییلاق
دوشنبه	شفت	ضیابر	کرگانرود
سه شنبه	فومن	—	شفارود
چهارشنبه	زیده	کسما	ارده رودکنار
پنجشنبه	پیشده	طاهرگوراب	چنگریان
جمعه	گوراب زرمخ	شاندرمن	کهور چال

دادن شکل و شیوه زندگی خود به استخدام در می آمدند و در عین حال، کارهای دهقانی خود را نیز چه بوسیله دیگر اعضای خانواده خود و چه بوسیله کارگران مزدبگیر و یا توسل به نوعی اقطاع، ادامه می دادند.

اما دسته دوم که حدود ۸۰٪ گروههای مزبور را شامل می شود یا کسانی بودند که با وجود حفظ پیشه سنتی جهت تأمین هزینه زندگی به درآمدی جنبی نیز احتیاج داشتند و یا کسانی بودند

که اگر دام و زمین چندانی نداشتند که بتوانند با به کار گرفتن اعضاء خانواده و صرف اوقات خود در اداره و بهره گیری از آنها حداقل درآمد برای زندگی را به دست آورند، اینان کاملاً متکی به مبلغ حقوق یا مزد روزانه ای بودند که به دست می آوردند، درست مانند خوش نشین ها، بیشتر این دسته نیز از اهالی کوهستان بودند.

روند این تحولات پس از وقوع انقلاب اسلامی با مسائل تازه ای روبرو گردید، مثلاً با وجود ضرباتی که بر نظام ارضی گذشته و عملکرد سرمایه بزرگ و اشراف صاحب نفوذ روستا فرود آمد، رکود بازار کار، محدود شدن منابع درآمد، افزایش سرسام آور هزینه زندگی و برنامه هایی با سوء نتیجه در امر کشاورزی و دامداری را نیز به همراه داشت. از این رو عشایر میانه حال و حتی مرفه نیز در شرایط جدید جهت ادامه زندگی کمافی سابق خود با مشکلاتی تازه روبرو شد و راهی جلگه و شهرهای بزرگتری مانند تهران و برخی از آنها ضمن داشتن دستی در دامداری منبع درآمد دیگری نیز در جلگه برای خود فراهم کردند.

## تولیدات

تولیداتی که عشایر به بازار عرضه می کنند بدین شرح است: پنیر، پشم، دام گوشتی. فصل زایش گوسفندان از نیمه های زمستان به کُندی آغاز و در ماه اسفند به اوج می رسد. مقدار شیری که از گوسفندان دوشیده می شود، تقریباً تا آخر اسفند در حد مصرف روزانه خانواده دامدار است. بیشتر شیر گوسفندان در طول این مدت به بره ها اختصاص دارد، چون هم تازه زاد هستند و هم اینکه در شرایط آب و هوایی زمستان، تهیه خوراک مناسب غیر از شیر مادر برای بره ها با مشقت همراه است. بنابراین محصول پنیر تازه در دیار تالش تقریباً از اوایل بهار هر سال به بازار می آید و در یک روند فزاینده تا اواسط تابستان ادامه یافته و سپس با طی يك سیر نزولی در اوایل پاییز قطع می گردد. در سالی که باران کافی و به هنگام نبارد و مراتع ییلاقی به زردی بگرایند، سیر کاهش شیر رمه زودتر آغاز می شود.

عشایر تالش روزی یکبار به هنگام ظهر رمه خود را می دوشند. وظیفه شیر دوشی از گوسفندان بر عهده مردها است. مقدار شیری که از هر گوسفند به دست می آید، بطور متوسط روزی يك کیلوست. شیرها را اغلب بلافاصله پس از دوشیدن بدون استفاده از هیچگونه ماشین و بدون تجزیه چربی و خامه آن تبدیل به پنیر می کنند. پس از گرفتن پنیر از آب باقی مانده آن ماده خوراکی بسیار خوشمزه ای به نام لور (lur) به دست می آورند و آنگاه آنچه را که از آن باقی می ماند، (الشاو alešav) حرارت داده و به سگهای گله می دهند.

برای تبدیل شیر به پنیر از مایه مخصوص شیمیایی و یا از خرشه (xereša = مواد خشک شده داخل شیردانی بره تازه زاد) استفاده می کنند. تبدیل شیر به مواد مختلف از وظایف زنهایست، جز آنهایی که نیازی به فروش فوری پنیر خود ندارند و یا آن را پیش فروش نکرده اند. اکثر دامداران هر چند روز پنیرهایشان را به خریداران محلی و تجار طرف معامله خود می فروشند و یا به بازارهای محلی برده و در آنجا عرضه می نمایند.

آن مقدار از پنیر که باید برای زمستان ذخیره شود، با مقداری آب و نمک در داخل پوستهای نمک سود شده گوسفندان چیده می شود. اکنون به علت گرانی پوست و به علت اینکه پوست نمک سود شده (جمه پوس) فقط یکبار قابل مصرف است، اغلب از بشکه های پلاستیکی استفاده می شود.

پشم یکی دیگر از تولیدات دامی است که در اقتصاد و عرصه مصارف شخصی عشایر تالش نقش چشمگیری دارد. اینان در طول سال سه نوبت پشم چینی دارند. پشم برخی از دامها را دوبار و برخی را یکبار می چینند. مقدار پشمی که از هر دام به دست می آید بر حسب نوع دام و فصل پشم چینی متغیر است. این پشمها که از لحاظ نوع و کیفیت با هم تفاوتهایی دارند با سه عنوان بهاره، پاییزه، و بره از هم متمایز می گردند و هر یک نیز ارزش واحد خاصی دارد. جدول زیر نموداری است از نوبتهای پشم چینی، عنوان و مقدار پشمی که از هر دام به دست می آید:

نوع دام	نام محلی	نوبت خرداد		نوبت شهریور		نوبت آبان	
		عنوان	وزن	عنوان	وزن	عنوان	وزن
قوچ چندساله	منده بز	بهاره	۳ کیلو	—	—	—	—
قوچ معمولی	نره	بهاره	۲ کیلو	—	—	—	—
گوسفند نازا	خشکه پس	بهاره	۲ کیلو	—	—	پاییزه	۲ کیلو
گوسفند شیرده	زنده پس	بهاره	۱ کیلو	—	—	پاییزه	۱/۵ کیلو
بره	وره	—	—	وره	۱ کیلو	—	—
بز	بز	بزه مو	کمتر از کیلو	—	—	—	—

- توضیح اینکه در نوبت پشم چینی خردادماه، همیشه تعداد زیادی از قوچها که به دلایلی مختلف پشمشان قابل چیدن تشخیص می دهند، می مانند تا در شهریور ماه، همزمان با بره ها پشمشان چیده می شود.

بیشتر عشایر، محصول پشم خود را به سبب مشکلات حمل و نقل و نگهداری، اغلب بلافاصله پس از چیدن، به تجار محلی می فروشند و از این بابت چنانکه در جدول بعدی مشاهده می شود، متحمل زیان کسری دریافت قابل توجهی می شوند.

هر خانواده، در هر نوبت پشم چینی مقداری از پشمهای مناسب را جهت مصارف شخصی جدا کرده و نگه می دارند. کلیه پشمهای سیاه و مایل به سیاه را جهت تهیه البسه ای مانند شکه (کت)، شلار (شلوار)، جلخته (جلیقه)، باشلق (شولا) و مقداری هم از انواع پشمها را جهت مصارف زیر به کار می برند:

- از پشم بره برای تهیه جوراب و دستکش و لحاف.
  - از پشم بهاره برای تهیه نمد، لحاف.
  - از پشم پاییزه برای تهیه جوراب زمستانی و تشک.
  - ضمناً هر خانواده عشایر، تعدادی هم بز در بین رمه گوسفندان خود نگه می دارد.
- بزها پیوسته پیشاپیش گوسفندان حرکت می کنند و نقش جلودار و هدایت کننده دارند.

نمودار قیمت انواع تولیدات مهم دامی در سال ۱۳۶۸

نوع محصول	نام محلی	قیمت تولیدی هر کیلو	قیمت هر کیلو در بازار مصرف
پنیر تازه	تازه پنیر	۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ ریال	۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ ریال
پنیر کهنه	سوره پنیر	۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ ریال	۱۸۰۰ تا ۲۰۰۰ ریال
کره	روئن	۲۰۰۰ تا ۲۲۰۰	۲۵۰۰ تا ۲۸۰۰ ریال
پشم بهاره	بهاره پشمه	۸۰۰ تا ۹۰۰ ریال	۱۱۰۰ تا ۱۲۰۰ ریال
پشم پاییزه	پاییزه پشمه	۹۰۰ تا ۱۰۰۰ ریال	۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ ریال
پشم بره	وره پشمه	۱۰۰۰ تا ۱۱۰۰ ریال	۱۳۰۰ تا ۱۴۰۰ ریال
موی بز	بزه مو	۵۰۰ تا ۶۰۰ ریال	۷۰۰ تا ۸۰۰ ریال



عده ای در حال پشم چینی

موی بزها را سالی یکبار، در اواسط تابستان می‌چینند و مصرف شخصی چندانی ندارد. مقدار مویی که هر سال از يك بز به دست می‌آید کمتر از يك کیلوست و قیمت نازلی هم دارد. هر دامدار به نسبت تعداد گوسفندانی که دارد، هر سال، بویژه در فصل پاییز چند رأس دام را بعنوان گوشت (گوشتی) به فروش می‌رساند. دامهای فروشی معمولاً شامل قوچهای مازاد، بره‌ها و میشهای سالم یا ناقص و بیمار می‌گردد. خریداران دامها، اغلب چوبداران و قصابان محلی هستند. اینان برای هر رأس دام به نسبت وزن تخمینی آن قیمت تعیین می‌کنند. وزن تخمینی بوسیله چوبداران با تجربه نیز اغلب درست از آب در می‌آید. مبنای قیمت گذاری در سالهای ۸ - ۱۳۶۷، هشتصد تا هزار ریال بابت هر کیلو از وزن دام زنده بود.

### دادوستد

در گذشته سر رشته اصلی امور دادوستد در جامعه کوه نشینان تالش، به دست تجار سلفخر بود. بیشتر سلفخران آذربایجانی بودند - از اهالی روستاها و شهرهای مجاور خاک تالش در خلخال و اردبیل - اغلب اینان بدو کار خود را با دست فروشی و مغازه داری خرده پا، آغاز می‌کردند و به مرور از راه دادوستد پُر سودی که داشتند، رشد نموده و به زمره تجار و سلفخران می‌پیوستند. وارد شدن به زمره سلفخران آغاز ثروت اندوزی کم زحمت و بی‌رحمانه‌ای بود که به هر معامله گر خرده پایی امکان می‌داد تا به سرعت تبدیل به سرمایه داری بزرگ در سطح منطقه شود. تجار سلفخر در بین عشایر و عموم کوه نشینان صاحب آنچنان قدرت و نفوذی بودند که دست کمی از خانها و بیگ‌ها نداشتند و در زمینه استثمار بی‌سروصدای توده زحمتکش عشایر از خانها نیز بی‌رحم‌تر و سیری ناپذیرتر بودند. از دیرباز به تجربه ثابت شده که تالشان در امر تجارت، مردم کم استعدادی بوده‌اند. از این رو سفره ثروتهایشان پیوسته خوان یغمای دیگران بود، چنانکه از میان همه کسانی که حداقل در طول یکصدسال اخیر، از راه دادوستد با تالشان صاحب ثروت و مکنّت زیاد شده‌اند، شاید ده درصد اهل دیار تالش نبوده‌اند.

تجار سلفخر که ارباب خوانده می‌شدند در فصل‌های پاییز و زمستان که موسم حسابرسی و عقد قراردادهای و انجام معاملات بود، در آبادیهای جلگه‌ای و یا کوهستانی تالش و هر يك در محلی نزدیک به اقامتگاه مشتریان خود ساکن می‌شدند و در فصل بهار و تابستان که موسم وصول طلب و گردآوری محصول است، به مراکز تجاری واقع در بیلاقات و یا به زادبوم خود می‌رفتند. نحوه وصول طلب - محصول پیش خرید شده از کوه نشینان - معمولاً به دو صورت



بود. یکی اینکه ارباب شخصاً با داشتن اسب یا قاطری جهت حمل بار، هفته‌ای یک یا دوبار به چادر طرفهای معامله خود مراجعه و محصول همان هفته او را تحویل می‌گرفت. دوم اینکه، بدهکاران پنیر یا کره پیش فروخته خود را در خیک‌هایی شور می‌گذاشتند و در فرصتی مناسب به ارباب تحویل می‌دادند، شیوه معامله اربابها با کوه نشینان به این صورت بود که هر گروه از این مردم در اواخر پاییز و فصل زمستان که دوره تنگدستی شان بوده، به ارباب طرف معامله خود رجوع می‌کردند و مقداری و یا همه محصول سال آینده خود را - پنیر و پشم و کره - به قیمتی نازل به او پیش فروش می‌کردند و در قبال آن اجناسی مانند برنج، آرد، پارچه، قند و شکر و غیره را به بالاترین قیمت روز، دریافت می‌نمودند. اربابها حتی الامکان از دادن پول نقد خودداری می‌کردند.

سلف فروشان با سپردن سند و گاه وثیقه، متعهد می‌شدند که در زمانی معین - اول بهار تا اوایل پاییز - محصول پیش فروخته خود را به ارباب تحویل دهند. اما اغلب اتفاق می‌افتاد که نتوانند بخشی از بدهی خود را مسترد نمایند، در آن صورت به هنگام محاسبه، ارباب مقدار طلب باقی مانده خود را به قیمت روز محاسبه و به نسبت بهای آن، محصول سال بعد اشخاص بدهکار را دوباره به قیمت معمول در بازار سلف پیش خرید می‌کرد.

کوه نشینان هرگاه که پول نقدی در دست می‌داشتند، جهت خرید به بازارهای هفتگی نیز مراجعه می‌کردند. راه به دست آوردن پول نقد نیز فروش دام و مقداری از محصولات دامی به خریداران متفرقه بود. اما روابط مذکور اکنون تغییر یافته و عمده ترین وجه مشخصه این تغییر، حذف وجود اربابها و فعالیت بانکها و شرکتهای تعاونی است، اکنون برعکس روال گذشته که بیشتر دادوستدها بصورت کالا به کالا بود، خرید و فروشها بصورت نقدی انجام می‌شود و اهالی با در دست داشتن پول نقد، که از طریق فروش محصولات و دریافت وامهای بانکی تأمین می‌گردد، در معاملات، آزادی عمل بیشتری یافته‌اند و در تمام طول سال، با خریداران و فروشندگان مختلفی روبرو هستند و به سبب راه یافتن وسایط نقلیه موتوری به برخی از نقاط دور کوهستان، امکان این را دارند که به سرعت و در هر زمانی که بخواهند به بازارهای هفتگی و یا شهرها و دیگر مراکز تجاری نزدیک به محل سکونت خود بروند. شرکتهای تعاونی که در گذشته چندان مورد توجه نبود اکنون، بویژه در شرایط نظام توزیعی جدید، نقش بسیار پراهمیتی یافته است.

ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که اگر بنا باشد این تعاونیها نقش مطلوب خود را بیابند، باید از چارچوب رابطه یک جانبه تجاری با اعضاء خود بیرون بیاید. یعنی همانطور که اجناس را به

قیمت عادلانه در اختیار آنها می‌گذارد، محصولات آنها را نیز بموقع و به قیمت عادلانه از آنها خریداری نمایند.

### بازارها

در گذشته هر يك از ایل‌های تالش، بازار هفتگی ویژه خود را داشت و انتخاب روزهای هفته برای تشکیل بازار به ترتیبی بود که در هر منطقه شکل دوره‌ای بخود می‌گرفت، مثلاً در تالش خط ساحلی، یعنی از کپورچال تا حدود آستارا، هفت روز هفته را به این ترتیب بازار می‌کردند: شنبه: دیناچال، يك شنبه: آلالان، دوشنبه: هشتیر، سه شنبه: پره سر، چهارشنبه: ارده - رودکنار، پنجشنبه: چنگریان و جمعه: کپورچال. اما اکنون حدود سی سال است که در هشتیر و



گوشه‌ای از شنبه بازار ماسال

آلالان و چنگریان و دیناچال بازار نمی‌شود. در کپورچال نیز بجای روز جمعه، دوشنبه‌ها بازار

می‌شود و بازار چهارشنبه نیز از ارده رودکنار به رضوانشهر انتقال یافته است و این بازارها نیز دیگر هویت ایلی و تیره‌ای ندارند.

نگارنده قبلاً موضوع بازارها را در کتاب «تالشی‌ها کیستند» مورد بحث قرار داده و در آنجا چنین عنوان گردیده که بازار هفتگی يك اجتماع قراردادی در روز معین و مکانی مشخص می‌باشد که هدف اصلی در تشکیل آن عرضه تولیدات روستایی و شهری جهت فروش به مصرف کنندگان است و چون پراکندگی آبادیها و مساکن اهالی، سطح پایین مصرف، دشواری رفت و برگشت از روستاها به شهر و وجود نرخ روز تقریباً استاندارد کالاها در بازار، از عمده‌ترین عوامل تشکیل بازارهای هفتگی است. لذا این بازارها برای اینکه میزان قابل توجهی رونق تجاری داشته باشند، در هر منطقه فقط هفته‌ای یکبار تشکیل می‌شود نتیجه‌ای که از این نظر حاصل می‌گردد، این است که در صورت گسترش روستاها و نزدیک شدن فاصله بین آنها با احداث جاده‌ها و پلها، افزایش جمعیت و میزان مصرف و آسان شدن رفت و برگشت از روستاها به شهر به سبب استفاده از وسایط نقلیه موتوری، بازارهای هفتگی علت وجودی خود را از دست می‌دهند و این امر واقعیتی بود که آثار آن در دیار تالش کم‌کم آشکار می‌گردید و بازارهای هفتگی رونق سابق خود را از دست می‌دادند، ولی از زمان آغاز جنگ عراق با ایران و بروز تنگناهای اقتصادی، افزایش سطح بیکاری، تورم و رواج بازار سیاه و دگرگون شدن ارزشهای اخلاقی بازار تجارت بصورت عاملی در آمد که بار دیگر نه تنها مانع از تضعیف و برچیده شدن تدریجی بازارهای هفتگی گردید، بلکه به میزان شگفت‌انگیزی این بازارها را توسعه و رونق داد، به این ترتیب که از یکسو شمار زیادی از بیکاران، پیشه‌بازار مجی (فروشنده بازارنشین) را در پیش گرفتند و از سوی دیگر توده مصرف‌کننده و همچنین عرضه‌کنندگان تولیدات روستایی که به تجار محلی و کسبه شهری اعتماد کمتری داشتند، به منظور فروش تولیدات و خرید مایحتاج به قیمتی نسبتاً عادلانه، به بازارهای هفتگی روی آوردند. اکنون نه تنها مردم روستا جهت فروش بهتر تولیدات و خرید نسبتاً ارزاتر مایحتاجشان می‌کوشیدند که حتماً در بازار هفتگی منطقه خود شرکت کنند، بلکه اهالی شهری که در آن بازار هفتگی تشکیل می‌شود نیز، حتی الامکان بیشتر خریدهای خود را در بازار روز می‌کنند.

به این ترتیب بازارهای هفتگی، اکنون می‌روند که صد درصد مفهوم و ماهیت اقتصادی پیدا کنند، در حالیکه قبلاً مفاهیم ایلی، تفریحی، فرهنگی و اجتماعی نیز بطور برابر با مفهوم اقتصادی آن آمیخته بود.

چنانکه اشاره شد، در گذشته هر ایل یا هر واحد قومی، بازار خاص خود را داشت و آن

بازار در مکانی تشکیل می شد که خان حاکم تعیین می نمود و محل بازار جزو اموال اختصاصی خان محسوب می شد و صاحب بازار با گماردن مأمورینی ویژه از کلیه فروشندگان کالا و حتی دامهای زنده، مبلغی بعنوان عوارض دریافت می نمود.

جهت تشکیل بازار در هر منطقه، روزی انتخاب می شد که هم مغایر با دسته بندی روزها از لحاظ سعد و نحس، از نظر اهالی منطقه نباشد و هم اینکه در زنجیره سیستم دوره ای بازارهای



انتخاب پارچه ای مناسب برای تنهوشی سنتی در بازار هفتگی

هفتگی ناحیه مربوطه، بصورت حلقه ای در جای خاص خود قرار گیرد. زنجیره دوره ای بازارهای هفتگی در نواحی مختلف استان گیلان، اگر چه سالهاست که از هم گسیخته است، ولی در گذشته بطور کامل وجود داشته و بازار مج ها ضمن حرکت از محلی به محل دیگر در يك ناحیه مشخص می توانستند هر هفت روز هفته را در بازار باشند، مثلاً فومنات، گسکرات و تالش

در جداول زیر روز و مکان آن بازارها نشان داده شده است:

### بازارهای ناحیه فومنات

ایام هفته	شنبه	يك شنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
محل تشکیل بازار	لولمان	گشت	شفت	فومن	زیده	پیشده	گوراب زرمخ

### بازارهای ناحیه گسکرات

ایام هفته	شنبه	يك شنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
محل تشکیل بازار	ماسال	صومعه سرا	ضیابر	—	کسما	طاهر گوراب	شاندرمن

### بازارهای ناحیه تالش میانی - خط ساحلی

ایام هفته	شنبه	يك شنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
محل تشکیل بازار	دینا چال	آلالان رینه ییلاق	کرگانرود	شفارود	ارده رودکنار	چنگریان	کپورچال

میانی از جمله نواحی سرزمین تالش می باشند که در هر يك از آنها بازار هفتگی بصورت دوره ای تشکیل می شد.

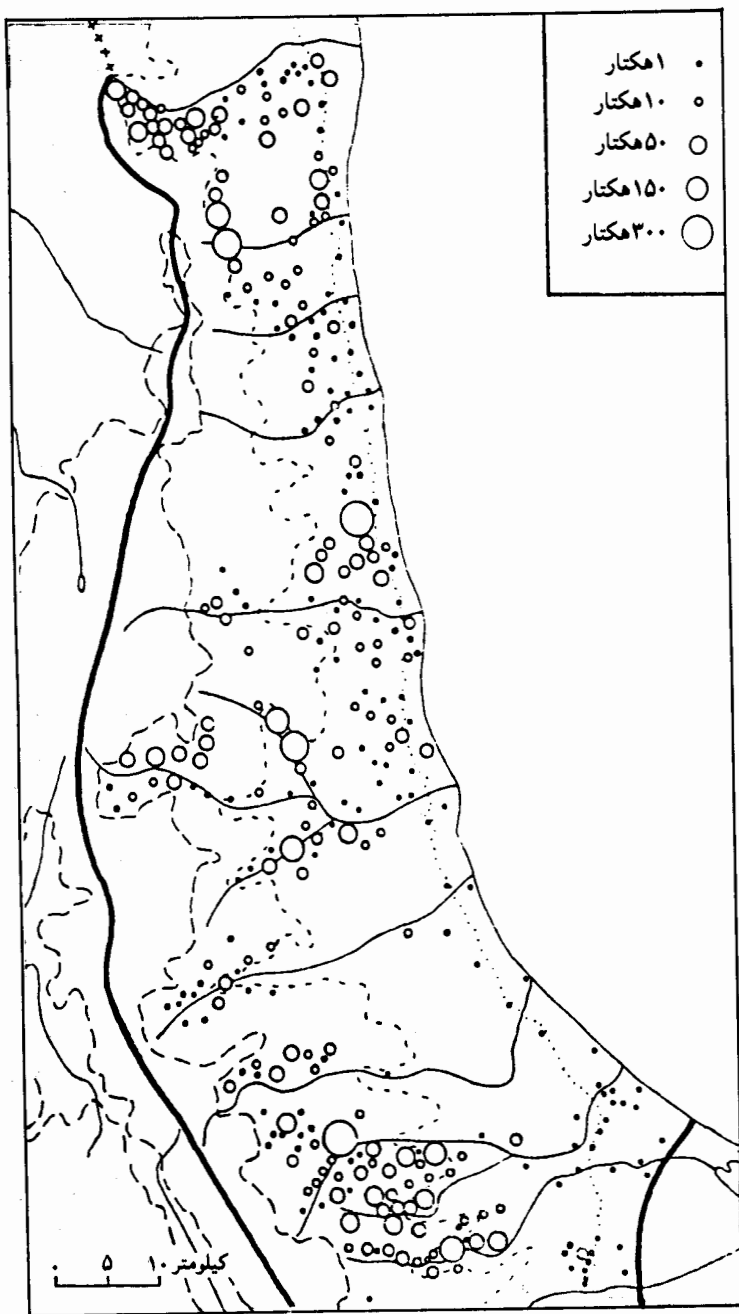
## یکجانشین ها

در حالی که گوسفنداری تنها منبع اقتصادی عشایر است، کوه نشینان اسکان یافته از راه دست داشتن به منابع متعددی که باز نوعاً به زمینه کشاورزی و دامداری مرتبط می کردند زندگی می کنند. این منابع عبارتند از: گاوداری، بز و گوسفنداری، زنبورداری، کشت گندم و جو و ذرت، بوستانکاری و مرغداری. در بین این منابع از گاوداری و بز و گوسفنداری و زنبورداری، می توان بعنوان منابع اقتصادی یاد کرد که بازده کالایی دارند. نکته قابل توجهی که در اینجا به نظر می رسد، این است که در حالی که قابلیت شیوه معاش و تولید عشایر زیر سؤال قرار می گیرد، شیوه معاش و تولید یکجانشینان با توجه به شرایط محیط زیست و مسائل فرهنگی و جامعه شناسانه آنها، اساساً الگوی منطقی و جا افتاده ای را نشان می دهد. چنین به نظر می رسد که این الگو در صورت تحول و توسعه می تواند جایگزین الگوی معاش و تولید بخش عشایری جامعه کوه نشینان تالش نیز بشود. با اینکه از عموم کوه نشینان غیر عشایر با عنوان یکجانشین و یا اسکان یافته یاد گردیده، ولی بخشی از آنها در طول سال یکبار از قشلاق به ییلاق و بالعکس کوچ می کنند. این بخش از اهالی شامل خانواده هایی می شود که دبه ها و مساکن قشلاقی شان در ارتفاعات کمتر از حدود هزار متر واقع شده است. زمان کوچ اینها از قشلاق به ییلاق، اغلب چند هفته دیرتر از زمان کوچ عشایر می باشد و زمان کوچ پاییزه شان از ییلاق به قشلاق زودتر فرا می رسد.

مهم ترین علت این تغییر مکان چند ماهه، نامناسب بودن شرایط آب و هوایی قشلاق برای دامها و انسان در تابستان است. نقاط مورد سکونت این خانواده ها در ییلاقات بندرت خارج از محیط جنگلی می باشد، و اغلب آنها در ییلاق نیز فعالیت کشاورزی دارند و برعکس عشایر ارتباط خود با مساکن قشلاقی را با بجا گذاشتن بخشی از وسایل زندگی و یک یا چندتن از اعضاء خانواده در آنجا، حفظ می کنند.

## گالش

به سبب شباهتی که بین شکل و شیوه معاش و تولید کوه نشینان اسکان یافته تالش و کوه نشینان گیلان شرقی وجود دارد، از این مردم گاه بعنوان گالش نیز یاد می شود ولی اگر نخواهیم بگوئیم که این عنوان کاملاً نادرست است، نیازمند توضیحی است که در ذیل می آید، از انواع دامهایی که در دیار تالش نگهداری می شود، پس از گوسفند، گاوها بزرگترین رقم را دارا هستند. در گذشته شمار گاوهایی که در دیار تالش نگهداری می شد از شمار کنونی بیشتر بود.



کشت دیمی گندم و جو

گاوداران عمده دیار مزبور دو گروه هستند. يك: كوه نشینانی که با داشتن تعداد قابل توجهی گاو، فقط به پیشه گاوداری اشتغال دارند. دو: جلگه نشینانی که در کنار برنج کاری و یا دیگر مشاغل خود، تعداد نسبتاً زیادی هم گاومیش دارند. كوه نشینان اعم از گاوداران بزرگ و كوچك در تمام طول سال شخصاً از گله خویش نگهداری می کنند ولی از بین جلگه نشینان گروهی، نگهداری از گاوها و گاومیشهای خود را بویژه در فصل تابستان به يك گاوبان مزدبگیر و یا به یکی از آشنایان كوه نشین و یا به یکی از اعضاء خانواده خود محول می نمایند. در بین ایشان عنوان گالش به کسانی اطلاق می گردد که بطور دایم و فقط به کار گاوبانی و یا گاوداری اشتغال دارند و به کسانی هم که موقتاً و فقط به این کار سرگرم می شوند، گالش می گویند.

لذا واژه گالش که محققان به مفاهیم گوناگونی از آن در خطه شمال دست یافته اند، در دیار تالش معنایی واحد و مشخص دارد و آن لقب شغلی کسی است که فقط به نگهداری گاو و گاومیش اشتغال دارد و مترادف این واژه در فارسی می تواند «گاوبان» باشد.

## باغداری

با اینکه در دیار تالش هر جا هسته ای بر زمین افکنده شود پس از مدتی تبدیل به درختی پرحاصل می شود، ولی در کوهستانهای این دیار به پیشه باغداری توجهی نمی شود.

ظاهراً در گذشته اوضاع کمی فرق می کرد. اهالی از باغهای بزرگ انگوری سخن می گویند که در نقاط مختلف کوهستانهای تالش وجود داشته و اکنون جاهایی در همان ناحیه وجود دارد که موسوم به «رزه» یا «رزرستان» به معنی محل بوته رز و باغ رز می باشند. یکی از اهالی چاره سو از ییلاقات هشتر محلی را در آن حوالی نشان می داد و می گفت ریشه های بوته های رز هنوز در آنجا پیدا می شود.

عشایر به اقتضای شیوه کار و معاش خود از پرداختن به کار باغداری محرومند، اما اسکان یافته ها با اینکه می توانند و طبیعت محیط زندگیشان نهایت مساعدت را با آنها دارد که در جوار محل سکونت خود باغهای میوه ای نیز داشته باشند، ولی پیوسته از این کار طفره رفته اند و اکنون برخی شان هیچگونه درخت میوه ای ندارند و برخی دیگر در دور و برخانه خود تعدادی درخت گردو، به، ازگیل و بندرت گیلان به ثمر رسانده اند. تعداد این درختان نیز آنقدر کم است که از حاصلشان میزان اندکی جهت فروش عرضه می گردد.

عشایر که امکان پروراندن درخت میوه را ندارند تا هنگامی که در «ایسپیت» و یا «بند» هستند میوه مورد نیاز خود را از فروشندگان سیار آذربایجانی و یا از مغازه های محلی می خرند و



هنگامی هم که مناطق یاد شده را ترك كردند و وارد مراتع پاییزی شدند از میوه درختانی مانند ازگیل، امبرود، آلو و گردو استفاده می کنند. این درختان بصورت خودرو و پراکنده در مراتع جنگلی وجود دارد و در بین اینها بیشترین اهمیت را درخت گردو دارد. این درخت تا چندسال پیش به وفور در جنگل و در محوطه خانه های یکجانشینان وجود داشت، ولی بر اثر بی توجهی اهالی، بوسیله اشخاصی سودجو، بیشترشان در قبال پرداخت بهایی ناچیز قطع و اغلب به خارج از کشور صادر گردید. چنانکه در سالهای ۱۳۴۰ تا ۵۰ چند نفر از بومیان که برای کاشانی، سرمایه دار معروف و صاحب «فروشگاه بزرگ» تهران کار می کردند، فقط در حومه روستای اردو حدود پانصد درخت گردو را قطع کردند و آنچه که در این گذر نصیب صاحب درختان مزبور شد، حداکثر دویست تومان بابت هر درخت بود.

### شراکتهای دامی

روابط تولید در بخش کشاورزی جامعه ایران، مبتنی بر چهار تا پنج عامل مانند زمین، آب، گاو، بذر و کار بوده، اما در بخش دامداری، عوامل اصلی عبارت بود از مرتع، دام و نیروی انسانی. اگر در بخش کشاورزی مهمترین عامل زمین و در برخی نقاط آب بوده، در دیار تالش، نیروی انسانی از اهمیت بیشتری برخوردار بوده. از این رو روابطی که در بخش کشاورزی، بین مالک و زارع وجود داشت، در بخش دامداری بین صاحب دام و چوپان یا دارنده و شریک و ارباب بصورتی بود که چوپان نسبت به زارع موقعیت بهتری داشت و در بخش دامداری کسانی موقعیت مشابه زارعان را داشتند که مژدو (مژدور) نامیده می شدند. مژدوران قشری را تشکیل می دادند که نه مالک مرتعی بودند و نه از خود دامی داشتند. اینان در ازای دریافت خوراک و پوشاک و میزانی مزد جنسی و گاه نقدی سالانه، دام دیگران را در مرتع متعلق به آنها نگه می داشتند و از محصول دام فقط در حد مصرف شخصی روزانه می توانستند برداشت نمایند. تعداد مژدوران به نسبت شمار خانواده های دامدار، اندک بود و اینان هم در صورت داشتن شم درست اقتصادی می توانستند پس از چندسالی مژدوری، رمه کوچکی برای خود فراهم نمایند، اگر چه در آن صورت نیز اغلب از بابت مرتع با مشکلاتی تا حد وابستگی روبرو می شدند، ولی دست کم می توانستند از موقعیت مژدوری درآیند. سلطه خانها بر عشایر در درجه اول از موضع سیاسی و حقوقی اعمال می شد، لذا اگر چه بیشتر مراتع و دامهای منطقه متعلق به خانها بود، ولی دام زیاد یا مرتع وسیع بخودی خود بین

صاحب دام و مرتع و دارنده آن رابطه مطاع و تابع ایجاد نمی نمود. از طرفی خانها نیز در داشتن تعداد دام و مقدار مرتع محدودیتهایی داشتند و برخی حتی به نسبت دامهایشان مرتع نداشتند. همچنین همه کسانی هم که دارنده دام خان بودند، مزدور او محسوب نمی شدند. بسیاری از خانواده های عشایر نیز دامداران كوچك و بزرگی بودند که یا بخشی از دامهای خود را با یکی از خانها و بیگ ها شريك بودند و یا خود يك خرده دامدار مستقل به شمار می آمدند.

لذا می توان گفت که روابط بین عشایر با خانها و بیگ ها از لحاظ سیاسی و حقوقی تبعیت عام بود و از لحاظ اقتصادی با شدت و ضعف و وجود استثناء وابستگی و رابطه وابستگی برای افراد، برعکس قضیه تبعیت قابل اعراض بود. اما آنچه که برای عشایر ایجاد وابستگی می نمود علاوه بر تأثیر قضیه تبعیت، نیاز به مرتع و قبول شراکت دام، چه بصورت داوطلبانه و چه بصورت اجباری بود.

شراکت دام طبق عرف معمول در دیار تالش دارای اشکال و ضوابط گوناگونی بود که در اینجا چند مورد آن شرح داده می شود:

۱- ممیر (نمیر)

تعدادی گوسفند به کسی که خود رمه ای دارد و مرتع کافی، داده می شود تا مدت معینی مثلاً دو سال، آنها را نگه دارد و پس از اتمام مدت تعیین شده، همان تعداد گوسفند را به صاحبش پس دهد. در طول آن مدت تمام حاصلی که از گوسفندان مزبور به دست می آید، پشم و پنی بطور مساوی بین صاحب دام و نگهدارنده اش تقسیم می شود و اگر در صورت زاد و ولد تعدادی به آن گوسفندان افزوده شود، آن تعداد متعلق به نگهدارنده است.

همچنین اگر به هر علتی همه آن گوسفندان یا تعدادی از آنها از بین برود، نگهدارنده باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

## ۲- به هرویدار (بخور و نگهدار)

يك نفر مثلاً ۵۰ سر گوسفند به يك دامدار می دهد و دامدار نیز مطابق آن پنجاه سر گوسفند می گذارد و شراکت نامه یکصد سر گوسفند را با هم مبادله می کنند و در بین آنها رابطه مال شریکی و یا به اصطلاح «شونه و اربابی» برقرار می گردد. شونه مسئولیت نگهداری گوسفندان مزبور را برعهده می گیرد و ارباب نیز موظف می شود که به نسبت یکصد سردام، مرتع در اختیار شونه بگذارد و یا معادل آن، هر ساله به شونه اجاره بهاء پرداخت نماید. همچنین هر سال يك جفت پا ابزار، يك عدد داس هیزم شکنی، مقداری نمك و به نسبت هر دو سردام حدود يك من هفت کیلوئی برنج به شونه می دهد. شونه هم علاوه بر اینکه باید همه محصول سالانه آن

یکصدسر گوسفند - پشم، پنیر، ماست خشک - را بطور مساوی با ارباب تقسیم نماید، سالی يك سر گوسفند بعنوان گوشتی و در شب چهارشنبه سوری يك بره شیرمست بعنوان عیدی و مقداری مواد لبنی برای او می برد.

یکصدسر گوسفند مزبور در صورت زادوولد، هر تعدادی که زیاد بشود بطور مساوی متعلق به شونه و ارباب است و محصول آنها را نیز با هم تقسیم می کنند. هر تعدادی از دامهای مشترك که بر اثر حوادث و بیماری از بین برود، شونه و ارباب مشترکاً زیان آن را تقبل می نمایند.

۳- هف ساله قرارداد (قرارداد هفت ساله)

يك نفر تعدادی گوسفند - مثلاً پنجاه سر - به يك دامدار می دهد تا به مدت هفت سال آنها را نگه دارد. طبق قراردادی که در اینگونه موارد منعقد می گردد، در پایان مدت تعیین شده، اصل دام و همه تعدادی که بر اثر زادوولد به آن افزوده شده، بطور مساوی بین صاحب دام - ارباب و نگهدارنده آن (شونه) - تقسیم می شود. در طول آن هفت سال اگر ارباب، برابر رسم معمول، خرج شونه را بدهد، برنج، آرد، پا ابزار، داس، نمک و به نسبت نیاز آن پنجاه سردام و تعدادی که هر ساله بر آن افزوده می شود، مرتع زمستانی در اختیار شونه بگذارد، نصف محصول سالانه آن دامها را نیز دریافت می کند. اما اگر خرج و مرتع ندهد، شونه سالی يك سر گوسفند بعنوان گوشتی و يك بره شیرمست بعنوان عیدی برای او می برد و اگر يك بخش از تعهدات مزبور را عملی نماید، یعنی خرج و یا مرتع در اختیار شونه بگذارد، حدود يك چهارم کل محصول دامها را می برد.

اما اگر بین ارباب و شونه اختلاف بیفتد و یا ارباب تصمیم بگیرد که پیش از سرآمدن زمان هفت ساله، دامهایش را از شونه پس بگیرد، بابت هر دو سال که شونه از دامها نگهداری نموده، يك هفتم مجموع آنها را دریافت می کند.

#### ۴- ای به ده (يك به دو)

يك نفر مثلاً پنجاه سر گوسفند به يك دامدار می دهد و دامدار هم بیست و پنج سر گوسفند می گذارد و شراکت نامه هفتاد و پنج سر گوسفند را با هم مبادله می کنند و ضمن آن دامدار (شونه) متعهد می شود که بدون دریافت خرج و مرتع و یا با خرج و مرتع از آن گوسفندان به مدت مثلاً ده سال نگهداری نماید. در صورت دریافت خرج و مرتع، هر سال يك سردام گوشتی و يك سر بره شیرمست به اضافه نصف تمام محصول به دست آمده از آن دامها را به ارباب می دهد و در صورت نگرفتن خرج و مرتع هیچگونه محصولی به ارباب داده نمی شود. پس از پایان مدت تعیین شده مجموعه دامهای مشترك - اعم از اصل هفتاد و پنج سر و اضافه شد آن را بطور مساوی با هم

تقسیم می کنند. اما اگر به دلیلی قرار بر این شد که پیش از پایان مدت تعیین شده دامها را تقسیم نمایند، بابت هر دو سال از زمان سپری شده ۱۰٪ از پنجاه سردام ارباب و اضافه شد آن به شونه تعلق می گیرد.

#### ۵- ورزی یر (مزدوری)

تعدادی گوسفند - نسبتاً زیاد - به يك نفر که از خود دام و مرتع ندارد و یا تعداد دامهایش آنقدر کم است که قادر به ادامه زندگی مستقل با آنها نیست، داده می شود و مرتع مورد نیاز آن دامها نیز بوسیله صاحب دام تأمین می گردد. به این ترتیب بین آن دو نفر رابطه ارباب و ورزی یر برقرار می شود. ورزی یر ضمن دریافت کلیه مایحتاج اولیه زندگی خود مانند آرد، برنج، قند و چای، لباس و غیره.... مسئولیت نگهداری آن دامها را بر عهده می گیرد و بابت هر سال کار حدود چهار سر هم گوسفند بالغ و سالم بعنوان مزد، دریافت می نماید.

#### ۶- ارباب و رعیتی

تعدادی گوسفند به يك دامدار داده می شود تا مدت نامحدودی آن را نگه دارد. اگر صاحب دام خرج و مرتع به نسبت تعداد گوسفندانش در اختیار نگهدارنده بگذارد، نصف تمام محصول سالانه آن دامها را دریافت می کند. در غیر این صورت نیمی از پشم بره ها و پشم پاییزه گوسفندان به صاحب دام تعلق می گیرد. همچنین نگهدارنده از اصل دامهایی که به وی سپرده شده و از هر تعدادی که بر اثر زاد و ولد به آنها افزوده می شود، هیچگاه سهمی نمی برد، چنانکه هر تعداد از این دامها به دلایلی موجه از بین برود، خسارتی متوجه او نمی شود.

#### ۷- گاشریکی (شراکت گاو)

شراکت گاو شرایط بسیار ساده ای دارد. به این ترتیب که معمولاً يك گاودار در قبال دریافت مبلغی پول یا جنس يك یا چند سر از گاوهای ماده خود را شريك می کند، به عبارتی نیمی از گاو زنده خود را بصورت مشروط می فروشد و یا اینکه تعدادی گاو از کسی می گیرد و خود نیز به همان نسبت گاو بر آنها می افزاید و مجموع این تعداد را با طرف مقابل شريك می شود. کسی که عهده دار نگهداری گاوهاست، سالی چهار - پنجم معادل ۲/۷۰۰ کیلوگرم کره بابت محصول هر گاو شیرده، بعنوان طراز، به شريك خود می دهد. گاوهای مزبور بر اثر زاد و ولد، هر تعدادی که زیاد بشوند، بطور مساوی متعلق به صاحبانشان می باشد. نگهدارنده گاو خود مسئول تأمین مرتع برای گاوهای مشترك است، همچنین اگر طرف مقابل يك یا چند سر از گاوهای شیرده اشتراکی خود را برای چندماه به منظور استفاده از شیرشان به خانه خود برده، سهمی از شیر یا مشتقات شیری آن را به نگهدارنده اصلی نمی دهد. این روش در بین جلگه نشینان و کوه نشینان بسیار

معمول است و اصطلاحاً «گیل تالشی» نامیده می‌شود.

اینگونه روابط تا جایی که در بین توده مردم و یا بین دامداران و کشاورزان جلگه نشین برقرار باشد، دارای شرایطی کاملاً عادی است و برای نگهدارنده دام، اعم از گوسفند و گاو، تعهدات و تعقیداتی خارج از حدود معمول، چنانکه در بین دو شریک و یا یک کارگر و کارفرما وجود دارد، ایجاد نمی‌نماید، اما در گذشته وقتی چنین رابطه‌ای بین دامداران از یکسو و خانها و بیگ‌ها از سوی دیگر، برقرار می‌گردید، دامدار در زمره رعایا و امربرداران طرف مقابل خود قرار می‌گرفت.

چنانکه پیشتر توضیح داده شد، جامعه تالش در گذشته جدای از سازمان ایلی و شغلی، از لحاظ سیاسی - اجتماعی در سه تشکل منطقه‌ای، ایلی و گروهی جای داشتند. تشکل منطقه‌ای شامل چند ایل می‌شد که تمام اعضاء آن تابع خان حاکم بودند. خان حاکم معمولاً از میان نیرومندترین خاندان خانی، از سوی حکومت ایالتی و یا مستقیماً از سوی حکومت مرکزی تعیین می‌گردید، مانند سردار امجد کرگانرودی در سالهای مشروطیت و پیش از آن و سردار مقتدر تالش‌دولابی در سالهای پس از مشروطه تا آغاز دوره سلطنت پهلوی. خان حاکم نه تنها مالک مطلق العنان تمام قلمرو تحت حکومت خود و قیم و صاحب اختیار توده مردم آنجا به شمار می‌آمد، بر دیگر خانها و بیگ‌های ساکن در آن دیار نیز سمت فرماندهی داشت. اینگونه افراد معمولاً صاحب و مالک بیشترین دامها و وسیع‌ترین مراتع و به تبع آن دارای بیشترین رعایای مستقیم نیز بودند.

تشکل ایلی شامل یک ایل یا اتحادی از دو ایل می‌شد. در رأس این تشکل یک خاندان خانی قرار داشت. شهرستان تالش کنونی که با اختلافی اندک، یک تشکل منطقه‌ای را در بر می‌گرفت، از لحاظ مزبور به پنج بلوک یا پنج تشکل ایلی تقسیم می‌شد.

اعضاء هر تشکل ایلی رعایای مستقیم خان خود بودند و اغلب، دامهای خود را با او شریک بودند و در املاک و مراتع متعلق به وی زندگی می‌کردند. جهت رسیدگی به مسائل حقوقی خود به او مراجعه می‌کردند و در امور سیاسی و نظامی حتی فرمانهایی که خان حاکم و یا حکومت ایالتی و یا مرکزی صادر می‌نمود از طریق رئیس تشکل ایلی یا همان خان محلی به ایلوندان ابلاغ می‌گردید و اعتبار اجرایی می‌یافت.

و بالاخره تشکل گروهی در شکل گروهی از خانواده‌ها و گاه اعضاء یک تیره تظاهر می‌یافت. تشکل گروهی از طریق شراکت دام و گاه اجاره داری مرتع به اشخاص خاصی از قشر بالای جامعه اعم از اعضاء درجه دوم خاندان خانی، بیگ‌ها، مشایخ و غیره وابسته بود و در بین

آنها يك رابطه خرده ارباب و رعیتی برقرار بود. اینگونه اربابها در مواقع لازم از حقوق رعایای خود دفاع می کردند و جهت تأمین امنیت لازم برای آنها می کوشیدند. این روابط تا جایی که مورد حسد حکام منطقه ای و ایلی واقع نمی شد و با منافع افراد زورمندتر تضاد و تصادم پیدا نمی کرد، دارای شرایط نسبتاً بهتری بود، و اگر رعیتی مورد تعدی و اجحاف قرار می گرفت این امکان را داشت که به مقام بالاتر پناه ببرد. اما این روابط با خان حاکم و دیگر شخصیت‌های زورمند، علاوه بر تبعیت و وابستگی برای توده مردم وظایف و تعقیداتی هم ایجاد می نمود که ذیلاً مواردی از آن برشمرده می شود:

- هنگام کوچ خان از بیلاق به قشلاق و بالعکس، رعیت می بایست با اسب خود در خدمت او باشد.
- هنگام لایروبی نهرها و رودها جهت آب رسانی به مزارع خان، می بایست حضور می یافت و بدون مزد و حتی بدون غذای روزانه کار می کرد.
- هیزم مناسب جهت مصرف سوخت خانه خان را تهیه می کرد.
- در مواقعی که خان در جایی اقدام به احداث خانه، پل، سد، راه و غیره می نمود می بایست بیگاری می کشید.
- هرگاه خان دستور می داد، می بایست يك یا چند سر از گوسفندان و یا گاوهای خود را بطور رایگان در اختیار وی بگذارد.
- هرگاه خان عازم مهمانی می شد و یا مسافرتی در سطح قلمرو ایلی می نمود، می بایست سوار بر اسب خود و در صورت لزوم مسلح، در التزام او قرار گیرد.
- هنگام برداشت محصول زراعی املاك خان در جلگه، می بایست اموری مانند: درو، گردآوری و حمل محصول به انبار را انجام دهد.

### سرمایه گذاری خانها

خانها و بیگ‌های تالش جهت تحکیم موقعیت خود و کسب اعتبار سیاسی و اجتماعی بیشتر سرمایه گذاری اقتصادی را عمیقاً مورد توجه قرار می دادند.

این سرمایه گذاری بصورت واگذاری دام، مرتع و مزرعه به اهالی نیازمند تحقق می پذیرفت. هر يك از خانها و بیگ‌ها تلاش می کرد که رعایای خاصه بیشتری داشته باشد و جهت نیل به این هدف دست کم از زمان جنبش مشروطیت به بعد، ناگزیر بود علاوه برداشتن

سرمایه مالی کافی، چهره رعیت دوستانه تری از خود نشان بدهد تا بتواند در عرصه رقابتی که بین خانها و بیگها جهت جذب رعیت وجود داشت، کامیاب تر باشد. اما در عین حال اغلب املاک و احشام خود را از راههای غیرقانونی و نامشروع به دست می آوردند که مواردی از آن به شرح زیر است:

- خان از دامداران وابسته به خود می خواست که هر نفر يك سر گوسفند برایش ببرد و او گوسفندان رایگانی را که به این طریق جمع می کرد، به یکی از عشایر می سپرد و او را جزء رعایای خود می نمود و همچنین به گاوداران و گالشهای وابسته به خود امر می کرد که هر نفر يك سرگاو اعم از گاوهای ایشی (شخصی) و یا شريك (اشتراکی) خود را برایش ببرد و خان گاوهایی را که به این ترتیب، به جبر و عنف از رعایا می گرفت به شخص ثالثی می سپرد و به این ترتیب بر شمار رعایای گاودار خود يك نفر - يك خانواده - اضافه می کرد.

- بین دو خانواده و یا دو طایفه نزاع شدیدی در می گرفت و سرانجام گره حل و رفع آن به دست خان می رسید و خان در ازاء گشودن آن گره از طرفین درگیر چند رأس دام می گرفت و دامهایی که از این طریق فراچنگ می آمد، وسیله انقیاد افرادی دیگر می گردید.

- جوانی، دختری را به قصد ازدواج فرار می داد. در نتیجه بین خانواده های پسر و دختر مزبور جنگ و جدل در می گرفت، چنانکه اغلب بدون دخالت يك خان یا بیگ به صلح و سازش نمی انجامید. اینگونه پیشامدها نیز وسیله فراچنگ آوردن سرمایه لازم جهت انقیاد رعیتی جدید می گردید.

برخی از خانها جهت جلب رعیت پا از حدود ایل خود فراتر می گذاشتند و یا عده ای از اعضاء ایلهای دیگر و گاه حتی مردم غیربومی را به قلمروی ایلی خود می بردند و دام و مرتع در اختیار آنها می گذاشتند. همچنین در داخل قلمرو ایلی دست به نقل و انتقالاتی می زدند و بر حسب ضرورت و مصلحت، گروههایی از رعایای خود را وادار می کردند که از محلی به محل دیگر نقل مکان نمایند و یا تغییر شغل دهند. مثلاً اگر در نقاط جلگه ای شالیزاری می داشتند که نیروی لازم جهت کار در آن از میان رعایای جلگه نشین تأمین نمی گردید، گروهی از رعایای دامدار خود را از کوهستان به جلگه انتقال داده و آنها را وادار به اشتغال در زمینه کشاورزی می کردند و هرگاه چندین خانواده از يك تیره یا طایفه در نقطه خاصی در جلگه اسکان داده می شد، محل سکونت آنها اغلب به نام همان تیره یا طایفه موسوم می گردید.

مثلاً در سالهای پیش از ۱۳۱۰ خورشیدی، بخشی از مزارع سلیمان پاشاخان، پسر سردار مقتدر پونلی، در جنوب رضوانشهر، بوسیله دوتن از رعایای او بنام های ا. سلمانی و

غ. قناعتی اداره می‌شد. اما بعداً قناعتی درگذشت و چند فرزند از خود برجای گذاشت که قادر به عهده‌دار شدن وظایف پدر خود نبودند. سلمانی هم پیر و از کار افتاده بود و تنها فرزندش نیز کودکی مدرسه‌رو بود. به این ترتیب مزارعی که قبلاً بوسیله این اشخاص زراعت می‌شد در آستانه بایر ماندن قرار گرفت و سلیمان پاشا به منظور جلوگیری از این امر، گروهی از رعایای کوه نشین خود از اهالی رینه - تیره رینج - را جهت کار در آن مزارع به جلگه کوچاند و محلی را جهت اسکان آنها تخصیص داد و آن محل موسوم به «رینج محله» گردید.

### ظهور در خانه‌های جدید

خانه‌های دیار تالش نیز طبق معمول، جهت رسیدگی به امور رعایا و گردآوری سهم‌های خود از دسترنج آنان، دستیاران و کارگزارانی داشتند، از جمله ناظر و مباشر. در دیار تالش مباشران را بگ خطاب می‌کردند. و این بگ‌ها تا جایی که مایه حسد و رنجش خان نمی‌شدند برای خود نیمچه خانی بودند و رعایایی داشتند و مرجعی جهت رسیدگی به مسائل و مشکلات مردم محسوب می‌شدند و برخی از همین بیگ‌ها (بگ) بر اثر لیاقت و فراهم نمودن ثروت و موقعیت اجتماعی چشمگیری، تا حد خانی پیشرفت می‌کردند. خاندان یگانی‌های رودبار سرا در تالش دولا، نمونه‌ای از اینگونه خانه‌ها هستند.

چنانکه از شجره‌نامه خاندان مزبور برمی‌آید، یگن پسر آقا علی سرشناس‌ترین نیای آنان است، این شخص که از مباشران پدر سردار مقتدر بود، فردی سخنور و سیاست‌پیشه بود و با استفاده از همین سرمایه، در طول زندگی خویش از لحاظ اجتماعی و سیاسی چنان موقعیتی کسب نمود که پسرش حفیظ‌الله، پس از او در حد یک خان برای خود در خانه و قلمرو فرمانروایی بوجود آورد. اما در عین حال از فرمانبرداران نصرت‌الله خان پونلی - سردار مقتدر - محسوب می‌گردید. در جریان کشاکشهایی که بر سر تعیین حکمران تالش در سالهای پس از مرگ سردار امجد کرگانه‌رودی پیش آمده بود، حفیظ‌الله بیگ به تهران رفته و از دولت مرکزی حکم فرمانروایی را به نام نصرت‌الله خان می‌گیرد، اما در دیار تالش چنین شایع می‌شود که حفیظ‌الله بیگ برای خود حکم فرمانروایی گرفته است. لذا هنگام بازگشت، به دستور طمی خان - پسر عموی نصرت‌الله خان سردار مقتدر - به ضرب گلوله تفنگ شخصی به نام اسعد بیگ در محل بیلاق و سکه از پا در می‌آید. کشته شدن حفیظ‌الله موجب تأثر اهالی می‌گردد و تأثیر قابل توجهی به سود خاندان وی بر افکار عمومی و محافل حاکمه برجای می‌نهد. چنانکه اشعار



نوروزنامه‌های مرثیه گونه‌ای در سوگ او سروده شد و نوروز نامه خانها مدتی آن را در شبهای ماه نوروز می‌خواندند. بدین ترتیب موقعیت خاندان یکن آقا علی بیش از پیش بهتر شد و راه ترقی فرزندان او بازتر گردید، چنانکه هیبت الله، فرزند حفیظ الله پس از مرگ وی تقریباً جایگاه خانی ایل خوشابر را اشغال نمود و سردار مقتدر نیز بنابه ملاحظات و وجود يك خاندان خانی جدید در جوار درخانه خود را تحمل می‌نمود. پس از درگذشت سردار مقتدر، بر اثر سیاستیک در سال ۱۳۰۲ خورشیدی و بروز جنگ و اختلاف در بین بازماندگان او که موجب پدید آمدن دو در خانه حکومتی در تالش‌دولا گردید. یکی در پونل به ریاست مشترك امان‌الله خان و عزت‌الملوک و دومی در تارنه سرا به ریاست عزیزالله خان. اقتدار هیبت الله که دیگر لقب خانی یافته بود افزایش بیشتری یافت و در خانه او که در رودبار سرا و امیره کو واقع بود، بصورت مرکز قدرت خانی و حکومت محلی درآمد.

### کوه‌نشینان و برنج کاری

در گذشته کوه‌نشینان کمتر به جلگه می‌رفتند، زیرا علل و ضرورت‌هایی که امروزه آن مردم را وادار می‌دارد که در ارتباط و آمیزش گسترده‌ای با جلگه‌نشینان باشند، وجود نداشت، کار مزدوری بویژه در گیلان<sup>۱</sup> برای کوه‌نشینان ننگ و عار بود. آنها شرافت و شخصیت شغلی را در اشتغال به پیشه‌های سنتی و معمول در جامعه خود می‌دیدند. کمتر اتفاق می‌افتاد که زنان خود را برای کره‌چی‌گری<sup>۲</sup> به جلگه بفرستند. ویژگی مزاجی کوه‌نشینان به سبب پرورش در آب و هوای سالم و متفاوت کوهستان به گونه‌ای بود که تحمل آب و هوای جلگه را نداشتند. آنان گیلان (نقاط جلگه‌ای) را جای بیماری و مرگ خود به شمار می‌آوردند. لذا جهت رفع برخی نیازهای اقتصادی خود در همان نواحی کوهستانی بازارهای هفتگی پیاپی می‌داشتند و طرف دادوستدشان نیز برعکس زمان کنونی که اغلب ساکنان آبادیهای جلگه‌ای می‌باشند، بیشتر اهالی آذربایجان بود. ولی بر اثر تحولاتی که با گذشت زمان بویژه از مقطع ۱۳۴۲ به این سو در دیار تالش رخ داده، اکنون روابط و آمیزش اهالی کوهستان با جامعه جلگه‌نشین - گی لونج‌ها -

۱- تالشان به نواحی کوهستانی استانی که در آن زندگی می‌کنند «کوه» و به نواحی جلگه‌ای «گیلان» می‌گویند.

۲- Kerēcy به زنی گفته می‌شود که در قبال مردی کلی و اغلب جنسی، کار نشاء، وجین و دوباره را برای صاحب مزرعه انجام می‌دهد.

بسیار گسترده و پیچیده شده است.

گروههایی از کوه نشینان که بتدریج در طول سالها و سده های گذشته به نقاط جلگه ای کوچیده اند، اکنون دیگر وابستگی چندانی به کوهستان ندارند، اما کسانی که بتازگی ضمن حفظ پیشه و زندگی کوه نشینی، قطعه زمینهایی در جلگه خریده و در آن به زراعت برنج می پردازند، هنوز دگردیسی گیله مرد شدن را طی نکرده اند و اشتغال به زراعت برنج برایشان کاری جنبی و مقطعی است. علاوه بر اینها بخش وسیعی از اهالی کوهستان، اعم از آنانی که هنوز از جمله ساکنین کوهستان به شمار می آیند و آنانی که دگردیسی گیله مرد شدن - قبول کار و معیشت کشاورزان گیلک - را طی نموده و عمده درآمدشان از راه زراعت برنج تأمین می گردد، مشمول نوعی از نظام بهره بری هستند که در عرصه زراعت و تولید برنج حاکم است.



وجین برنجزار بوسیله زنان

در نظام بهره بری کنونی از مزارع برنج، بزرگ مالکی تقریباً وجود ندارد. مزارع برنج به قطعه های بزرگ و کوچکی تقسیم شده است که در تملك خانواده های کشاورز قرار دارد و شکل کار در آنها با همه تنوعی که دارد برای کار مزدوری و یا ارباب و رعیتی به معنی کلاسیک آن جای

بسیار اندکی می‌گذارد. صاحبان مزارع برنج بطور کلی در چهار مورد اصلی زیر نیازمند همکاری دیگران هستند: اجاره، تواکاری، زن و مردی و مزددهی. چگونگی چهارمورد یاد شده که در واقع اشکال اصلی بهره‌بری از مزارع برنج در دیار تالش را شامل می‌شود، به شرح زیر است:

### ۱- اجاره‌داری

قرارداد اجاره برای یکسال و اجاره بها، به نسبت هر هزار بین شصت تا هشتاد من - هر من حدود هفت کیلو - برنج می‌باشد که اجاره‌دار پس از برداشت محصول به مالک می‌پردازد. مقدار مال الاجاره با در نظر گرفتن مسائلی مانند میزان مرغوبیت شالیزار، دوری و نزدیکی شالیزار از آبادی و راه اصلی، تسهیلات آبیاری و غیره تعیین می‌گردد و نوع برنجی که بابت اجاره بها به مالک داده می‌شود، از همان نوعی است که در شالیزار مورد اجاره کاشته می‌شود.

### ۲- تواکاری (مزارعه)

در تواکاری زمین و بذر و وسیله شخم از مالک و انجام کلیه امور کاشت و داشت و برداشت برعهده تواکار است. مگر اینکه به هنگام بستن قرارداد، مالک شفاهاً یا کتباً متعهد به انجام همکاریهایی بشود. در اینگونه قرارداد، کل محصولی که از مزرعه مورد قرارداد به دست می‌آید، پس از درو و گردآوری، همانجا در مزرعه به نسبت مساوی بین مالک و تواکار تقسیم می‌شود. از جمله امتیازهایی که تواکار می‌تواند از آن بهره‌مند گردد، دریافت مبلغی پول یا مقداری برنج بعنوان وام از مالک است. این وام پس از برداشت و فروش محصول باز پرداخت می‌شود.

### ۳- زن و مردی (زن و مردی)

در این شکل از بهره‌بری که به نسبت کمتری رواج دارد مالک کلیه امور مربوط به مراحل کاشت و داشت و برداشت در مزرعه خود را شخصاً انجام داده و امور زنانه آن - نشاء، وجین و دوباره - را به شخصی - زن - دیگر وا می‌گذارد و در نتیجه محصول حاصله از آن مزرعه را به نسبت دو به یک با زن مزبور تقسیم می‌کند، مثلاً اگر از آن مزرعه سه تن شالی به دست آید دوتن آن به صاحب زمین و یک تن آن به زنی که امور نشاء و وجین و دوباره را بدون دریافت مزد و خرج و ایاب و ذهاب انجام داده، تعلق می‌گیرد.

### ۴- مزد دهی

در این مورد مالک شخصاً عهده‌دار انجام امور کشت و برداشت در مزرعه خویش است، ولی جهت پیشبرد کار به کارگر مرد (ورزی‌یر) و کارگر زن (کره‌چی) و یا به یکی از اینها، نیاز

پیدا می‌کند ورزی یر معمولاً برای انجام کارهایی مانند شخم‌زنی، مرزسازی، تسطیح و بذرسانی، استخدام می‌شود. استخدام ورزی یر بصورت قراردادی است و حق الزحمه او حدود پنجهزار تومان، ۶۷-۶۸ در برابر هر «یک هزار» شالیزار می‌باشد و معمولاً چند تکه لباس و مقداری هم برنج بعنوان سرانه، طبق قرار قبلی، به ورزی یر داده می‌شود. «کره چی» هم جهت انجام کارهای نشاء، وجین و وجین دوم (دواره = دوباره) استخدام می‌شود. استخدام کره چی



پیشکاوای زدن با گاونر

نیز بصورت قراردادی است و مزد او در برابر هر «یک هزار» شالیزار - معادل حدود ۸۰۰۰ مترمربع - حدود ۲۵ من ۷ کیلویی برنج می‌باشد. نحوه پرداخت مزد ورزی یر و کره چی در دو قسط آغاز و پایان کار است ولی اگر مزد کره چی جنسی باشد پرداخت قسط دوم آن تا زمان برداشت محصول معوق می‌ماند.

توضیح اینکه هزینه خواب و خوراک و دارو درمان ورزی یر و کره چی در تمام مدت کار برعهده صاحب کار است.

### ۵- روزه کار (کارگر روزانه)

صاحبان اراضی مزروعی علاوه بر استفاده از اشکال بهره برداری مشروح بالا در مواقع لازم از وجود کارگر روزمزد نیز سود می جویند. از کارگر روزمزد زن به هنگام نشاء و وجین و دوباره و از کارگر مرد به هنگام دروگری و برداشت محصول. مزد کارگر زن یا مرد بابت هر روز کار حدود پانصد تومان است. مزد زنها گاه به ششصد تومان و حتی به هفتصد تومان هم می رسد.

### برنج کاری

در جلگه های تالش بطور کلی سه نوع فعالیت دهقانی به چشم می خورد: ۱- برنج کاری، ۲- جالیزکاری و ۳- باغداری.

برنج کاری پیشه اصلی حدود نود درصد دهقانان جلگه نشین است و ده درصد دیگر نیز به دو دسته تقسیم می شوند. دسته نخست که شامل عده بیشتری می شود و این عده در سراسر جلگه تالش پراکنده است، از راه فعالیت در هر سه زمینه یاد شده بالا زندگی می کنند. پیشه دسته دوم که عمدتاً در فاصله بین هشتر و آستارا سکونت دارند، جالیز کاری و باغداری است. ناگفته نماند که بخشی از کسانی که پیشه اصلی شان برنج کاری است به کارهای باغداری و جالیز کاری هم تا حدودی اشتغال می ورزند. در بین همینها خانواده هایی نیز وجود دارد که دارای باغهای میوه نسبتاً بزرگی هستند و درآمدی که هر يك از این خانواده ها با فروش میوه به دست می آورند با مجموع درآمد يك خانواده متوسط از دسته دوم برابر است.

در گذشته جالیز کاری و باغداری در دیار تالش چندان مورد توجه نبود، البته غیر از مورد باغات انگور که پیشتر چگونگی وضعیت آن را ذکر نمودم. ظاهراً به سبب نبودن بازار مصرف قابل توجه، تولیدات باغی و جالیزی ارزش کالایی نداشتند و از این رو زمینه ای جهت کسب درآمد به شمار نمی آمد، ولی به سبب وجود اراضی بایر به وسعت کافی و نبودن محدودیتهایی که امروزه در امر استفاده از جنگل و مرتع بوجود آمده است در کنار پیشه کشاورزی، گاو و گاو میش داری، رواج چشمگیری داشت و خانواده هایی نیز بودند که منبع اصلی درآمدشان نگهداری گاو و گاو میش بود. همچنین جلگه های تالش پر بود از گله های اسب. از این حیوان علاوه بر استفاده هایی که در امور کشاورزی و حمل و نقل می شد، در زمینه تجاری نیز درآمد قابل توجهی نصیب پرورش دهندگانش می گردید. اکنون در حالی که گاو و گاو میش و اسب داری رونق خود را از دست می دهد، به سبب تحولاتی که طی چند دهه اخیر در زمینه های اجتماعی و اقتصادی منطقه صورت گرفته و در رابطه با شخم اراضی و سیستم آبیاری و مبارزه با آفات از

ابزار ماشین و روشهای جدید استفاده می شود و همچنین بر اثر افزایش جمعیت و پیدایش بازار مصرف، جالیزکاری و باغداری، بعنوان زمینه هایی مناسب جهت تولید و کسب درآمد، مورد توجه قرار گرفته است. استعدادهای طبیعی منطقه نیز این امکان را بوجود آورده که دیار تالش در زمینه تولید برخی محصولات جالیزی مانند گوجه فرنگی، بادمجان و هندوانه و میوه هایی مانند گیلان و ازگیل و آلو سبز و گردو از نظر کمی و هم از نظر کیفی، جایگاه قابل توجهی احراز نماید.

همانطور که اشاره شد پیشه اصلی حدود ۹۰٪ روستاییان جلگه های دیار تالش، برنج کاری است و در بین بیش از ده نوع برنج که کشت آن در دیار مزبور معمول است، هر سال حدود ۸۰٪ از مزارع به کشت سه نوع برنج - صدری، بینام، حسنی - اختصاص می یابد و در مورد مصرف داخلی باید گفت که خود اهالی دیار تالش و روستاییان آذربایجانی که بطور سنتی از اهرم مصرف کنندگان برنج تالش به شمار می آیند، مصرف برنج حسنی را ترجیح می دهند. لذا کشاورزان تالش انواع دیگر برنج بویژه صدری و بینام را فقط جهت مصرف جامعه شهرهای بزرگ گیلان و ساکنین دیگر استانهای کشور تولید می کنند.

دوره کاشت و داشت و برداشت برنج در دیار تالش هر سال از آغاز بهار تا اوایل شهریور به مدت پنج ماه طول می کشد ولی تا دوده پیش این مدت به هشت ماه می رسید، زیرا به سبب نبودن ابزار موتوری، جهت شخم زنی، دوره کار تولید برنج بجای اوایل بهار از اوایل زمستان آغاز می شد و کار خرمن کردن و پوست کنی شلتوک نیز کار شاق دیگری بود که بلافاصله پس از آغاز مرحله برداشت - نیمه های شهریور - تا آخر سال و گاه چند ماه بیشتر ادامه پیدا می کرد. کار خرمن کردن با استفاده از وسیله ای چوبی به نام گوچین، انجام می گرفت و این کار از جمله وظایف زنها بود. پوست کنی شلتوک نیز در کارگاههایی بسیار ابتدایی به نامهای آبدنگ و پادنگ، بابازدهی بسیار پایین انجام می گرفت. دستگاه آبدنگ با نیروی فشار آب کار می کرد و پادنگ با نیروی فشار پای انسان. مالکیت اغلب این وسایل از آن خانها بود.

بطور کلی شیوه و ابزار کار زراعت برنج در جلگه های دیار تالش، همچون دیگر نواحی کرانه های خزر در دو دوره جداگانه قابل بررسی است. يك: دوره قدیم. دو: دوره جدید. دوره قدیم که از دهه ۱۳۳۰ رو به افول بوده در اواسط دهه چهل جای خود را به دوره جدید می دهد. مشخصات اصلی دوره جدید عبارت است از:

- پیدایش تحول در نظام اجتماعی جامعه کشاورزان که در دوره قدیم بر پایه ارباب و رعیتی بود.
- استفاده از ابزار موتوری مانند تیلر، خرمنکوب و شالی کوب بجای گاو و گوچین و آبدنگ.

- احداث جاده‌ها و متداول شدن وسایل حمل و نقل موتوری و برقراری ارتباطات سریع و گشوده شدن بازارهای مصرف تولیدات زراعی.

می‌بایست انجام گیرد، شکل (شخم) اول بود. ابزار لازم برای این کار گاوتر یا اسب و کاول (خیش) بود. کار شخم‌زنی شالیزار بوسیله یک وشن (گاوتر) بالغ یا یک اسب انجام می‌گرفت. کار شخم اول چون به کندی و بر اثر تغییرات آب و هوایی، با وقفه پیش می‌رفت اغلب تا اوایل بهار طول می‌کشید.

با پایان گرفتن شخم اول ریتم کار سرعت بیشتری پیدا می‌کند. در این مرحله، کارهایی



تسطیح شالیزار برای نشاء

مانند دواره (شخم دوم)، لایروبی و بازسازی نهرها و جویها و استخرها، مرزبندی کرت‌های شالیزار و تسطیح و آماده‌سازی خزانه بذر، از سر گرفته می‌شود.

کار لایروبی عملی است جمعی که بوسیله گروههایی از کشاورزان ذی‌نفع انجام می‌گیرد. در گذشته خانها و اشراف، رعایای کوه‌نشین خود را به این منظور به بیگاری فرا می‌خواندند. کارهای شخم اول و دوم، مرزبندی و لایروبی در اواخر اردیبهشت ماه به پایان

می‌رسید، در این زمان مرحله ای از کار آغاز می‌گردد که آن را تاوکار (کار شتابناک) می‌گویند، در این مرحله هر خانواده کشاورز تمام نیروی ممکن خود را به کار می‌گیرد تا ضمن تسطیح و آماده‌سازی سریع کوت‌های شالیزار جهت نشاء بذر سبز شده، می‌کوشد با افزودن به سرعت و ساعت کار روزانه از پوسیده شدن بذر در خزانه جلوگیری و آن را جهت نشاء به مزرعه حمل نمایند. بذر سبز شده را با مهارت خاصی از خزانه‌کننده و با نظم و ترتیب ویژه‌ای که موجب شکستگی و درهم‌پاشیدگی جوانه‌ها نشود، در داخل سبد می‌چینند و سبد را از خزانه با کول به میان شالیزار حمل می‌نمایند.

کار نشاء جوانه‌ها برعهده زن‌هاست. هر زن با توان کاری و مهارت متوسط، می‌تواند هر روز حدود ۱۵۰۰ مترمربع شالیزار را نشاء کند. کار نشاء در بیشتر جاها در نیمه اول خرداد به پایان می‌رسد. با پایان یافتن کار نشاء مردان از مرحله کار دشوار و شتابناک به درآمده و می‌پردازند به امور آبیاری و نگهداری مزرعه. ولی زن‌ها پس از يك هفته استراحت جهت وجین (کنندن) علف‌های هرز به مزرعه برمی‌گردند. در گذشته يك هفته پس از وجین جهت دواره (کنندن مجدد) علف‌های هرز، به مزرعه می‌رفتند ولی اکنون به سبب استعمال سموم علف‌کش، وجین و دوباره در يك مرحله انجام می‌گیرد.

جوانه برنج یا همان بذر سبز شده پس از اینکه در شالیزار کاشته شد، ۶۰ تا ۷۰ روز طول می‌کشد تا کاملاً رسیده و قابل درو و برداشت شود. کار درو و گردآوری عمدتاً برعهده مردان است ولی نقش زن‌ها نیز در این رابطه چشمگیر می‌باشد.

درو و پشته‌بندی و حمل خوشه‌های شالی در تالش روش ویژه‌ای دارد. در این دیار ساقه‌های شالی را از ارتفاع حدود بیست سانتی متری درومی‌کنند و هر مقدار از آن را که در يك مشت معمولی جا می‌گیرد و اصطلاحاً چنگه نامیده می‌شود، با الیاف گیاهی اغلب يك ساقه شالی می‌بندند و آن چنگه را بر روی قسمت باقی مانده ساقه شالی می‌خوابانند تا چند روزی در معرض هوای آزاد و نور خورشید قرار گیرد. سپس چنگه‌ها را گردآوری نموده و هر ۱۵ تا ۲۰ چنگه را بصورت يك پشته در می‌آورند. پشته‌های آماده را اغلب بصورت کوهه‌هایی هرمی شکل در قسمتهای نسبتاً بلندتر شالیزار می‌چینند و در فرصت مناسب به انبارهای مخصوص - کوتی و کرج - حمل می‌نمایند. این کار در گذشته با استفاده از اسب انجام می‌گرفت. کار خرمن کردن و پوست کن شالی بلافاصله پس از پایان مرحله گردآوری آغاز و تقریباً در تمام طول سال ادامه می‌یابد. در دوره قدیم خرمن کردن شالی بوسیله زن‌ها و با استفاده از اهرمی به نام گوجین انجام می‌گرفت. به این ترتیب که پشته‌های شالی، یا به اصطلاح درز را در سطح کوتی می‌ریختند و با



گوچین بر روی خوشه‌ها می‌کوبیدند تا دانه‌های شالی (ژه) از کِلَش (ساقه) جدا شود. کوبیدن گوچین مهارت خاصی می‌طلبد، می‌بایست در يك خط کمانی از جلو به پشت به حرکت درآورده می‌شد و با يك چرخش از بالای سر و شانه به زمین و بر روی خوشه‌های شالی فرو می‌آمد. پس از گوچین‌زنی، باقی مانده دانه‌ها در ساقه شالی را بوسیله نی بُرش خورده جدا می‌کردند. این وسیله کِلَش تار نامیده می‌شد. يك زن بطور متوسط روزی پنجاه پشته شالی - يك پنجاه درز - را می‌توانست با گوچین بکوبد و مقدار شالی که از يك پنجاه درز به دست می‌آمد، حدود بیست من هفت کیلویی بود. شالی یا به اصطلاح محلی ژه (جو - ی) به دست آمده بوسیله طبق (مجمعه چوبی) از خاشاک تصفیه می‌شد و آنگاه ژه آماده را جهت پوست کنی به آبدنگ یا پادنگ می‌بردند. در این کارگاهها، که گفتیم با نیروی آب یا پای انسان کار می‌کرد، برای تبدیل حدود دویست کیلوژه به برنج، يك روز تمام وقت و کار بی وقفه لازم بود. وظیفه جداسازی برنج از پوسته شالی - فل - بر عهده زنها بود. اینان با استفاده از طبق و تحمل دشواری بسیار در شرایطی سخت و نامطلوب، این کار را انجام می‌دادند. برنجی هم که به این ترتیب به دست می‌آمد به سبب شکستگی زیاد دانه‌ها، باز ماندن سبوس و داشتن خاشاک و دانه‌های پوست ناکنده شالی، نسبت به برنج کنونی بسیار نامرغوب بود.

### روابط تولید

در گذشته اراضی که زیر کشت برنج می‌رفت کلاً دو نوع بود. يك: اربابی، دو: خرده مالکی. رعایا اغلب به نسبت توانایی و نیروی انسانی خانواده خویش، زمین اربابی در اختیار می‌گرفتند و با توجه به اینکه سهم اربابی از محصول، مشخص و تقریباً تضمین شده بود، رعیت کاملاً متکی به نیروی انسانی خانواده خود بود و جهت پیشبرد کار و یا کسب سود بیشتر نمی‌توانست نیروی دیگری را در اختیار گیرد، مگر در مواقعی فوق العاده ضروری. ولی خرده مالکانی که امور زراعت برنج در ملك خود را شخصاً انجام می‌دادند در چند مورد با دیگران رابطه تولیدی برقرار می‌کردند که پنج مورد آن به شرح زیر است:

#### ۱- ورزی یر (varziyar)

ورزی یر به کسی گفته می‌شود که در برابر دریافت مزدی قطعی، انجام امور مشخصی را در مرحله کاشت برنج بر عهده می‌گیرد. مزد ورزی یر بر مبنای مساحت مزرعه تعیین می‌شد مثلاً ورزی یری که متعهد می‌شد کارهای مردانه سه هزار - حدود دو هکتار و نیم - مزرعه، اعم از شخم زدن، پیشکاول، مرزبندی و حمل بذر سبز شده از خزانه به مزرعه را انجام دهد، حدود

شالی کوبی با گوچین



پنجاه من برنج، سه تیکه لباس، مقدیری هم انعام نقدی و جنسی، دریافت می نمود. در تمام مدت کار خوراک، مکان و وسایل خواب و استراحت، سیگار و در صورت لزوم هزینه دارو و درمان ورزی بر برعهده صاحب کار بود.

## ۲- کره چی (kerēčy)

کره چی به زنی گفته می شود که در برابر دریافت مزدی قطعی کارهایی مانند نشاء، وجین و دوباره، مقدار مشخصی مزرعه را انجام می دهد.

کره چی ها اغلب از اهالی کوهستان و نواحی خلخال و دیگر آبادیهای آذربایجان بودند. مدت کاری شان اگر چه بیش از یکماه طول نمی کشد، ولی بسیار دشوار و حساس و پرشتاب و روز کار طولانی - حدود ۱۴ ساعت - بود. کره چی ها در تمام مدت کار، بطور شبانه روزی در خانه صاحب کار مقیم می شدند و خوراک خود را از سفره او می خوردند. مزد کره چی در قبال انجام کارهای زنانه حدود دو هزار بجار، عبارت بود از پنجاه من برنج چمپا یا گلی یا حق و ۱۰ متر پارچه. نوع برنج یا قبلاً تعیین می شد و یا بستگی پیدا می کرد به همان نوع بذری که کره چی وظیفه نشاء آن را برعهده می گرفت.

کره چی ها اغلب حدود ده من برنج از حق الزحمه خود را پیش از شروع کار بعنوان پیش مزد یا مساعده دریافت می کردند و بقیه را در پایان کار و هنگام برداشت محصول رسم بر این بوده که پس از انجام کار، دوبار مشته (نواله دوباره) به کره چی داده شود. دوباره مشته عبارت بود از سیر حدود پنج کیلو، برنج يك من، مرغ يك یا دو عدد و مقداری قند، چای، صابون و حنا. تهیه وسیله حمل اسباب و اثاثیه کره چی تا خانه او و وسیله ای که خود کره چی بر آن سوار شود، برعهده صاحب کار (خونه خا) بود. همچنین در صورتی که کره چی در ایام کار در خانه خونه خا مقیم نمی شد و غذای شب را از سفره او نمی خورد، حدود پنج من برنج، يك کیلو روغن، يك کیلو پنیر، يك عدد ماهی و مقداری قند و شکر و چای بعنوان شب خرج دریافت می نمود.

## ۳- روجار (rujār)

روجار عنوان کرایه دادن و شن (vešan = گاو نر کاری) جهت شخم زدن شالیزار است. روجار دهندگان اغلب از اهالی کوهستان بودند و مقدار کرایه ای بابت يك و شن جهت انجام شخم اول و دوم حدود پنجهزار بجار دریافت می نمود، ۴۰ تا ۵۰ من برنج از انواع معمولی بود.

## ۴- یآوری

رسم پسندیده تعاون و همکاری در بین جلگه نشینان دیار تالش وسیعاً وجود داشته بویژه در هنگام کاشت و برداشت برنج. در این مواقع که شدت و سرعت کار به اوج می رسد، اهالی هر

محلی به یاوری هم می‌روند و در پیشبرد کار به هم کمک می‌کنند کسی که به او یاوری می‌شود اخلاقاً خود را ملزم می‌داند که در هنگام مناسب به کمک یاوری دهنده برود. اما یاوری دادن به خانها و دیگر زورمندان توأم با اجبار بود و چون هرگز اینگونه افراد در مقام جبران زحمت و کمک یاوری دهندگان بر نمی‌آمدند، لذا آنگونه یاوری در واقع نوعی بیگاری مسالمت‌آمیز بود.

#### ۵- روز مزدی

در کنار یاوری و کره‌چی‌گری و ورزی‌یری، استخدام کارگر روزمزد زن و مرد نیز رواج داشت. اما نه به وسعت امروزی و باز اغلب در دو هنگام نشاء و درو و گردآوری محصول کشاورز



#### برنجکاران

به وجود کارگر روزمزد نیاز پیدا می‌کرد.

کارگر روزمزد، یا به اصطلاح کره‌بر (kerēber) عمدتاً برعهده مستمندان کوه و جلگه بود. کارگر روزمزد زن نیز کسانی بودند که به دلایلی کره‌چی‌گری را نمی‌پذیرفتند و یا اینکه پس از انجام کار اصلی خود، به جمع کارگران روزمزد می‌پیوستند. اینگونه کارگران بابت هر روز کار سه تا چهار من برنج دریافت می‌کردند.

#### در زمان حال

روند تولید برنج و روابط تولید این غله به گونه‌ای که شرح داده شد امروزه نیز کلاً به

همان ترتیب است ولی رواج ابزار و آلات جدید موجب تغییراتی در آن گردیده است که ذیلاً شرح داده می شود. بجای پادنگ و آبدنگ، کارخانه های شالی کوبی مجهز به ماشینهای برقی کار پوست کنی و سیوس زدایی برنج را انجام می دهند. این کارخانه ها موجب شده اند که اولاً سرعت کار و میزان بازدهی با کیفیت بسیار خوب، تا صدها برابر افزایش یابد و نیاز به نیروی انسانی نیز به همین نسبت کاهش یابد.

در گذشته يك واحد شالی کوبی از انواع آبدنگ یا پادنگ، اگر از ساعت ۷ صبح تا غروب کار می کرد، حدود دویست کیلو برنج بازدهی داشت و برای تبدیل این مقدار برنج، يك مرد و يك زن، بدون هیچ وقفه و در شرایطی طاقت فرسا می بایست کار می کردند. در حالی که کارخانه های شالی کوبی امروزی در همان مدت و مسئولیت دو نفر - مسئول فنی، کارگر ساده - حدود شش هزار کیلو برنج با کیفیتی نسبت به گذشته بسیار عالی بازدهی دارد. کارگاههای شالی کوبی قدیم قادر به سیوس زدایی نبودند لذا از یکسو مقدار سیوسی که می توانست هزینه تبدیل شالی به برنج - یا همان مزد کارگاه - باشد، از بین می رفت و از سوی دیگر برنج حاصله به علت سیوس دار بودن از ارزش تجاری کمتری برخوردار می گردید.

چنانکه پیشتر ذکر شد در گذشته وسیله خرمن کردن شالی نیروی زن بعلاوه گوجین بود و اگر يك زن از آغاز صبح تا دم غروب کار می کرد، می توانست حدود یکصد و پنجاه کیلو شالی خرمن کند، اما اکنون ماشینهای سبك و فوق العاده ساده خرمنکوبی با نظارت يك متصدی می تواند روزی چند هزار کیلو شالی خرمن کند، وجود این ماشینها نقش زن در خرمن کردن شالی را به کلی حذف نموده است.

وجود تیلر کشاورزان را از وجود گاو نر در امور شخم زنی، بی نیاز کرده و اکنون موضوعی بعنوان «روجا» وجود ندارد. همچنین ضمن کاهش زمان لازم برای انجام کاری مشخص به میزان ۸۰٪ نسبت به گذشته سختی کار را نیز به میزان چشمگیری تخفیف داده است. کشاورزان این امکان را هم به دست آورده اند که از تیلر علاوه بر شخم زنی و تسطیح، در موارد زیر نیز استفاده نمایند: ۱- حمل محصول از مزرعه به انبار ۲- حمل شالی به کارخانه شالی کوبی و بالعکس ۳- امور حمل و نقل بین شهر و روستا و بازارهای محلی ۴- شخم زدن اراضی دیگران در قبال دریافت مزد. مزیت دیگر تیلر این است که کشاورزان را از زحمات نگهداری اسب و گاو نر فارغ نموده.

به سبب اینکه کار شخم زنی و پیشکاول (تسطیح) با استفاده از تیلر انجام می شود، وظایف ورزی بر به نسبت قابل توجهی کاهش یافته و محدود شده است به مرزبندی، حمل بذر

سبز شده و كمك در پيشكاول زنى از اين رو مزدى كه امروزه به ورزى يرداده مى شود حدود پانزده هزار تومان بابت انجام امور سه هزار- ۲۴ هزار متر مربع - مزرعه مى باشد. اگرچه هنوز به سبب رواج نيافتن ماشين نشاء، نقش زن در امور زراعت برنج اهميت اساسى خود را حفظ نموده و هنوز كار حساس نشاء بوسيله زنها انجام مى گيرد، ولى استفاده از سموم علف كش، موجب گرديده كه سختى كار زنها و از زمان لازم براى انجام كارى مشخص به ميزان قابل توجهى كاسته شود. زنها اكنون كارى به نام وجين دوباره ندارند وجين اول نيز كار چندان دشوارى محسوب نمى شود.

كره چى گرى نيز اكنون چندان معمول نيست. كشاورزان در صورت نياز به وجود كارگر زن، كارگران روزمزد استخدام مى كنند و مزدى كه امروزه به يك كارگر زن بابت يك روز كار پرداخت مى شود، ۵۰۰ تا ۷۰۰ تومان به اضافه خوراك روز مى باشد.



## مساکن

مساکن تالشی و نوع مصالحی که در ساختن آن به کار می‌رود، نمایانگر گوشه‌ای از تلاش مردم آن دیار در جهت انطباق خویش با طبیعت محیط زندگی‌شان می‌باشد. این تلاش در نقاط جلگه‌ای سالهاست که در راستایی دیگر جریان می‌یابد و به سرعت از چارچوب وابستگی به طبیعت محیط خارج می‌شود ولی در نقاط کوهستانی هنوز به شدت و در همان روال پیشین، نمایان است.

آنچه که امروزه بعنوان مسکن و ضمیم آن مورد استفاده کوه‌نشینان می‌باشد، بسیار بدوی و ثمر تجربیات ابتدایی آن مردم است، چنانکه در طول صدها سال گذشته رنگ تحول چندانی بخود نگرفته. هفتاد تا صد درصد مسکن اهالی کوهستان چوب است و درصد دیگر را نیز گل و سنگ تشکیل می‌دهد. در ارتفاعات فرا جنگلی هم عشایر مساکن موقتی خود را با چوب می‌سازند و روی آن را با چادر سیاه می‌پوشانند و به هنگام کوچ پاییزه سیاه چادر را جمع می‌کنند و اسکلت چوبی مسکن بر جای می‌ماند تا شاید سال بعد نیز مورد استفاده قرار گیرد. در سالهای اخیر برخی از اهالی - اغلب آنهايي که از بضاعت مالی کافی برخوردارند - در ساختمان خانه‌های قشلاقی خود از مصالح جدید مانند حلب شیروانی، سنگ بلوک و گچ سیمان نیز به کار برده‌اند.

در نقاط جلگه‌ای نسبتاً از چوب کمتری استفاده می‌شود. برعکس نقاط کوهستانی، در اینجا از سفال و کُش جهت پوشاندن شیروانی هنوز استفاده می‌شود، اگر چه حلب و اخیراً



ایرانیت رواج بیشتری یافته.

اسکلت خانه‌ها و اغلب ضمایم آنها در گذشته از چوب و گل بود، ولی سالهاست که سنگ بلوک و آجر پخته، به سرعت جای آن را می‌گیرد، ولی این مواد نیز همچون حلب و ایرانیت از جاهای دیگر وارد می‌شود و از امکانات محلی جهت تولید آن اقدامی صورت نگرفته است. در حالی که ساکن جلگه‌نشینان از لحاظ نوع مصالح و امور معماری سالهاست که دستخوش تغییر و تحولی شدید گردیده است، در نقاط کوهستانی تا به زندگی کوچ‌نشینی اهالی و پراکندگی مساکن پایان داده نشده و هرگونه تحولی در رابطه با مساکن به کندی پیش خواهد رفت.

انواع مساکن تالشی و ضمایم آنها بطور کلی در دو گروه زیر جای دارد: الف - مساکن جلگه‌ای ب - مساکن کوهستانی.

### مساکن جلگه‌ای

هر مجموعه کامل از مساکن جلگه‌ای که مورد استفاده یک خانواده کشاورز تالش می‌باشد، متشکل از واحدهای زیر است:

#### ۱- که (ka = خانه)

واحد مسکونی با اسکلت چوبی که اکفه و روکش آن کاهگل و بام آن نیز گل اندود است. شیروانی فوق بام آن نیز تماماً چوب و به شکل مکعب دوزنقه می‌باشد. پوشش شیروانی در نقاط کوهستانی «لته» (پاره تخته) و در جلگه «لته» و «گلش» بوده، اما اکنون سالهاست که حلب و سفال و ایرانیت در حال جایگزین شدن آنها می‌باشد.

خانه‌های سنتی یک منطقه با یک تا دو اتاق در وسط و دارای طبقه‌ای دوم در جناحین بعنوان بالاخانه می‌باشد. از طبقه زیرین بالاخانه اغلب بجای طویله استفاده می‌شود. در نقاط کوهستانی خانه‌هایی که در یک پهلوی دارای بالاخانه می‌باشد بیشتر است. انواع قدیمی این خانه‌ها اغلب بدون پنجره هستند و دارای درهای ورودی بلند و کم عرض. در قسمت پشت خانه دامنه شیروانی با یک شیب تند تا فاصله حدود یک مترونیم به زمین امتداد می‌یابد و در زیر خود فضای تنگ و طولانی بوجود می‌آورد که آن را فاکون می‌نامند. خانه‌های بیلاقی اغلب فاقد فاکون می‌باشند. در نواحی تابع شهرستان فومن خانه‌هایی دیده شده که دارای طبقه دوم کم ارتفاع می‌باشد که از آن بجای طویله مخصوص گوساله‌ها و بره‌ها استفاده می‌شود.

#### ۲- کرج (kerej)

انبار شالی خرمن نشده و کاه و کُش است و پوشش شیروانی دو شیبه آن نیز کُش بوده.

### ۳- کوتی (kuti)

ساختمان مربع شکلی با اضلاع حدود پنج متر. فاقد دیوار کامل و دارای سقفی بلند و مخروطی با شیب بسیار تند که بر روی چهارستون چوبی قرار دارد و پایه‌های این ستونها بر روی دیواره‌های کوتاه زیربنای کوتی استقرار است، فضای داخل سقف مخروطی محل انباشتن درز (شالی خرمن نشده) می‌باشد.

کوتی اکنون دیگر مورد استفاده چندانی ندارد و بندرت کوتی جدیدی احداث می‌گردد، زیرا کشاورزان با استفاده از ماشینهای سبک و قابل حمل خرمنکوبی، موسوم به کانکا توانایی



يك خانه سنتی در جلگه

آنها دارند که در زمان کوتاهی شالی‌های خود را خرمن کنند و نگذارند بیهوده در کوتی و کرج و غیره انبار شود. همچنین به سبب دسترسی داشتن به مصالحی که با آن می‌توان انبارهای مناسبی احداث نمود که رطوبت و آب باران در آن نتواند نفوذ کند، دیگر نیازی به پشت بام کوتی وجود ندارد.

## ۴- دونه که (dua - ka = خانه دود)

چهار دیواری کوچکی با اسکلت چوبی و گل اندود شده که در فاصله نزدیکی به خانه، ساخته می‌شود و بسیاری از امور بُخت و پز، بویژه در روزهای گرم در آنجا انجام می‌گیرد.

## ۵- کرگه لون (karga - lun = لانه ماکه)

لانه ماکیان به شکلهای مختلفی ساخته می‌شود. اما دو شکل آن معمول تر است. یکنوع آن بصورت مکعب مستطیل با سیروانی دو سبب و دیوارهایی از چوب و گل. اینگونه لانه‌ها اغلب دو طبقه هستند. طبقه بالا برای مرغ و خروس و طبقه پایین برای اردک و غاز و غیره. نوع



يك خانه جلگه با پوشش كلش

دوم باز به شکل مکعب مستطیل است که با چوب ساخته می‌شود و بر روی يك ستون چوبی به ارتفاع حدود دو متر فرار می‌گیرد. مرغها غروب هنگام با عبور از روی چوب بلندی که يك سر آن بر روی زمین و سر دیگر در آستانه لانه قرار دارد وارد لانه می‌شوند، اینگونه لانه‌ها در جاهایی که احتمال دستبرد جانوران وحشی به لانه مرغها زیاد است بیسنر به چشم می‌خورد.

## ۶- و بالاخره تلاوار (teliāvār) و گرم خونه (garma - xuna)

اولی سالنی است با طول و عرض مختلف که دیوارهای آن با گالی، نی و گاه با چوب و گل ساخته می شود. از تلاوار جهت پرورش کرم ابریشم استفاده می شود. دومی نیز چهار دیواری نسبتاً کوچکی است که دیوارهای آن با خشت خام ساخته می شود و سقفش نیز بصورت نفوذ ناپذیری گل اندود می شود. گرم خونه فقط يك در كوچك جهت ورود و خروج دارد. از این مکان فقط جهت خشك و نگه داشتن برگهای توتون استفاده می شود.



يك كوتی و خانه‌ای با پوشش ایرانیت در جلگه

### مساکن کوهستانی

ترکیب مجموعه مسکن و ضمایم آن در کوهستان با مجموعه مسکن و ضمایم آن در جلگه تفاوت‌های زیادی دارد ولی از لحاظ اصول و شیوه معماری و نوع مصالح، بین آنها تفاوت چندانی دیده نمی شود. جز در مورد عایق نی، گالی و گلش که در کوهستان مورد استفاده نیست. اگر به مجموعه مساکن کوهستانی به دقت بیشتری نگاه شود آن را می توان به دو گروه عشایری و غیرعشایری مجزا نمود. گروه عشایری عبارت است از تخته پارگاه (اواله)، گاج پارگاه

(وونه) و هر مجموعه غیرعشایری نیز مشتمل است بر، که- شامل اتاق نشیمن، بالاخونه و طویله- انبار، کرگه لون، تندورکه و گاچه. توضیح اینکه در نقاط قشلاقی اغلب خانواده های عشایری دارای «که» نیز می باشند و در طول زمستان هسته اصلی خانواده در «که» اسکان می یابد.

مشخصات مساکن عشایری و غیرعشایری و ضمایم هر يك از آنها به شرح زیر است:

#### ۱- عشایری

الف- تخته که: به معنی خانه تخته ای واحد مسکونی به شکل مکعب مستطیل با سقف دوشیبه که دامنه هایش به دو جانب طولی آن امتداد می یابد. طول تخته که حدود ده تا بیست متر و



گوشه ای از مراتع ییلاقی و چند تخته که

عرض آن سه تا چهار متر می باشد و فضای داخلی آنها گاه یکپارچه و گاه منقسم به سه قسمت است که هر يك با دیواری تخته ای از واحد دیگر مجزا می گردد.

ساختمان تخته که تمام چوبی است و سقف آن در گذشته با چادر سیاه پوشانده می شد اما اخیراً «لته» (= lata = پارتخته) جای آن را گرفته است. تخته که فقط در نقاط ییلاقی احداث

می شود.

ب - پارگا: واحدی است مسکونی که شکل ظاهر و تقسیمات فضای داخلی آن شبیه تخته که می باشد ولی سقف آن قوسی شکل است که بدون استئنا با سیاه چادر و جدیداً در برخی



#### يك پارگا در نقاط قشلاقی

نقاط با نایلون و انواع دیگر چادرها، پوشانده می شود.

اسکلت پارگا با شاخه های درختان، اغلب نهال های نازک و بسیار بلند و در عین حال انعطاف پذیرش، ساخته می شود و هیچگاه قابل واچیدن و انتقال نیست. پارگا نیز از جمله مساکن ییلاقی می باشد و به دلیل محدودیت استفاده از اشجار جنگل، احداث پارگا بتدریج جای خود را به تخته که می دهد زیرا تخته که نسبت به پارگا سالهای بیشتری قابل استفاده است.

ج - اواله (avālia = چادر موقت): با شاخه های درختان ساخته می شود، پوشش آن

چادر سیاه و نایلون و شکل آن طاقی است. اواله مسکن موقت چوپانانی است که به دور از خانواده، همراه رمه در میان مراتع زندگی می کنند.

د - گاج پارگا (gāč - Pārgā): مانند پارگا است و فضای درونی اش سه قسمت شده: قسمت اول محل سکونت دامدار است و قسمت دوم آن محل نگهداری بره ها و قسمت سوم آن نیز خوابگاه رمه، در شبهایی که برف یا باران شدید می بارد. گاج پارگا در مرکز مرتع احداث می شود و فقط در فصل زمستان مورد استفاده قرار می گیرد اما دامداران فقیری که فاقد خانه زمستانی می باشند، با تمام عائله خود، در تمام مدتی که در قشلاق باید باشند، در گاج پارگا زندگی می کنند.

ه - وونه (vuna): اصطبل اضطراری دامهاست که فقط در روزهای بسیار سرد و



نمایی از وونه

یخبندان زمستان مورد استفاده قرار می گیرد. وونه شبیه تخته که است با دیوارهای کوتاه به ارتفاع حداکثر یک متر. وونه بنایی دایمی است و سقف دوشیبه آن با لته پوشانده می شود. نوع دیگر وونه که دیوارهایش نسبتاً بلندتر است، گاو وونه نامیده می شود.

## ۲- غیرعشایری

الف - که (ka = خانه): شبیه خانه‌های سنتی جلگه است با این تفاوت که سیروانی آن بدون ستیئن با لته پوشانده می‌شود و اغلب در یک پهلوی دارای بالاخانه می‌باشد.

ب - طویله: خوابگاه شبانه دامهاست. اغلب متصل به خانه می‌باشد. زیرا دنباله سیروانی - در ست خانه (فاکون گیلکی) و یا زیر بالاخانه - طویله‌هایی که جدا از زیربنای خانه ساخته می‌شود، اسکلت آن از چوب و گل و سقشش دو شبیه و لته پوشی است و فاقد بام گل اندود شده می‌باشد.

ج - انبار: شبیه کرچ (kerej) جلگه نشینان است و از آن جهت انبار کردن علوفه خشک استفاده می‌شود.

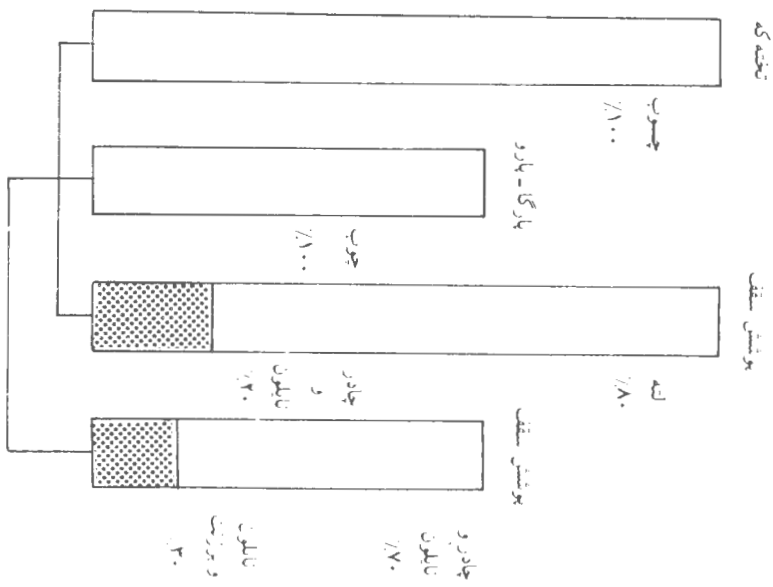
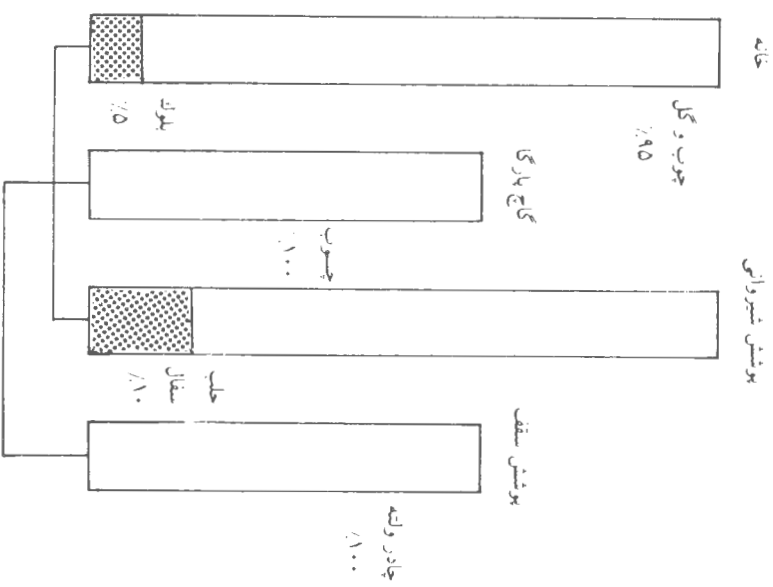


نمونه‌ای از مساکن تالش جنوبی، طبقه بالا محل نگهداری دام

د - گاجه (gāča): چهار دیواری بسیار کوچکی که با چوب ساخته می‌شود و محل نگهداری گوساله‌هاست. گاجه جزء منضمات مساکن ییلاقی نیز هست.

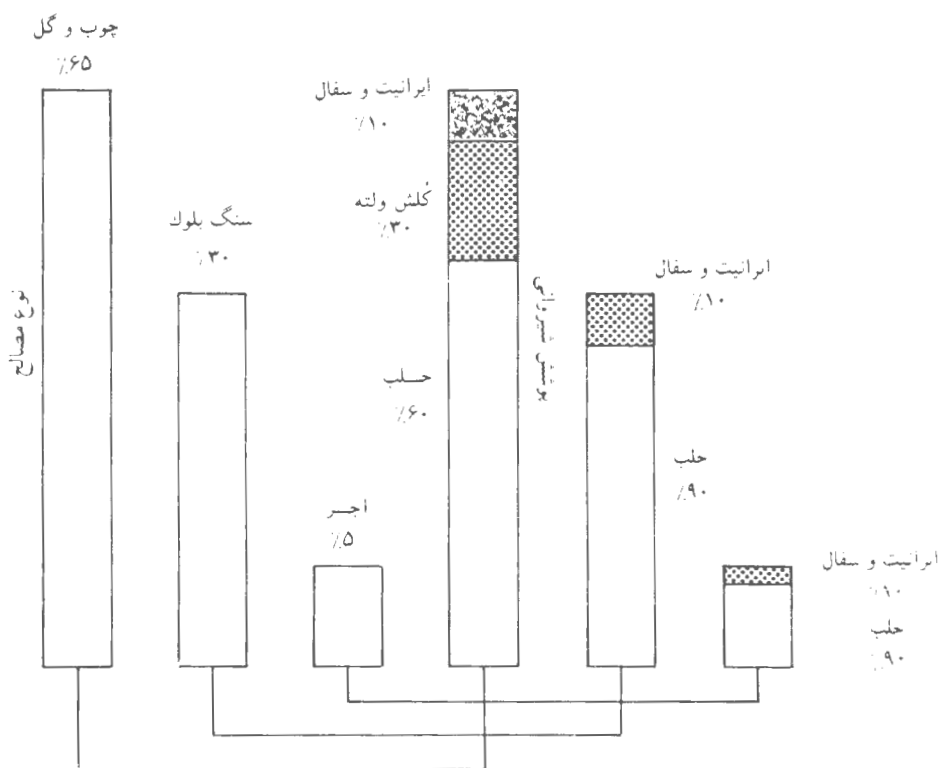
ه - کرگه‌لون (karja - lun): لانه ماکیان درست مطابق شرحی که در مورد کرگه‌لون‌های نقاط جلگه‌ای داده شد.





نمودار تقریبی نوع مصالیح و پرورش شیروانی مساکن قشلاق

نمودار تقریبی نوع مصالیح و پرورش شیروانی مساکن بیلاق



نمودار تقریبی نوع مصالح و پوشش شیروانی مسکن غیر شهری جلگه



## خانواده

در زبان تالشی تنها واژه شناخته شده ای که به معنی خانواده وجود دارد و مورد استعمال می باشد، «کوچ» (kuč) است. کوچ یا خانواده در جامعه تالشان نیز هسته و نخستین نهاد جامعه است و خود به دو گروه گسترده و هسته ای تقسیم می شود.

ابعاد خانواده در جامعه عشایری تالش با تعداد دام و مساحت مرتع خانواده، رابطه مستقیم دارد. از این رو خانواده های قشر پایین جامعه، نسبت به خانواده های اقشار بالا، بعد کمتری دارد و اغلب مشمول گروه «هسته ای» می شوند و به همین ترتیب وسیع ترین ابعاد را خانواده هایی دارند که دارنده دام بیشتر و مرتع وسیع تر می باشند.

خانواده هسته ای شامل مرد، زن، فرزندان مجرد و احیاناً والدین پیر و از کار افتاده مرد می باشد و خانواده گسترده عبارت است از پدر، مادر، فرزندان متأهل و مجرد، عروسان، نوه ها و احیاناً والدین از کار افتاده پدر. ریاست همه اینها با پدر می باشد و تشخیص تواناییها و استعدادها و تعیین وظایف هر یک از اعضای مجموعه مذکور نیز در صلاحیت پدر است. تا زمانی که پدر زنده است سهم و میزان حقوق هیچیک از فرزندان، از اموال متعلق به خانواده، مشخص نیست ولی فرزندان بالغ بویژه پسران متأهل می توانند در میان رمة و گله خانواده، دامهایی از آن خود داشته باشند که پس انداز و درآمد شخصی خود از منابع اتفاقی خریداری نموده و یا از پدر و یا کسی دیگر هدیه گرفته باشند. بسیاری از خانواده های گسترده پس از مرگ پدر از هم گسیخته می شوند و تبدیل به چند خانواده هسته ای می گردند.

## تقسیم کار

تقسیم کار در خانواده های عشایری بر مبنای جنس و سن قرار دارد. وظایفی که زنان به لحاظ جنسیت بر عهده دارند عبارت است از: پخت و پز، شستشو، نظافت و گل اندود کردن اتاقها (آلاوه، ویشور)، تبدیل نمودن شیر به مواد لبنی دیگر، دوخت و دوز، ریسندگی و رنگرزی، بافندگی، آوردن آب از چشمه، کارهای بستانکاری، شیردوشی از گاوها و بچه داری. وظایف



زن کوه نشین با بار هیزم

مردان نیز به این شرح است: چوپانی، زراعت، انجام امور تجاری و اجتماعی، تهیه علوفه، تهیه و حمل هیزم، بریایی و جمع کردن چادر، ساختن خانه و چادر، ساختن پناهگاه برای دامها، ایاب و ذهاب در کوچها، شیردوشی از گوسفندان، پشم چینی، تقسیم کار سنی کاملاً به این ترتیب است که دختران دستیار مادر و پسران پدر هستند. آنها از زمانی که توان انجام کاری را می یابند تا سن بلوغ از سوی والدین خود، وظایف مختلفی را بر عهده می گیرند، ولی در هر حال دختران پیوسته کمک و دستیار مادر در انجام کلیه امور مربوط به زنها، باقی می مانند. ولی



دختران هیزم کش

پسران علاوه بر دستیاری پدر وظایف خاصی نیز به آنان محول می‌گردد. از جمله چوپانی بره‌ها، آوردن هیزم، تهیه علوفه برای بره‌ها، رسیدگی به امور گاوها و گوساله‌ها و در سنین جوانی چوپانی رمه و در صورت داشتن چند رمه، چوپانی رمه قوچها و یکساله‌ها، کار مساوی با پدر در امور زراعت، شیردوشی و پشم چینی با کمک پدر.

تصمیم‌گیری در تمام امور زندگی خانواده، با پدر است و در بسیاری موارد نظر مادر خانواده نیز رعایت می‌گردد. فرزندان ارشد نیز در صورتی که در ایل‌شان محرز باشد، اجازه اظهار نظر و رایزنی با پدر را خواهند داشت. خلاصه اینکه مرد مدیر خانواده و همسرش قائم مقام وی، بویژه در امور داخلی خانواده است و فرزندان در هر شرایط سنی مجری دستورات آنها. در صورت مرگ و یا غیبت پدر، اغلب مادر خانواده در مقام جانشین وی، سلطه خود را بر دیگر اعضای خانواده اعمال می‌کند. در صورتی که چنین سمتی به فرزندان ارشد خانواده تفویض گردد، باز بدون مدنظر قرار دادن نظر مادر امکان ایفای نقش خود را نخواهد داشت.



شیردوشی بوسیله زن و مرد عشایر



چوبانی کوچك و رمه‌اش



زنان کوه‌نشین با کولبار هیزم



## همسرگزینی

همسرگزینی در جامعه عشایری تالش به دو صورت عادی و غیرعادی انجام می‌گیرد. ازدواج عادی آن است که اولاً خانواده دختر به خواستگارانی که از سوی خانواده پسر روانه می‌شوند پاسخ مساعد داده و یا با در میان نهادن شرایطی به خانواده پسر اجازه می‌دهد که رسماً مراسم «صورت و یگری» (surat - vigēri = صورت گرفتن عقد قرار ازدواج و تعیین کابین) را برگزار نماید.

ثانیاً خانواده پسر - در این مرحله خود پسر - آمادگی پذیرش شرط یا شرایط پیشنهادی خانواده دختر را داشته باشد، مثلاً پرداخت پول نقد (derēm) یا خرید ویژه برای عروس. ثالثاً در نیمه راه این پیوند و خویشی که معمولاً چند ماهی طول می‌کشد تا به سرانجام و قطعیت برسد، بین دو خانواده مزبور و یا بین پسر و دختر، اختلاف شدیدی بروز نیابد. در چنین صورتی، در زمان تعیین شده طی مراسم پرشوری که از یک تا سه روز ادامه می‌یابد، دختر را پس از عقد در خانه پدر، در لباسی نوروز بارنگهای الوان بیشتر سرخ، سوار براسب، با همراه گروه نوازندگان محلی به خانه شوهر می‌برند.

اما شکل غیرعادی از آنجا آغاز می‌شود که در موارد یاد شده توافق و توفیق لازم به دست نیاید، اما پسر همچنان خواهان همسری با دختر برگزیده خود باشد، اغلب با کمک و موافقت خانواده و یا بی اطلاع آنها، عده‌ای از دوستان مورد اعتماد خود را بسیج کرده و در فرصتی مناسب دختر مورد نظر را می‌رباید و او را به خانه یکی از معتمدین با نفوذ و یا به خانه دفتردار عقد و ازدواج منطقه می‌برد و پس از انجام تشریفات لازم او را به عقد خود در می‌آورد. ربودن دختر بوسیله پسر که یکی از راههای بسیار رایج زناشویی در دیار تالش بوده و هنوز هم منسوخ نگردیده است، به دلایلی غیر از آنچه که ذکر گردید نیز ممکن است اتفاق بیفتد، مثلاً هنگامی که دختر مورد علاقه یک پسر در آستانه ازدواج با شخص دیگری قرار می‌گیرد و مساعی معمول در به هم زدن آن ازدواج کارگر نمی‌افتد. در آن صورت چه دختر هم به پسر علاقمند باشد و چه نباشد، تا زمانی که خطبه عقد با شخص رقیب خوانده نشده، پسر اقدام به ربودن دختر مزبور می‌نماید و اغلب با پذیرفتن هرگونه پیامد محتمل، در نخستین فرصت از وی سلب بکارت می‌نماید تا احتمال از دست دادن معشوق خود را خنثی نماید.

همچنین در موردی که پسری در خارج از ایل خود و یا در میان گروهی که با وی اختلاف مذهبی دارند، خواستار دختری بشود چون از همان آغاز می‌داند که ازدواج با چنان دختری از

طرق عادی و مسالمت آمیز غیرممکن است، در صورتی که نتواند هوای این دلدادگی را از سر بیرون کند، اما از پشتوانه اجتماعی و مالی کافی بهره مند باشد، همراه با مردان ورزیده و مورد اعتماد خود، شبانه به قلمرو ایلی و محل سکونت دختر، یورش برده و او را می رباید.

در گذشته دختر ربایی یکی از منابع بی دردسر کلاشی و قید و بند گذاری خانها و بیگ ها و کدخدایان بود. از این رو آنها بطور غیرمستقیم این رسم را تقویت و ترویج می نمودند و اغلب با استفاده از عوامل مختلفی، زمینه ازدواجهای عادی را برهم می زدند و برعکس بودن و یا به اصطلاح «ویری جانسته» (گریزاندن) را مورد حمایت قرار می دادند. زیرا هر دختری که ربوده می شد، گره کارهای بعدی به دست اشخاص مزبور می افتاد و آنها با گرفتن رشوه و در موارد پیچیده، با نهادن قید و بندهایی سنگین، کسب امتیازهای مالی برگردن خانواده پسر، رضایت خانواده دختر را جلب می نمودند و به پسر امکان می دادند که به مراد خود برسد. اما با وجود همه این احوال کسی بیاد ندارد که در دیار تالش رسمی بعنوان «حق شب اول» برای سرمداران قوم وجود داشته باشد، بدانگونه که در بسیاری از نقاط ایران معمول بود و طبق آن سنت هر نوعروسی که آماده رفتن به خانه شوهر می شده، می بایست شب اول را در اختیار خان باشد، ولی گرفتن اجباری دختر از برخی خانواده ها به بهانه کنیزی و یا صیغه کوتاه مدت برای خانها تا حدودی مرسوم بود.

### نوع همسرگزینی

نوع همسرگزینی در تالش عموماً «برون همسری» است اما در برخورد با دایره های تو درتوی اجتماعی، با شدت و ضعفهایی درون گراست. شدت این درون گرایی در دایره فامیلی عادی و سپس در دایره طایفه و تیره و ایل و برون ایلی به ترتیب با درجاتی فزاینده به حداکثر و حتی به تحریم در همسر دادن می انجامد. علت و انگیزه های این درون گرایی می تواند گوناگون باشد. بطور مثال، زن دادن و اغلب زن گرفتن، هدف گستراندن ریشه های فامیلی و پیوندهای خونی را دنبال می کند، لذا وقتی خانواده ای دختری را به شوهر می دهد، در حله نخست مسأله اصلی برایش این است که در فاصله اجتماعی مطلوبی، به مدار سلاله خود عضو تازه ای وارد نماید و به این ترتیب شعاع آن مدار گسترده تر نماید و از مزایای آن بهره مند گردد. توضیح اینکه فاصله اجتماعی مطلوب با توجه به منافی که هر يك از گروهها و اقشار مختلف جامعه دارند، متفاوت است. مثلاً يك خانواده دامدار فقیر ترجیح می دهد که آن فاصله از محدوده

روستای محل سکونت ورده طایفه فراتر نباشد، زیرا شعاع يك خانواده فقیر در چنان محدوده ای نتیجه بخش است، در حالی که منافع خانواده های اقشار بالاتر محدوده بازتری می طلبد. چنانکه منافع و مقاصد خانواده های خانی ایجاب می نمود که پیوندهای خویشی و ازدواج را به بیرون از محدوده ایلی بگسترانند.

### نقش عوامل عاطفی

موضوع دیگری که در تعیین دایره مناسب خویشاوندی مورد توجه قرار می گیرد، اولاً جنبه های عاطفی بین دختر و خانواده او و ثانیاً مسأله امکان دفاع از حقوق دختر در مواقع احتمالی است زیرا دوری يك عضو خانواده هرچه که بیشتر باشد مایه رنج و مشکلات عاطفی بیشتر است، بویژه در خانواده های فقیر که معمولاً پیوسته در موضع ناتوانی از برآوردن نیازهای مادی فرزندان، در رشته های الوانی از مروارید مهر و محبت را به گردنشان می آویزند. همچنین يك دختر از خانواده فقیر هرچه که از خانواده پدر و محل سکونت خود دورتر برود در بهره مندی از حقوق خود بعنوان زن در خانواده جدید، پشتوانه و تضمین کمتری خواهد داشت، لذا محتمل است که به عللی در دایره محدودیتهایی قرار گیرد. ولی خانواده اقشار بالاتر و دخترانشان در مورد اخیر دغدغه خاطر کمتری دارند. از این رو اگر دختری از اینکه خانواده ها به جایی دور شوهر کنند، چون در رابطه با حقوق و امنیت خود اطمینان خاطر بیشتری دارند می توانند به سرعت بر احساسات و رنجهای عاطفی خود مسلط گردند. از این روست که ادبیات عامیانه مردم تالش سرشار است از اشعار، مثل ها و قصه های سوزناکی که از مسأله ازدواج دختر در شعاع جغرافیایی دورتر مایه می گیرند. مانند نمونه زیر:

siya ku kija bim gatešuna men  
rašt - o lājāni - na bardešuna men  
xavarim bebara juju nana - r ā  
xałatim bedērze keštešuna men

گنجشک کوه سیاه بودم گرفتند مرا  
از راه رشت و لاهیجان بردند مرا  
خبرم را ببرید برای مادر نازنیم  
[و بگویید] کفم را بدوزد که کشتند مرا

## موانع دیگر

اختلافات طبقاتی و موضوع صلاحیتهای اخلاقی و خانوادگی، منشاء بسیاری از موانع همسرگزینی بصورت عادی است. در خارج از دایره ایلی نیز مسأله بُعد فاصله مکانی و اختلافات ایلی - که البته در این مورد نیز موضوع طبقات، نقش تعیین کننده ای دارد - دفاع از حقوق دختر مدنظر است. موانع دیگری که باز در مسیر جوانان همسرگزین قرار دارد و عبور از آنها اغلب با توسل به شق غیرعادی، یعنی همسرربایی صورت می گیرد عمدتاً عبارتند از:

### ۱- ازدواج تالش با غیر تالش

هرچه که بیشتر به گذشته برگردیم این مورد با شدت بیشتری صورت محالات و تحریمات بخود می گیرد و همچنین هرچه که از گذشته به زمان حال نزدیک می شویم این مانع از سوی تالشان تخفیف بیشتری می یابد.

### ۲- ازدواج بین کوه نشین با غیر کوه نشین

عامل نوع کار و معیشت و شرایط طبیعی محیط زیست کوه نشینان، پیوسته همچون سدی غیر قابل عبور در برابر آن گروه از جوانان کوه نشین قرار داشته که در اندیشه گزیدن همسر در خارج از حوزه کوهستان بوده اند، هیچ غیر کوه نشین، همه آنهايي که به اصطلاح سری در میان همسران داشته اند، راضی به دادن دختر به کوه نشینان نمی شدند. از این رو بندرت اتفاق افتاده است که دختری از خانواده های غیر کوه نشین، چه بصورت عادی و چه بصورت غیرعادی، به همسری جوانی کوه نشین درآمده باشد. اما برعکس خانواده های کوه نشین در دادن دختر به جوانانی غیر کوه نشین که از لحاظ مالی موقعیت مناسبی داشته اند، سختگیری کمتری از خود نشان داده اند.

### ۳- ازدواج بین شیعه و سنی

سرزمین مورد سکونت تالشان از لحاظ مذهبی به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می شود. تالش شمالی از حدود شاندرمن تا آستارا امتداد دارد و اکثر بومیان آن پیرو مذهب شافعی می باشند و اهالی تالش جنوبی نیز عموماً شیعه هستند. بنابراین موضوع دخالت مذهب در همسرگزینی مربوط به تالش شمالی می گردد، از جمله موانع سختی بوده و هست که جوانان همسرگزین تالش با آن روبرو بودند و هنوز نیز آن را با شدتی نسبتاً کمتر در برابر دارند. در این مورد اگر دلدادگی شدیدی در بین باشد و تلاش از طریق مسالمت آمیز مؤثر واقع نگردد، مبادرت به همسرربایی می شود و دو جوان با وجود داشتن اختلاف مذهبی زندگی مشترک خود را با نادیده گرفتن تعصبات خانوادگی، سر می گیرند.

## زمان ازدواج

شاید نیازی نباشد که در اینجا آمار و ارقامی جهت نمایاندن شاخص سنین ازدواج در دیار تالش ارائه شود. آنچه که باید گفت این است که عموماً سن ازدواج مردان در آن بخش از جامعه تالش که در جلگه ساکنند و به کار زراعت برنج اشتغال دارند پایین تر از شاخص سنی جامعه کوه نشین بوده و علت اصلی آن را نیز ضروریتهای شغلی می دانند. پیشه جلگه نشینان دیار تالش برعکس پیشه کوه نشینان به گونه ای است که در مراحل مختلف هر دور تولید، نقش معین و تقریباً غیرقابل انتقالی را به عهده زنهای می گذارد - نشاء، وجین، وجین دوباره و در گذشته، خرمکوبی و طبق زنی.

از این رو وجود زن در خانواده کشاورز برنج کار به تعداد مورد نیاز الزامی بوده و خانواده ها به منظور تأمین نیروی زنانه در عرصه فعالیت تولیدی و اجتناب از استخدام کارگرزن (کره چی)، فرزندان ذکور خود را از همان آغاز دوره بلوغ وادار به ازدواج می کنند.

## موقعیت زن

حقوق اجتماعی و خانوادگی زن تالشی اگرچه در نهایت تابع قوانین حاکم بر کشور می شود ولی در داخل جامعه سنتی تالش - بویژه در بین کوه نشینان - در چارچوب گسترده خاصی جای دارد که فرهنگ و سنتهای بسیار کهن آن را ایجاد نموده است. در اینجا حقوق و قانون روابط اجتماعی و خانوادگی زن با آمیزه ای از ایدئولوژی حاکم، ملهم از نقش زن در عرصه تولید است و هرگونه تفاوت حقوقی بین زن و مرد نیز اغلب از همینجا آغاز می شود، و در حدودی منطقی تثبیت می گردد. عمده ترین شکل این تفاوت سیادت مرد در امور اجتماعی و مدیریت خانواده است. در بخش سنتی جامعه تالش، هر یک از اعضاء خانواده ضمن یک تقسیم کار طبیعی برحسب سن و جنس، عهده دار وظایفی است که خود را موظف به انجام آن می داند. در جریان این انجام وظیفه اهمیت نقش هر یک از اعضاء نمایان می گردد و بدین ترتیب جایگاه افراد در سلسله مراتب خانوادگی مشخص می شود.

در چارچوب چنین روابطی مدیریت خانواده را غالباً پدر برعهده دارد و مادر در جایگاه دوم یار مشاور و جانشین او محسوب می شود و در این راستا وابستگی مادی و عاطفی زن و مرد تحقق می پذیرد و حضور فرزندان به این پیوستگی ژرفای بیشتری می دهد و فرزندان نیز پیوسته، حتی در شرایطی که خود پدر یا مادر دارای فرزندان می شوند به قیمومیت و مدیریت پدر و مادر

گرددن می‌نهند. در نتیجه، چنین روابط و قانون‌مندیهایی زن در خانواده شخصیت فراخور و مستقلی پیدا می‌کند، او در مورد کلیه مسائل شخصی خویش امکان تصمیم‌گیری می‌یابد و بندرت با محدودیتی از سوی سوهر روبرو می‌شود، البته با توجه به اصل رعایت حدودی که سنتها و ضوابط اخلاقی جامعه برای اعمال مستقل و سطح انتظارات و توقعات زنها تعیین نموده است و بدیهی است که سطح این حدود قابل مقایسه با آنچه که در جوامع شهری دیده می‌شود، نیست.



دو زن کوه‌نشین

از آنجایی که اصل روابط مذکور ریشه در نقش مشخص زن و مرد و دیگر اعضای خانواده

در عرصه کار و تولید دارد و در چارچوب مسئولیت و تعهد مساوی زن و مرد در پایدار داشتن کانون مشترک خانواده و انجام امور معیشت جریان یافته و بوسیله ارزشهای فرهنگی و اخلاقی جامعه نظام و قوام یافته ویژه‌ای پاسداری می‌شود، بندرت نشانه تضاد و تعارض و سوءاستفاده‌ای در آن ظاهر می‌گردد.

از این رو نه تنها اتفاق طلاق یا ترك قهری خانواده، در جامعه مزبور بسیار اندك است، بلکه مراجع قضایی و داوری منطقه نیز به نسبت بسیار کمی، دادخواستی مبنی بر اختلاف زن و شوهر دریافت می‌نمایند و در نتیجه جامعه مزبور از بسیاری بلیه‌ها و عارضه‌های جوامع شهری، مانند وجود کودکان سرراهی، پرورشگاهی و سالمندان بی‌سرپرست و موج‌گدایان و غیره در امان است.

### تعصبات

نظر شكاك و تعصب آمیز و سختگیری‌های مرد نسبت به همسر یا دختر جوان در روابط اجتماعی و یا به هنگام روبرویی با مردان نامحرم، یکی از مسائلی است که معمولاً آن را نشانی از فرهنگ و اخلاق مردم عقب مانده و روستایی می‌دانند. این موضوع به تنهایی حاکی از شدت مردسالاری و محدودیت شعاع آزادی زن و به دیده تحقیر نگرستن شخصیت انسانی و اجتماعی اوست، بلکه پیوسته موجب فرود آمدن آسیبهای اسفناکی بر پیکر خانواده و گاه مایه وقوع حوادث ناگواری نیز بوده، اما در جامعه تالش بویژه در بخش سنتی آن، از اینگونه مسائل نشانه‌های اندك و ضعیفی می‌توان یافت. در دیار مزبور صرف نظر از شرم و حجب‌های عادی و عامی که بویژه در وجود زنان روستایی نهفته است، نقش برخورد زنان با مردان اعم از آشنا و بیگانه، چه در حضور مردان خانواده و چه در غیاب آنها در حد روابط اجتماعی زنان و مردان درس خوانده و با فرهنگ شهری است، اغلب زنان با مشاهده شخص نامحرم، در مقابل خانه یا چادر خود بی‌هیچ اقدامی جهت پنهان شدن و یا پوشاندن غیرمعمول خود، با شخص مزبور روبرو شده و گفتگو می‌نمایند و در برابر لبخند رضایت آمیز مرد و حتی در غیاب او با میل و رغبت در برابر دوربین محققان و فیلم برداران می‌ایستند و به پرسشهای گوناگون شان در رابطه با کار و زندگی و فرهنگ خود، در حد توان با گشاده رویی پاسخ می‌گویند. ناگفته نماند که اینان به همان اندازه که صمیمیت و آزادمنشی دارند، هوشیار و کنجکاو نیز هستند.

### چند همسری

در جامعه سنتی تالش - بطور اخص - چند همسری امری نکوهیده است. مگر در مواردی استثنایی که به سبب نازایی و یا وجود نقص و بیماری مهم در وجود زن اول، مرد ناگزیر به ازدواج مجدد می شود. وجود زنان مطلقه نیز در دیار تالش اندک است. اصولاً فرهنگ و اخلاق حاکم بر جامعه مورد نظر، با وجود زن مطلقه و حتی مرد مجرد سازگاری ندارد، چنانکه در برخی نواحی مثلاً در ماسوله، زنی که به هر دلیل همسر اول خود را از دست داده و یا از او جدا شده باشد در بین تیره و طایفه و کلاً در زادبوم خود قادر به یافتن همسری دیگر نمی شود.





## فرهنگ

### خوراك

زیربنای غذایی در نقاط جلگه‌ای تالش برنج و در کوهستان، هنوز نان است. هرچه که به گذشته‌ها برگردیم، مصرف نان در بین اهالی کوهستان جای بیشتری داشته، بویژه چوپانان ترجیح می‌دادند هر سه وعده غذای شبانه روزی شان نان باشد زیرا تهیه و حمل و ذخیره کردن نان و همچنین مصرف بدون خورشت و یا با خورشت ساده آن به مراتب سهل تر از برنج می‌باشد و در دسر شستشوی ظرف را هم ندارد.

تمایل عمومی به مصرف بیشتر نان موجبی بود که به زراعت گندم در کوهستان توجه بیشتری شود. از این رو وسعت گندمزاران و میزان محصول سالانه گندم به نسبت جمعیت کوهستان خیلی بیشتر از حال بود. اهالی دیار مزبور بخشی از آرد مورد نیاز خود را در محل تولید می‌کردند و بخش دیگر آن را در آبادیهای خلخال و اردبیل می‌خریدند و یا بوسیله تجار محلی، به خانه‌هایشان برده می‌شد.

یکی از آثار سوئی که سیاستهای غلط کشاورزی در طول دهه‌های اخیر در این گوشه از کشورمان بر جای نهاده است، بیرون کردن کوه‌نشینان از عرصه زراعت گندم و کشاندن آنان به سوی بازار مصرف بوده، در حالی که با اندک سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی درست، می‌شد از امکانات بالقوه انسانی و طبیعی کوهستانهای تالش آنچنان استفاده‌ای کرد که این دیار در تولید غلاتی مانند گندم و ذرت و جوی کوهی مقام قابل توجهی احراز نماید. امکانات مزبور حتی

سهل الوصول تر از گذشته هنوز وجود دارد.

گذشته از دو غله اساسی گندم و برنج، مواد لبنی عمده ترین بخش غذاهای تالش را تشکیل می دهد. مصرف گوشت در حالی که شاخص کمتری از لبنیات دارد ولی در مراسم و مهمانیها مورد استفاده بیشتری قرار می گیرد. نوع گوشتی که تالشان بویژه عشایر بدان علاقمند هستند، گوشت گوسفند و تا حدودی هم گوشت بزهای جوان است. این مردم از خوردن گوشت گاو و گاومیش پرهیز دارند.

خرید و فروش هر نوع مواد خوراکی در حدی که یکبار مورد استفاده یک یا چند نفر قرار گیرد، در بین عشایر ممنوع است. همچنین فروختن شیر، نان، پلو به هر مقداری که باشد به کلی ممنوع و از تحریمات است.

### پوشاک

نوع پوشاک عشایر تالش به اقتضای شرایط آب و هوایی محیط زیست و نوع کار و پیشه آنها تعیین شده است و دارای ویژگیهای خاص خود می باشد. اما در عین حال پوشاک مردان به لحاظ جنس و نحوه تهیه با پوشاک زنان صرف نظر از ویژگیهای اختصاصی آن تفاوتی اساسی دارد.

پوشاک مردان عبارت است از باشلق، چوخا، جلیقده، پیرهن، شلوار، بیژامه، کلاه و جوراب و پابزار. در این میان باشلق و چوخا و شلوار و جلیقده و کلاه از نوع شال سیاه می باشد و این شال بوسیله خود اهالی تولید می شود. پابزار مردان چموش (چاموش) پاتا به بوده، اما در طول چند دهه اخیر بتدریج جای خود را به گالوشهای لاستیکی و پلاستیکی داده است. چاموشهای رایج در دیار تالش سه نوع بود: ۱- فتنی (fatani) ۲- مازرده (māzarda) ۳- کالرده (kālārda).

فتنی مرغوبترین نوع چاموش بود و پابزار ویژه قشر بالای جامعه محسوب می گردید. مازرده با اینکه اغلب همچون فتنی از چرم گاو یا گاومیش تهیه می شد ولی نسبتاً ساده بود و گاه از چرم دباغی نشده تهیه می شد و پابزار عمومی قشر متوسط جامعه به حساب می آمد. اما کالرده از پوست خام حیوانات، اعم از حلال گوشت و حرام گوشت تهیه می شد و خاص قشر پایین جامعه بود. چاموش فتنی و نوع مرغوب مازرده را صنعتگران حرفه ای می دوختند. اما لباس زنان عبارت است از پیرهن، پاچمه (تعبان بلند)، بیژامه، جلیقده و دستمال و گالوش، جنس همه آنها به استثناء پابزار از انواع پارچه های الوان است که در نقاط شهری

تهیه می‌شود.

هنوز به تحقیق معلوم نشده که در نوع و طرح پوشاک عشایر تالش و نحوه تهیه و تولید پارچه‌های آن از قدیم تا حال چه تغییراتی صورت گرفته است. تنها منبع شناخته شده‌ای که در این رابطه اطلاعاتی از دوران صفویه به ما می‌دهد، سفرنامه اولتاریوس است. در این کتاب آمده است: «زیباترین زنان در میان تالش‌ها دیده می‌شود که خلاف سایر زنهای ایرانی در ملاء عام پوشیده ظاهر نمی‌شوند. دوشیزگان موی خود را در بیست و چهار گیسو بافته‌اند که بدون سرانداز برشانه‌های آنها افتاده است، فقط هشت یا دوازده زن را دیدم. زنان دامن کوتاه به تن دارند که پیراهنشان روی آن افتاده است. کفش چوبی یا پارچه به پا می‌کنند که فقط انگشت شست پا در قسمت جلوی آن به حلقه‌ای فرو رفته و به این ترتیب کفش به پا محکم شده است.»<sup>۱</sup> این وصفی که اولتاریوس از وضع ظاهر و لباس زنان تالش نموده اگر جنبه عام داشته باشد، می‌توان گفت که در طول چند سده اخیر، تغییرات قابل توجهی در پوشاک زنان تالش صورت گرفته است. در جای دیگر از همین تألیف آمده: «گیلک کلاهی به رنگ قرمز از پارچه به سر دارد و طالشی کلاهی از پوست بره به رنگ مشکی به سر می‌گذارد».<sup>۲</sup>

این گفته حاکی از آن است که در پوشاک مردان نیز تغییری صورت گرفته زیرا اکنون هیچکس بیاد ندارد که مردان تالش کلاه سیاه از جنس پوست بره بر سر بگذارند.

## صنایع

صنایع دستی عشایر تالش علی‌رغم فراهم بودن امکانات طبیعی و مادی، چندان متنوع نیست. هنوز به تحقیق معلوم نشده که در قدیم چه وسایل صنعتی بوسیله این مردم تولید می‌شد. اما اکنون آنچه که از آن بعنوان صنایع دستی عشایر تالش می‌توان نام برد، عمدتاً عبارت است از: جاجیم، شال، نمد و جوراب. در این میان جاجیم بافی به میزان محدودی فقط در کرگانرود متداول است. اما آنچه که در این زمینه تولید می‌شود از لحاظ رنگ، طرح، ظرافت و مرغوبیت در نوع خود کم‌نظیر و به کمال نزدیک است.

شال بافی بصورت صنعتی نیمه حرفه‌ای در سراسر تالش رواج دارد. به این ترتیب که مراحل آماده سازی پشم و ریسندگی را زنها در خانه انجام می‌دهند و کار تبدیل الیاف آماده نخ

۱. سفرنامه اولتاریوس، آدام اولتاریوس، ترجمه احمد بهپور، ص ۳۴۱.

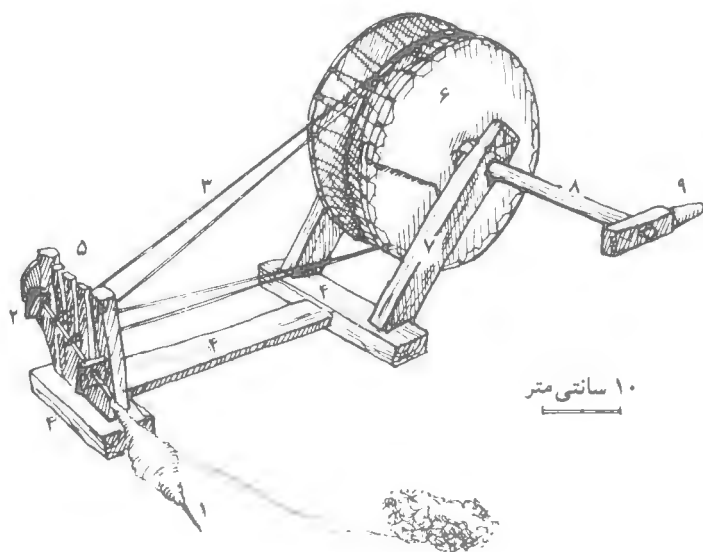
۲. ایضاً، ص ۳۴۷.

به شال را بافندگان حرفه‌ای، که اغلب در نقاط جلگه‌ای و آبادیهای بزرگ کوهستان دارای کارگاههای مخصوصی هستند، انجام می‌دهند. در بین صنایع دستی عشایر تالش، رایج‌تر از همه جوراب بافی است.



زن گی‌لونیج و دست بافته‌هایش

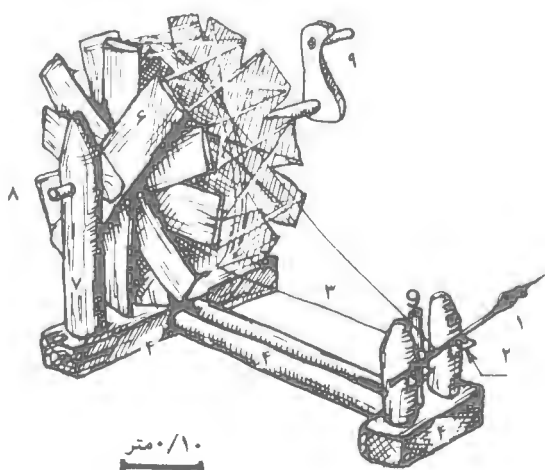
جورابهای تالش عموماً پشمی و دارای انواع مختلف است و نوع رنگین آن بویژه در تالش میانی، بسیار زیبا، ظریف و دارای نقشهایی شایسته تحقیق و تأمل است. نمد مالی با اینکه هنوز از جمله صنایع عمده عشایر تالش محسوب می‌گردد، ولی سالهاست که روبه زوال نهاده و اکنون بیشتر به منظور تهیه نمد چوپانی مورد توجه قرار می‌گیرد.



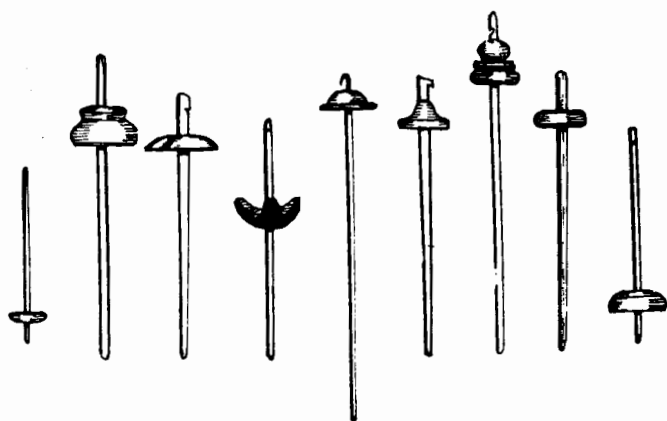
۱۰ سانتی متر

- |            |              |
|------------|--------------|
| duk        | ۱- دوك       |
| guš        | ۲- گوش       |
| kešti      | ۳- كشتی      |
| pāča       | ۴- پاچه      |
| pēnja      | ۵- پنجه      |
| para       | ۶- پره       |
| pāya       | ۷- پایه      |
| gerdāla ču | ۸- گرداله چو |
| dasta      | ۹- دسته      |

دو نوع چرخ نخی رسی (چر)



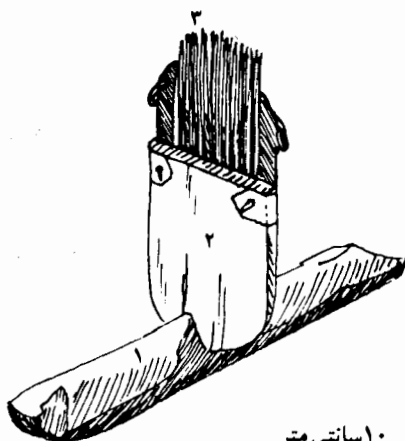
۱۰/۰ متر



۲۵ سانتی متر



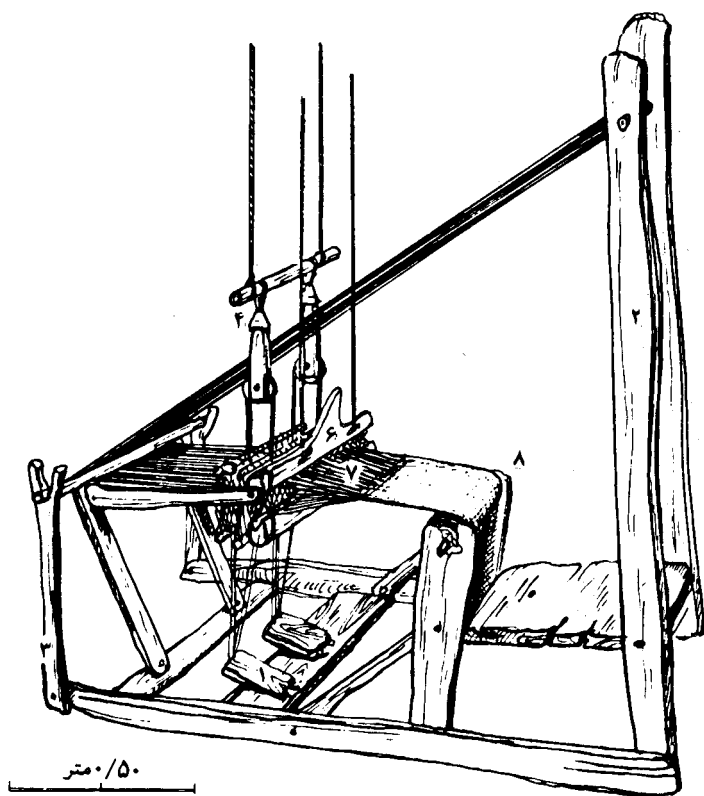
انواع دوك نڅ ريسی



۱۰ سانتی متر

pāya	۱- پایه
taxta	۲- تختہ
diya	۳- دیہ

شانہ حلاجی (پشمہ شونہ)



دستگاه شالبافی پدال دار با دو ردیف نورد

pātaxta	۱- پاتخته
eskat	۲ و ۳- اسکلت
varvara	۴- وروره
Varda	۵- ورده
dafa	۶- دفه
tān	۷- تان
nevar	۸- نور



## تفریحات

محیط پیچ در پیچ و ناهموار کوهستان که در هر قدم از آن دره ای ژرف دهان گشاده و صخره ای سترگ قامت افراشته است و فضای بسته جنگلهای انبوه و پُررطوبت آن، پراکندگی مساکن، کوچه ها و جابجایی های موسمی و شرایط دشوار شغلی از جمله عواملی هستند که عرصه تفریحات را بر عشایر تالش تنگ نموده است. زندگی سالانه این مردم تحت دو شرایط کاملاً متفاوت سپری می شود:

یک: اوایل پاییز تا اوایل بهار که دوره قطع حاصل دهی احشام، کوچهای مکرر، بارانهای شدید، برف و سرما و تلاشهای سخت و توان فرسا، جهت تعلیف و حفاظت دامهاست، عشایر در شرایطی قرار می گیرند که در آن نه مجالسی برای کوچکترین تفریح و پرداختن به نیازهای روحی باقی می ماند و نه کسی دل و دماغ چنان کارهایی را دارد.

دو: از اوایل بهار تا اواخر تابستان دوره ای است که در آن اوضاع جوی مساعد می شود و بیشه ها و کوهستانهای تالش غرق در گل و سبزه می گردد. احشام زادوولد می نمایند و دوره حاصل گیری آغاز می گردد، عشایر فضای بسته و پیچیده جنگلی را تخلیه نموده و به بلندیهای سرسبز و فرح انگیز بیلاقی می روند و برای مدت چندماه در اقامتگاههای تابستانه خود ساکن می شوند و فراوانی نعمت به خانه هایشان سر می کشد و دشواری تعلیف و حفاظت از دامها به حداقل ممکن می رسد و بدین ترتیب شرایطی ایجاد می شود که عشایر می توانند به اصطلاح نفسی تازه کرده و مجالی و حوصله ای برای تفریح و استراحت پیدا کنند.

ما از چگونگی زندگی قوم تالش در گذشته های دور آگاهی چندانی نداریم و نمی دانیم جشنها و مراسم و بازیهایشان چه بوده و کلاً اوقات فراغتشان با چه نوع تفریحات و سرگرمیها سپری می شد، اما آنچه که از برخی اطلاعات پراکنده برمی آید به همین مورد محدود می گردد که آنها مردمی جنگجو و سرکش بودند که دایم در حالت آمادگی نظامی به سر می بردند. اسب سواری یکی از بهترین سرگرمی هایشان محسوب می گردید و از آلات موسیقی تنبور و نی و دایره و سرنا را می شناختند و از آن بخوبی استفاده می کردند.

اما در حال حاضر حتی در ایام خوش زندگی سالانه شان تفریحات اندکی دارند که عمده ترین آنها عبارت است از: اسب دوانی، کشتی، رقص زنان در مراسم عروسی، رفتن به زیارت اماکن متبرکه، مسافرت به آبادیهای خلخال، رفتن به بازارهای هفتگی، شرکت در اجتماعات عمومی که به مناسبت سیزده نوروز، تاسوعا، عاشورا، در برخی نقاط تالش تشکیل می گردد و دید و بازدیدهای عید فطر و عید قربان...

## فرهنگ عامه

فرهنگ عامه عشایر تالش یکی از دلبزیرترین و گسترده ترین زمینه های تحقیق در احوال و زندگی این مردم است. این موضوع نیز همانند مسائل اجتماعی و اقتصادی جامعه مزبور از ویژگیهای خاصی برخوردار است و تنوع و قدمت کم نظیری دارد. آنچه که ذیلاً از نظرتان خواهد گذشت اگرچه نمونه هایی از آن گنجینه گرانبهاست ولی نمونه ای برگزیده نیست، بلکه مطالبی است که نگارنده به هنگام نوشتن این بخش از کتاب توانسته است از اوراق حافظه خود بیرون بکشد.

## ۱- باورها

تابستان که از نیمه گذشت عشایر تالش قوچهای خود را را می کنند تا جهت جفتگیری به میان رمة میشها بروند. پیش از رها کردن قوچها به کاکل چند سر از قوچهای قوی هیکل و زیبا حنا می گذارند و پشتشان را با حنا یا رنگ سرخ یا سبز، گل و بوته می اندازند. با انجام این کارها باور دارند که میشهایشان بره های سالم و زیبایی به دنیا خواهند آورد، همچنین به نیت اینکه میشهایشان بره های ماده به دنیا بیاورند. هنگامی که قوچها را جهت در آمیختن با میشها رها می کنند، دختر بچه ای را پشت یکی از قوچهای نیرومند نشانده و آن را پیشاپیش دیگر قوچها به حرکت در می آورند.

اگر دام کسی گم شود، زن خانه دستهای کودک خردسال را گرفته و او را سر پا نگه می دارد و پس از کمی نوازش و بازی کردن با او این ابیات را می خواند.

rāsta pā čapa pā  
čama gā gela ša viša  
kāra ā?

پای راست پای چپ  
گاو ما رفته به بیشه  
دارد می آید؟

در آن حال باور دارند که اگر کودک پای راست خود را بلند کند دام گم شده پیدا خواهد شد اما اگر پای چپ خود را بلند کند برعکس.

اگر کسی متوجه شود که همسایه اش به دامهای شیرده شان نظر بد دارد، چند چوبه هیزم از حیاط آن شخص می ربایند و آن را می سوزانند و مقداری از خاکسترش را در شیردامهای خود ریخته و آن را می جوشانند. باور دارند از ظرف شیری که بر روی آتش گذاشته شده تا بجوشد باید به دقت مواظبت نمود چون اگر قطره ای از آن شیر در آتش ریخته شود موجب

زخمی شدن پستان دامهای شیرده می شود.  
 اگر سگ در میان رمه دراز بکشد و غلت بزند، معنی اش آن است که بزودی دامی از آن  
 رمه صدمه دیده و یا تلف می شود.  
**۲- ضرب المثل ها**

šuna bepiyā načča kâ šet badušti

چوپان اگر بخواهد از بز نر شیر می دوشد.

garaina bez sara čama kâ ār bēnti

بز مبتلا به جرب در قسمت بالای چشمه آب می نوشد.

vayu nešāšta gā duštē vāteš dungā tēša

عروس نتوانست گاو را بدوشد گفت: محل شیردوشی شیب دار است.

men čam danerāma ešte gā - o kala

tečam darāma čemen kura kala!

من چشم دیدن گاو و گاو نرت را داشتم، تو نتوانستی گاو نر کور مرا ببینی!

yā bezun berun yā čāderi pēgē

یا بزها را بران یا چادر را بردار.

šuna eštan vārda māsti niyahard

چوپان ماستی را که خود آورده نمی خورد.

bezišun vāta zemestun darāma

vātešiazni mandim larzestē - rā.

به بز گفتند زمستان فرا رسید گفت: من هم هستم برای لرزیدن.

### ۳- يك تمثيل

روزی يك چاروادار دوخيك نفت بار قاطر خود کرده بود و از قشلاق به بيلاق می رفت. در  
 بين راه هوا تاريك شد و چاروادار در گوشه ای زیر يك درخت تنومند بيتوته کرد و در آنجا آتش  
 افروخت و در کنار آتش نشست و سرگرم حساب دخل و خرج خود بود که ناگهان يك غول از  
 لای درختان پيدا شد، آهسته آهسته آمد روبروی چاروادار کنار آتش نشست. نفس چاروادار  
 بيچاره از وحشت بند آمده بود و جرأت جنبدن از جای خود را نداشت، غول به چاروادار نگاه  
 می کرد و چاروادار متوجه شد هر کاری که او می کند غول هم عین آن را تقلید می کند این موضوع

فکری به سرش انداخت و تصمیم گرفت شرآن مهمان ناخوانده را از سر خود رفع کند. این بود که رفت به سراغ یکی از خیک‌های نفت و دست خود را در آن فرو کرد و آورد در برابر آتش قرار گرفت. غول هم به تقلید از او دست پشم‌آلود خود را تا آرنج در خیک نفت فرو کرد و آمد و همان دست خود را در برابر آتش قرار داد و لحظه‌ای بعد شعله‌های آتش سراسر بدن او را گرفت و هرچه هم سعی کرد که آتش را خاموش کند موفق نشد صدای سوز و فریادش به آسمان پیچید. در آن حال دوستانش از دور دست آواز دادند و پرسیدند: چه ات شده؟

- گفت: دارم می‌سوزم.

- گفتند: چه کسی تو را می‌سوزاند.

- گفت: خودم خودم را آتش زده‌ام.

- گفتند: پس باید بسوزی که خود سوخته را چاره نیست!

#### ۴- بازی‌ها

**کلاپتنه** (Kelāpatenē = کلاه برداشتن): دو نفر به عنوان ماما (مادر، سردسته، بزرگتر) خود را نامزد می‌کنند و از میان داوطلبان به نوبت یار (sara) می‌گیرند، به این ترتیب دو تیم تشکیل می‌شود و بعد ماماها شیر و خط می‌کنند، هر تیمی که خط آورد در داخل دایره‌ای که کشیده‌اند می‌ایستد و اعضاء تیم شیر، بیرون خط سعی می‌کنند بی‌آنکه مورد اصابت ضرب پای اعضاء داخل خط قرار گیرند کلاه سریکی از آنها را بر باید، کسی که کلاه را می‌رباید به سرعت به سوی نشانی که از پیش تعیین شده می‌دود و سعی می‌کند کلاه را به آن نشانه برساند، اما اعضاء تیم داخل نیز که کلاهی را از دست داده‌اند آسوده نمی‌نشینند و همگی بدنال شخصی که کلاه را در دست دارد می‌دوند تا بلکه موفق شوند، کلاه را در بین راه از او بگیرند.

**شرایط:**

۱- هنگام ربودن کلاه اگر یکی از اعضاء خارج مورد اصابت ضرب پای داخل خطی‌ها قرار گیرد تمام اعضاء جای خود را با تیم داخل خط عوض می‌کنند.

۲- نشانه باید ثابت و حداقل حدود صدمتر از محل دایره فاصله داشته باشد.

۳- بازیگری که کلاه را در دست دارد می‌تواند در بین راه آن را به یکی دیگر از اعضاء تیم

خود بسپرد.

۴- کسی که سعی دارد کلاه را به نشانه برساند می‌تواند در فاصله دلخواه آن را به سوی نشانه پرتاب کند و در صورت اصابت به نشانه، در حکم رساندن با دست به آن است.

۵- وقتی تیمی موفق شد کلاه را به نشانه برساند برنده محسوب می‌شود و اعضاء آن از

محل نشانه تادایره از اعضاء تیم بازنده کولی می گیرند و دور دیگری از بازی با انجام شیر و خط آغاز می شود.

#### ۵ - آزیه (āzya = عزا)

وقتی اهالی محل با خبر می شوند شخصی از همسایگان شان فوت کرده است، يك نفر به مسجد آبادی رفته در جای بلندی مثلاً بالای يك درخت می ماند و با صدای بلند خبر فوت شخص مزبور را اعلام می کند.

با اعلام این خبر اغلب دست از کار می کشند و ضمن دادن دستور تهیه غذا جهت مصرف در مجلس عزا راهی خانه متوفی می شوند و هرکسی انجام کاری را برعهده می گیرد، چنانکه برای صاحب عزا یعنی اعضاء خانواده متوفی جز نشستن و سوگواری کار دیگری باقی نمی ماند! در حالی که مردان سرگرم امور کفن و دفن میت هستند، زنان شان هريك به قدر قوه خود لوازم پذیرایی از کسانی که به خانه متوفی می روند تهیه نموده و با خود به آنجا می برند و به مدت سه شبانه روز تا انجام جلسه ختم، روز سوم ضمن رفت و آمد مستمر به خانه متوفی تمام کارها را انجام داده و تمام مایحتاج و لوازم گرداندن مجلس عزا را به هزینه خود تهیه می کنند و اگر صاحب عزا کار خاصی در زمینه شغلی خود - دامداری و کشاورزی - داشته باشد و در ایام عزاداری قادر به انجام آن نباشد اهالی محل داوطلبانه و دسته جمعی انجام آن را به عهده می گیرند.

#### ع عروسی

عروسی و آداب مراحل مختلف آن یکی از مفصل ترین و جالبترین مراسم در بین تالشان است که شرح آن در کتاب تاتها و تالشان تألیف نگارنده آمده است و در اینجا بریده آن را نقل می کنیم.

**خوانچه بردن (xānča - bardē):** «هنگامی که مراسم شیرینی خوران در خانه عروس به ساعات آخر خود می رسد، چندتن از زنان با تجربه سرگرم آراستن عروس می شوند، در همان حال گروهی از زنان و دختران به دعوت والدین داماد جهت آوردن «خوانچه» به خانه او می روند. تعداد خوانچه هایی که در روز شیرینی خوران برای عروس برده می شود، حداقل هفت باید باشد و در داخل خوانچه ای که مخصوص عروس است چند قواره پارچه، چند کله قند، يك جفت کفش، چند عدد شمع، يك عدد آینه و گاه مقداری هم آلات تزئینی نقره قدیمی گذاشته می شود. زنان و دخترانی که مأمور حمل خوانچه ها می شوند آنها را روی سر خود گذاشته و با نظم و ترتیب خاصی فاصله بین خانه داماد و عروس را پیاده طی می کنند و خوانچه ها را با تبريك

و تهنیت به مادر عروس تحویل می‌دهند و خوانچه مخصوص عروس را به هنگام حنابندان در مقابل او می‌گذارند و پارچه روی آن را برمی‌دارند و آینه داخلش را طوری قرار می‌دهند که عروس خود را در آن ببیند.<sup>۳</sup>

در طول مراحل مختلف يك ازدواج «خوانچه بردن» در چند موردی که هم صورت می‌گیرد، از جمله هنگام بردن عروس به خانه شوهر و مرحله تدارك جشن شیرینی‌خوران و عروس بردن. در دو مورد اخير فامیل و همسایگان و دوستان خانواده داماد به رسم تعاون و یاری مالی رساندن به داماد هر يك مقداری مواد خوراکی لازم از جمله برنج، قند و شکر، گردو، پیاز و



صحنه‌ای از مراسم خوانچه بردن

سیب‌زمینی، ادویه جات و غیره را در مجمعه‌ای چیده و بصورت خوانچه در می‌آورند و زنان خانه آن را روی سر می‌گذارند و به خانه داماد می‌برند.

۳. تاتها و تالشان، علی عبدلی، انتشارات ققنوس، ص ۹۶.

## ۷- مراسم چهارشنبه سوری

«کار خرید آخر سال، تدارک ایام عید، خانه تکانی، شیرینی پزی، پیراستن وضع ظاهری و غیره تا سه شنبه آخر سال ادامه می یابد. از این روز دیگر همه با شور حال منتظر طلوع نوروزند. فضای خانه و آبادی حال و هوایی دیگر دارد، همه در جنب و جوشند. پرتو دلپذیری از شادمانی بر همه جا پاشیده است. همه در صدد آنند که همگام با طبیعت، در برابر منظره شکوفایی گلها و گیاهان و بازی و آواز پرندگان، جان و تن را تازه نموده و در ستون غبار ناملايمات و کدورتها تلاشی داشته باشند. کودکان و حتی بزرگترها اکنون دیگر لباس تازه و یا مناسب ترین لباس خود را به تن دارند و از شدت کار و فعالیت همیشگی خود کاسته اند، ساعات فراغت بیشتر شده است. اکنون در هر خانه ای کدبانو در صدد است که سفره چهارشنبه سوری را مهیا نماید و لوازمات آن را تهیه کند. در خانه های تالشی معمولاً دو سفره تدارک دیده می شود. اول سفره عام چهارشنبه سوری و دوم سفره خاص و مخصوص اهل خانه در شب و روز چهارشنبه مقابل مهمانان و دیدوبازدید کنندگان می گسترند و از محتوای آن به کودکان همسایه و رهگذرانی که دق الباب می نمایند داده می شود. در این سفره هفت نوع «دونه» *dunē* = غلات بوداده برشته) مانند گندم، برنج، عدس، ذرت، تخم کدو، نخود و سویا چیده می شود. این غلات و حبوبات را کدبانو یا دختر بزرگ خانواده بوسیله تابه بر روی آتش اجاق برشته می کنند و یا به اصطلاح «بو» می دهند. هنگام بودادن جهت حفظ یمن، کسی نباید از محتوای نخستین تابه مقداری بردارد و بخورد و یا آن را به دیگری بدهد. در سفره خصوصی هم باید پلو به اضافه هفت نوع خورشت چیده شود. از این هفت رنگ خورشت باید «پته» (*pata* = سبزیجات پخته) باشد، پته سفره چهارشنبه سوری نیز باید مرکب از هفت نوع سبزی وحشی و بوستانی باشد.

همانطور که اشاره شد سفره خوراکی ها، مخصوص اهل خانه در شب چهارشنبه سوری و مهمانانی که احیاناً در آن شب از راه می رسند، می باشد. کدبانوی خانه پیش از گستردن سفره شام از هر نوع خوراکی که تهیه نموده است مقداری بر می دارد و با آنها سفره هفت قلم جداگانه ای تشکیل می دهد که آن را (*čar - šamba xātuna - sefra*) سفره خاتون چهارشنبه می گویند. این سفره ویژه را در گوشه ای از خانه می گذارند و تا صبح روز بعد کسی به آن نزدیک نمی شود. تالشی ها عقید دارند که در شب چهارشنبه سوری پس از آنکه اهل خانه به خواب می روند، فرشته چهارشنبه سوری یا همان خاتون چهارشنبه به آنجا سر می زند و اگر در خانه ای به سفره ویژه یا هفت نوع خورشت را نبینند، مکدر و آزرده می شود.

با آتش چهارشنبه سوری فانوس خانه را روشن می کنند و می گذارند تا بخودی خود

خاموش شود. غروب چهارشنبه سوری درخت میوه می کارند و صبح آن پیش از دمیدن سپیده سحر در آب رودخانه آب تنی می کنند.

آتش افروزی: در تالش نیز مانند دیگر نقاط ایران در شب چهارشنبه آخر سال، مراسم آتش افروزی برگزار می گردد. روز سه شنبه هنگامی که هوا تاریک شد در مقابل هر خانه ای هفت کوهه آتش افروخته می شود و اهل خانه همگی، حتی بیماران، در حالی که بزرگترها کودکان خردسال را در آغوش دارند حداقل سه بار از روی کوهه های آتش می پرند و این جملات را می خوانند:

kuilekule čār - šamba

kana kul bešu tāza kul bā

آتش، آتش چهارشنبه. آتش کهنه برود، آتش تازه بیاید.

خاکستر بازمانده از آتش چهارشنبه سوری را در مزارع می پاشند و باور دارند که آن خاکستر دفع آفات می شود.<sup>۴</sup>

## ۸ - اسطوره ها

می گویند: ازگیل - فراوان ترین میوه خودروی جنگلهای تالش - ابتدا به شکل دانه های انگور بود و انسانها توجه چندانی به آن نداشتند.

هرسال نیمه های پاییز که می شد درختان ازگیل به زمین می خوابیدند و بار سنگین محصول خود را می ریختند. تا اینکه یک روز ازگیل به نزد خداوند رفت و گفت:

- بارالها مگر من چه گناهی کرده ام که باید این چنین مورد بی مهری باشم. علت اینکه مرا تا این اندازه در میان میوه ها بی ارزش آفریده ای چیست؟

- خداوند فرمود: ای میوه با ارزش، دل خوش دار که از این پس آنچنان تو را عزیز خواهم کرد که انسانها ابتدا سروته تو را ببوسند و بعد بخورند.

از آن زمان به امر خداوند متعال تغییری در شکل و کیفیت ازگیل بوجود آمد و انسانها به ارزش خوااکی آن پی بردند و ضمن مصرف آن به اشکال مختلف مانع از هدر رفتن این میوه شدند و اما کسان زیادی هستند که قبل از خوردن ازگیل سروته آن را می بوسند و گروهی دیگر که به چنین کاری اعتقاد ندارند، می گویند منظور نیاکان ما از بوسیدن سروته ازگیل همان بریدن و دور ریختن چوبه و مژه آن با دندان به هنگام مصرف است.

۴. همان مأخذ، ص ۸۴ - ۸۳.



## ۹- مرده یابی

سیل از جمله عوامل خشن طبیعت است که با بلعیدن انسانی که قصد عبور از رودخانه ای را دارد، فاجعه ای بیارمی آورد. این اتفاقات در مواقعی از سال که ازدهای گل آلود رودها غران و پیچان از آغوش کوهستانهای جنگل پوش تالش به سوی دریای خزر می روند در آن دیار نیز گه گاه رُخ می دهد و جمعی را به سوگ می نشاند. در اینگونه حوادث اگر مردم با جستجوی عادی نتوانند جسد غریق را پیدا کنند بدنبال يك نوازنده سرنا می روند و آن شخص پیشاپیش انبوه جستجوگران و سوگواران در مسیر رودخانه، از محل حادثه تا دریا به حرکت و آهنگ مخصوص آوی برده (āvi barda = آب برده) را می نوازند و در همان حال در هر نقطه که صدای سرنا بخودی خود قطع شد و یا علی رغم خواسته نوازنده اختلالی در صدای آن ایجاد گردید، مردم همان نقطه از رودخانه را می کاوند تا جسد را پیدا کنند. باور عموم برای این است که صدای سرنا فقط در جایی که جسد در آنجا باشد قطع و یا دچار اختلال می گردد.

## ۱۰- گراز و مزارع برنج

در زمانهای گذشته وقتی که برنج کاران جهت درو کردن کشته خود به مزرعه می رفتند می دیدند گرازها مقدار زیادی از خوشه های برنج را خورده و یا از بین برده اند. مردم که از این موضوع به ستوه آمده بودند يك روز به محضر حضرت موسی رفتند و از او خواستند تا راه چاره ای به آنها نشان بدهد. حضرت موسی هم خواسته آنها را به عرض خداوند رساند و از سوی خداوند پیام آمد که به این مردم بگویید که هر سال گوشه ای از مزارع خود را برای گرازها کشت نمایند تا آنها به محصول شما صدمه ای نرسانند. مردم هم فرموده خداوند را اجرا کردند و دیگر مزارعشان مورد هجوم گرازها قرار نگرفت، اما چند سال که گذشت مردم کم کم عهد و قرار قبلی خود را فراموش کردند و محصول آن قسمت از مزارع را که به گرازها اختصاص داشت درو کردند و با خود بردند و گرازها هم وقتی به سراغ سهم مخصوص خود آمدند و دیدند چیزی برایشان باقی نمانده است، خشمناک و بی پروا تر از گذشته مزارع برنج را مورد هجوم قرار دادند و هنوز هم بر اثر آن پیمان شکنی کشاورزان، گرازها دایم به مزارع برنج هجوم می آورند و تا می توانند خوشه های برنج را می خورند و نابود می کنند.

۱۱ - نام اشخاص			
		الف - مردان:	
dedu	دِدو	atan	آتن
daglu	دِگلو	ēfā	افا
dendlu	دندلو	ala	اله
dulu	دولو	alanu	النو
dila	ديله	uzi	اوزی
šabu	شبو	ušru	اوشرو
šālu	شالو	usuli	اوسولی
šalam	شلم	bālia	باله
šāxu	شاخو	beta	بتا
kuju	کوجو	bata	بته
kātu	کاتو	bebur	ببور
ketu	کتو	baquš	بغوش
kutāl	کوتال	beliāma	بلامه
kālu	کالو	balaqa	بَلْغَه
kua	کوئه	buzi	بوزی
geja	گجه	benā	بنا
qepi	غپی	bila	بيله
qemu	غمو	part	پارت
lar	لر	tātā	تاتا
lua	لوئه	tālu	تالو
luji	لوجی	tuti	توتی
māya	مایه	juql	جوغول
mati	متی	čamu	چمو
mēča	مچه	čači	چچی
mēdu	مدو	čupi	چوبی
mēla	مله		
muti	موتی		
nabu	نبو		

feli	فلی	nēti	نتی
gerji	گرچی	nezu	نزو
libāsu	لیباسو	neži	نژی
mātu	ماتو	vara	وره
māzu	مازو	haču	هچو
masta	مسته	hamalia	همه لا
manpi	منپی	hafi	هفی
maju	مجو	hangela	هنگله
mangu	منگو	hani	هنی
nanandi	نن دی	huti	هوتی
vasi	وسی	hunu	هونو
hana	هنه		

## ب - زنان:

ārāš	آراش
bājiya	باجیه
pečāl	پچال
ti	تی
juju	جوجو
xānu	خانو
xersā	خرسا
dēdēmā	ده ده ما
sākili	ساکیلی
kanamā	کنه ما
kelavas	کله وس
kelaxās	کله خاص
kelanāz	کله ناز
kulu	کولو
kelē	کله

## مؤخره

و سرانجام باید اذعان نمود که «نگاه» ما به «جامعهٔ عشایری تالش» در برابر گستردگی موضوع، بسیار کوتاه و گذرا بود و آنچه که در این دفتر گرد آمده نه آن است که به هوایش گام در راه نهاده شد. ای کاش این راه بی مانع بود و اندک امکاناتی در دسترس، تانگارنده می توانست بیشتر از اینها ادای دین نماید.

و اکنون این دفتر در حالی به پایان رسانده می شود که می دانم فردا دوستان شریفم در لوندویل و لیسار و جوکندان و طولارود و اسالم و شاندرمن و ماسال و ماسوله و قلعه رودخان و گشت و سیامزگی و شفت و غیره گله مند خواهند بود که مثلاً چرا از دیار ما این چنین با شتاب گذشتی و از هویت و شجره تیره و طایفهٔ ما حتی به اندازه تالشدولایی و خوشابری ها هم یاد نکردی. و یا آن دانشجوی نکته سنج و آن محقق صاحب نظر هر یک نکاتی را متذکر خواهند شد که هم اکنون می دانم که از نقایص و کاستیهای مسلم این تألیف به شمار می آید و نگارنده در برابر آنان پاسخی ندارد جز ابراز شرمندگی و گله از دست تنگی خود.

اما هنوز می تواند این وعده را بدهد که اگر عمری باشد و مجال از این تنگتر نشود، پیشنهادها و رهنمودهای شما را توشهٔ راه قرار داده و دیر یا زود با ارمغان دیگری از این دست باز گردد.

انشاء!....



## فهرست اصطلاحات و اسامی خاص محلی

?i - ba - de

alešāv

ای بهد

الشاو

### ب

bābua - čāl

bāskamašam

biyažiya

berin

belānga

budaq

beren

bahar - o bedār

bāzāramej

bezamu

bezarama

بابونه چال

باسکمه شم

بیه ژیه

برین

بلانگه

بودغ

برن

به هر ویدار

بازار میج

بزه مو

بزه رمه

### آ

avālia

ast

astasar

?ispit

estēla xevār

urmā

ulasun

arua - dara

andal

anja

estēla gavza

arda

ēl

ālāva

?iši

اواله

است

استه سر

ایسپیت

استله خوار

اورما

اوله سون

ارونه دره

اندل

انجه

استله گوزه

ارده

ال

آلاوه

ایشی

čarvadi چروه دی

## خ

xeča xevār خچه خوار  
 xač خج  
 xeskasifi خشکه صیفی  
 xālia xevār خاله خوار  
 xilguan خیل گوئن  
 xāli xāle خاله خاله  
 xānda خانده  
 xāšabar خاشه بر  
 xeška pas خشکه پس  
 xerša خرشه

## د

dārest دارست  
 derun درون  
 daštaduman دشته دومن  
 dadazua ددزوئه  
 derēm درم  
 duaka دوئه که

## ر

rexun رخون  
 riya ریه  
 razāra xāla رزاره خاله

## پ

pāiza - čar پایزه چر  
 puina xevār پوینه خوار  
 peš پش  
 pājma پاچه  
 pārgā پارگا  
 piškāvel پیشکاول  
 pāting پاتینگ  
 pašiyar پشی بر  
 pāizačar پایزه چر

## ت

lerka xevār ترکه خوار  
 tevej توج  
 tālešdulāj تالشدولاج  
 taxta ka تخته که  
 tāvestungā تاوستونگا  
 tanduraka تندوره که  
 teliāvār تلاوار  
 tevākāri تواکاری

## ج - چ

Jama - pus جمه پوس  
 čala xevār چله خوار  
 čarmaliva چرمه لیوه  
 čār - viyar چاروی بر  
 čanga liza چنگه لیزه

sala	سله
sara čina	سره چینه

## ش

šira kuma gā	شیره کومه گا
širavā	شیره وا
šira vača pir	شیره وچه پیر
šušel	شوشل
šeršer	شرشر
šelār	شلار
qenja	غنجه

## ف - ق - ک

fatani	فتنی
fel	فل
quliakend	قولیه کند
kafšana xāla	کفشنه خاله
kura rebār	کوره ربار
kula	کوله
kērde čāl	کرده چال
karga von	کرگه وون
kavala	کوله
kana kalun	کنه کلون
kuaj	کونج
kargānarej	کرگانه رج
kargalun	کرگه لون
kālarda	کالرده

rina	رینه
req	رق
rinaj	رینج
reš	رش
ruza kār	روزه کار
razrestān	رزستان
raza	رزه

## ز - ژ

zarda xuni	زرده خونی
zergēnd	زرگند
zaina	زینه
zarda belun	زرده بلون
zemestungā	زمستونگا
zanda pas	زنده پس
zanda rama	زنده رمه
ža	ژه
žan čam	ژن چم

## س

sarak	سراك
salam	سلم
sindi	سیندی
sebilačāl	سبيله چال
sardavoni	سردۀ وني
sifa žiya	سیفه ژیه
sifa dašt	سیفه دشت



murkē	مورکه
mina rej	مینهرج
māfa malia	مافه مله
muša laka	موشه لکه
māzarda	مازرده
mamir	ممیر
manda nēr	منده نر
māzua pēšta	مازونه پشته

## ن

nuē	نونه
nača	نچه

## و

vešan	وشن
vona	وونه
varvarandiz	وروراندیز
vazēšt	وزشت
vānagā	وانه گا
vaskaj	وسکج
vaska	وسکه
voza šam	ووزه شم
varziyar	ورزییری
vara pašma	وره پشمه
vara	وره

ka	که
kerēber	کره بر
kelaš	کلش
kerej	کرج
kerēči	کره چی

## گی

gelun	گلون
giryā	گیریه
ganga livē	گنگه لیوه
gad	گد
gilunaj	گی لونج
gāčpārgā	گاج بارگا

## ل

lēlešk	له لشک
latarē	لتره
lusa	لوسه
luain	لوعین
lara xuni	لره خونی
lavandavil	لونده ویل
lur	لور
lata	لته

## م

mēliāl	ملال
--------	------

yasāla rama

yāla rama

یساله رمه

یاله رمه

ی

yavar-band

یوربند

